

MANCHESTER  
1824

The University of Manchester

---

[روصم نارەت، Tihrān-i Muşavvar (۴۹۸), Tihran-i musavvar (498)]

Source: *University of Manchester*

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166728>

---

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to  
*University of Manchester*

JSTOR

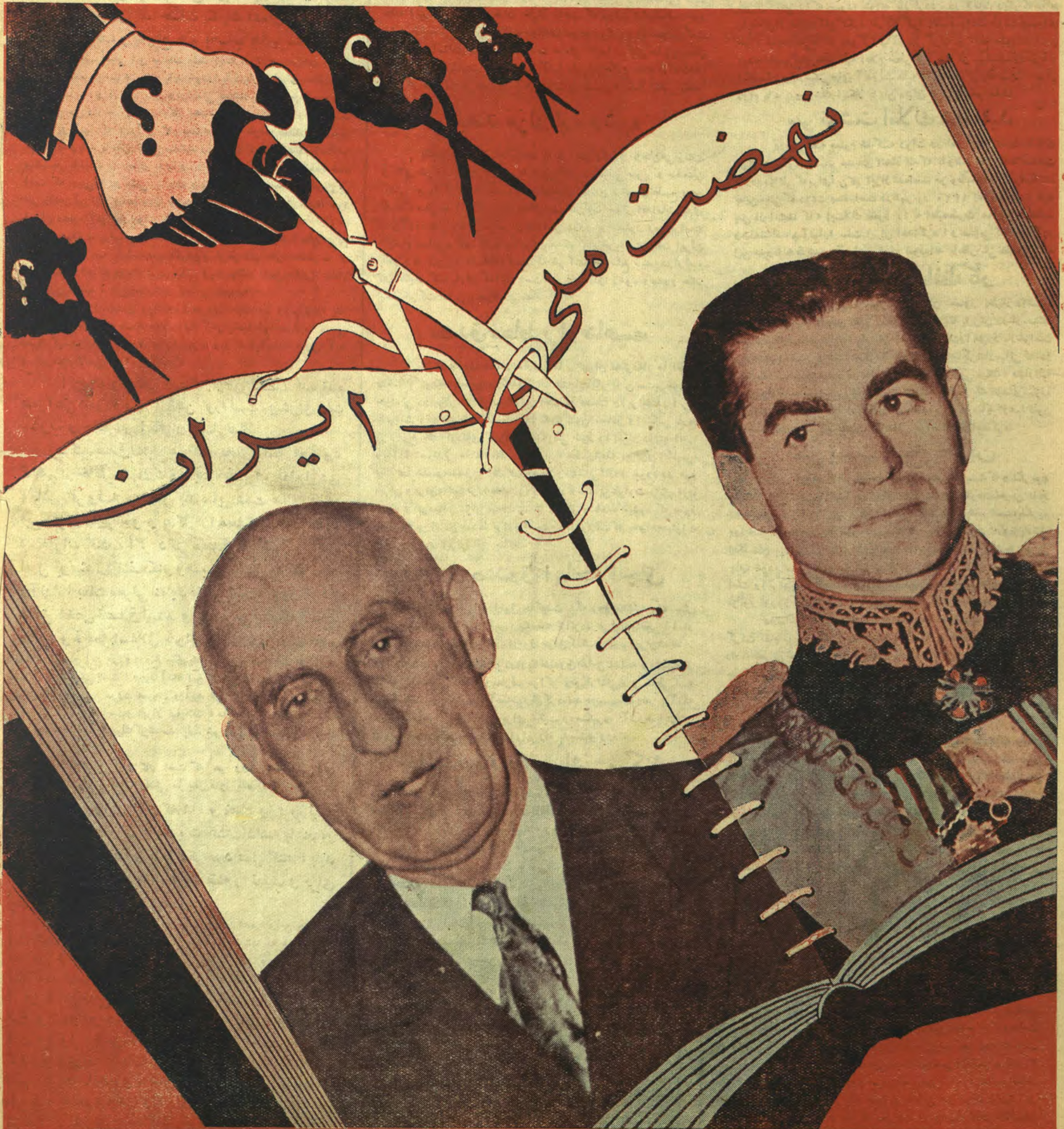


# توران مصور

شماره ۶ ریان

جمعه هشتم اسفند ماه ۱۳۳۱

شماره ۴۹۸



حزبات زد و خور دستون اعزامی، با داغیان بختیاری (۲۴۰۵)



شاه و نخست وزیر و رئیس مجلس و تمام وزیران و نمایندگان و سایر رجال کشور، افرادی ستند که برای حفظ استقلال مملکت و تهیه وسایل آسایش مردم روی کار آمده اند و اگر این جهت را موجب نباشد برای آنها نمیتوان ارزشی قائل شد.

همانطور که در پیشگاه خداوند هر کس پرهیز کار تر است گرامی تر میباشد، در پیشگاه ملت هم هر کس خدمتگذار تر و وطن پرست تر است بیشتر قبول عامه دارد. این مردم با کسی شیر نخورده اند و فریب ظاهر را نمیخورند، حساب یکایک اعمال اشخاص را نگاه میدارند، و به موقع هم بحساب ها، پیرسند.

صاحب اصلی این مملکت ملت است، و تمام افرادی که در این دستگاه خدمت می کنند باید خود را با امیال و رضای خاطر مردم تطبیق نمایند، و از خود رأی وارد نمی نداشتند؛ چرا که مردم حق دارند آراء و افکار مختلف داشته باشند، ولی هیئت حاکمه و آنها که در رأس کار هستند و از خزانه مملکت حقوق می گیرند، و باید با اتفاق کشتی مملکت را هدایت کنند، نباید با هم اختلاف داشته باشند؛ بجای دنیا و درجه و عسری تاریخی مشاهده شده است که جمعی را در کشتی بنشانند و چند نفر با هم ناخدا و ملوان بر سر راندن آن کشتی وسط دریا نزاع کنند، و هر يك مطابق سلیقه خود فرمان دهد، آنهم در موقع طوفان و خطر!

مملکت بر لب پرتگاه استقلال و حیات قرار گرفته؛ جان مردم بلب رسیده، همه بآینده خود نگران و از فردای خود مضطرب و پریشانند، روزی که دویک نبرد حیاتی و یک چنگ فاصل مشغول دست و پا زدن هستند، این صدها از کجا برمیخیزد؟

یک روز مجلس، یک روز دربار، یک روز روحانیت، یک روز قبل، یک روز مستخدمین دولت آخر بکجا خواهد رسید؛ این دست کيست که این ورق ها را میزند و از کدام آستین بیرون می آید و کار خود را می کند؟

این همان شاهی است که از اول نهضت قدم قدم همراهی نموده، چرا ذهن او را نسبت پیشوای ملت مشوب و خاطر او را آزران هیسانند!

دکتر صدق اشتباه می کند، بجای آنکه بگوید سوء تفاهم از خاطر مبارک شاه نه آید باید برای قطع ایدی

اخلال گر گفته جو عمل کند، این دست ها را ببرد، این افراد ماجراجو و بدکار را محاکمه دعوت نماید و مجازات کند. اگر دکتر صدق با کمال رشادت

اصل آوطئه را کشف نکند و مسببین حقیقی را شناساند و آنها را بملت معرفی نماید مفسر است. چون مردم عاشق شخص صدق نیستند و بچشم می بینند که مملکت

میرود و فتنه استقلال خوانده میشود، با این مجلس دروغ است و این مردم دروغ میگویند و این احساسات و ابراز تمایلات ساختگی است، و یا آنکه این دولتی که روی کار است و این برنامه می که دارد مورد تصویب و تأیید قرار گرفته؛ اگر مجلس و رأی اعتماد صحیح است و ابراز تمایلات ماصحیح است، مردم اجازه

نمیدهند که هر روز از یک گوشه صدا بلند شود و آنچه رفته شده است پنبه گردد دست خیانتی در کار است که هر روز به صورتی نقشی بازی می کند و نمی گذارد کشتی ما بسر منزل مقصود برسد.

امروز روزی نیست که شاه و نخست وزیر و رئیس مجلس تفرقه اند مختلف و نظریات متضت داشته باشند، و هر کدام روی نقشه و طرز فکر خود عمل کنند، باید همه روی تمایلات مردم يك نقشه را تعقیب و برای پیشرفت يك نظر عمل نمایند.

این چه بساطی است که در مجلس فراهم شده، و این چه تفرقه ایست که هر روز درمی آورند؟ مگر مردم می شنند که هر کس هر چه دلش خواست بکند و هر زامی دلش خواست برود... با حیات مردم بازی کردن و مملکت را بر باد دادن، کار کوچک و شوخی نیست

امروز که موضوع نیت و شیلات و سیاست خارجی مطرح است و ارمواقم حساس میباشد، اگر در اصل مطلب حرفی است، و کبل مجلس باید مرد مردانه موضوع را طرح کند، و روی آن اظهار نظر نماید و رای بگیرند، و اقلیت تابع اکثریت باشد، و بدنبال يك نقشه عفو می و نهضت ملی همه با هم بروند، و الا رای اعتماد دادند و بعد سر کارهای بی ارزش بهانه گرفتن و هر دقیقه گریه رقصانی

کردن، کار عاقلانه و عمل وطن پرستانه نیست. مگر مردم نوکر افراد هستند و این انضام بر سر او بر هوا دارند؟

بقیه در صفحه ۲۳



تشکیل محکمه انقلابی

يك مقام مطلع در باره فعالیت های سیاسی و تشنهائی که در هفته اخیر در کشور رویداد، اظهار داشت که دولت تمام فعالیت خود را صرف خنثی کردن عملیات مخالفین نموده است، وی همچنین گفت مدارک و اسنادی در باره اقدامات عدیمی از نمایندگان سابق و رجال در دست دولت است که ممکنست آنها را برای اطلاع ملت ارا دهد، و برای محاکمه و مجازات آنان تقاضای تشکیل محکمه انقلابی بکند.

میسد هزار لیره رشوه

يك غیر خصوصی حاکمیت که «کنت پارك» و «جان هی رت» و کلای شرکت سابق علاوه بر شکایتی که از کیانی سوپر و صاحبان کشتی، بریلا کرده اند مأموریت دارند که با دادن رشوه و تطبیع هر گونه اعمال نفوذ دیگر برای محکومیت شرکت سوپر اقدامات جدی بعمل آورند. سفارت کبرای انگلستان درم نیز دستور رسیده است که تمام مساعی و نفوذ خود را برای محکومیت خریه ایران نفت ایران بکار برد این خبر ضمناً حاکمیت که شرکت سابق مبلغ سیصد هزار لیره در اختیار کنت پارك گذاشته است تا برای دادن رشوه و صدور حکم نفع شرکت سابق به صرف برسد.

صدق مسلط بر اوضاع است

یکی از وزراء، مختار خارجی مقیم تهران بخبرنگار ما اظهار داشت: اکنون که پنجمین دوره مذاکرات نفت باردیگر به ن دست بر خورده، حوادثی در ایران در شرف تکوین است که نخست وزیر مقتدر ایران بانهایت دقت مواظب آنست، با آنکه تاکنون معافل و اینکین بارها از وقوع يك کودتای کوبنستی نگرانی خود را ابراز داشته اند، و با آنکه حوادثی مانند انقلاب ۳۰ تیر، قطع رابطه ایران و انگلیس، اختلاف شاه و مصدق، اختلاف مصدق و کاشانی؛ زدو خورد در مرز ایران و عراق، شورش در بختیاری رویداد و این حوادث را در سقوط کابینه دکتر صدق مؤثر میدانستند با ایشغال مشاهده میشود که هنوز نخست وزیر ایران مسلط بر اوضاع است، و تا هر وقت که بخواهد میتواند در رأس امور ایران باقی بماند.

دوازده صندوق اسلحه قاچاق

خبر تلگرافی از دزفول حاکمیت که روز یکشنبه هفته پیش ساعت هشت و نیم به اواز ظهر، یکدسته شانزده نفری قاچاقچی با مقدار زیادی اسلحه و اسلحه قاچاق از مرز عراق گشته وارد ایران شدند.

قاچاقچیان مزبور با دوازده صندوق حامل اسلحه و نشنگ از مناطق کوهستانی گذشته و بطرف مراکز «چهارلنگی» و قاطلی که اخیراً با قان بختیاری در آنجا شورش کرده اند عزیمت نمودند با آنکه از طرف مأمورین انتظامی برای تعقیب و دستگیری آنها فعالیتهایی شده معمهلاً همچگونه موفقیتی در این راه بدست نیاورده اند.

چایلدز باز هم سهمپاشی میکنند

خبرهایی که در این هفته به تهران رسیده حاکمیت که در خلال هفته های اخیر فعالیت های زیادی از طرف مأمورین انگلیسی در اروپا و امریکا علیه ایران صورت میگردد، و خبرهای دروغ و هیجان انگیزی که در این باره در مطبوعات خارجی منتشر میشود، مؤید این نظریه است. روزنامه «مونتن بلادت» در این باب از قول خبرنگار خود در واشنگتن مینویسد که انگلیسها «چایلدز» سفیر کبیر سابق امریکا در حبه راه و اودار کرده اند که از مقاله منتشره خود در «نیویورک تایمز»

راجع به تقسیم ایران دفاع کنند، و این مردم صروع و دیوانه نیز ضمن مصاحبه ای که با چند خبرنگار امریکایی کرده گفته است که «باید شدن قوای امریکا در قسمت جنوبی ایران برای دفع تشنج خاور میانه امری لازم و ضروری است...»

وی حمل

در این هفته، شایعات افسانگیزی درباره اختتام دولت و دوبار در محافل مختلف شتر شده که در رأس کلیه مسائل سیاسی قرار داشت. وطن دوستان آنها که شرفته استقلال و آزادی هستند، از این هایبه سخت متأثر شده اند، زیرا در خلال دو سال اخیر کاملاً به ثبوت رسید که شاه شاه همواره بزرگ ترین حامی و پشتیبان نخست وزیر با تدبیر و نهضت ملی ایران بوده است، بنا بر این آنچه موجب ایجاد توهمی در اینباره شده از سرچشمه دشمنان ملت و مملکت آب میخورد و دست می در اینکار دخالت دارد که دشمن نهضت ملی ایران است. صر مقاله را بخوانید

ملاقات شاه و صدق رضایتبخش بود

ملاقات چهار ساعته روز سه شنبه دکتر صدق با شاهنشاه، در محافل سیاسی مورد تفسیرهای گوناگونی قرار گرفته است. خبرنگار تهران، تصور از قول يك منبع موثق اظهار میکنند که ملاقات نخست وزیر با شاهنشاه نتایج مطلوبی در بر داشته و پس از خاتمه جلسه طرفین با رضایت خاطر از یکدیگر جدا شده اند.

اعلام خطر صالح

گزارش خصوصی که در آغاز این هفته از خبرنگار تهران موصول در واشنگتن رسیده، حاکمیت که الهیار صالح سفیر کبیر ایران طی ملاقاتهایی که با مقامات امریکایی نموده با آنها تذکر داده است که پیشنهاد های انگلیس و امریکا نباید طوری باشد که با آرزوهای ملی ایران منافات داشته باشد وی ضمناً تذکر داد، محالست ملت ایران زامی را که بپیورده بتواند باز گردد. در ملاقات دیگر که صالح با چند تن از نمایندگان کنگره امریکا کرد اظهار داشت دولت جمهوری خواه نباید راهی را که دموکراتها در پیش گرفته و تابع دستورات لندن بودند تعقیب کند، مشارالیه اعلام خطر کرد که اگر سیاست سودجویانه انگلستان و کارشکنی های آندولت علیه کشورهای کوچک بهین منوال دوام یابد بدون شك اینکار بزبان دنیای غرب تمام خواهد شد.

سر نوشت املاک شاه فقید

در این هفته معلوم شد که دولت در نظر دارد نسبت با املاک موقوفه پهلوی تصمیم جدیدی اتخاذ کند که با وضع فعلی کاملاً منافات دارد، دلالتی که برای این کار ابراز شده است مر و بسوابق امر میباشد، بدین معنی که دولت معتقد است در شهریور ۱۳۲۰ اعلیحضرت فقید پس از استعفا کلاً املاک خود را به اعلیحضرت همایونی بخشید و شاهنشاه هم آنها را ملت ایران اهدا کرد، و تصمیمی که مجدداً در این مورد اتخاذ شده و آنها را موقوفه نموده اند با نظریاتی تطبیق نمیکند

حمله بدولت محافظه کار

يك مقام خارجی مقیم تهران بخبرنگار تهران موصول اظهار داشت، پس از تسلیم پیشنهاد های اخیر انگلیس و امریکا بایران در باره مسئله نفت «میکلفوت» نماینده پارلمان انگلیس دولت را مورد بازخواست قرار داد و اظهار داشت: حکومت محافظه کار با گرفتن پهلوی که در نقاط مختلف جهان دارد در حل مسئله نفت کوتاهی میکند، مشارالیه تذکر داد که درخواست «عدم النفع» دولت انگلیس يك تقاضای بیبوده و بیجاست، و اگر دولت در انتظار موافقت ایران است، باید از هم اکنون بداند که دولت ایران با چنین تقاضایی موافقت نخواهد کرد.

تمبر پست شیخ بحرین

گزارشی که از طریق تهران رسیده حاکمیت که «بلگریو» مستشار شیخ بحرین اخیراً در روش خود نسبت به حکومت بحرین تغییر رویه داده، و امتیازاتی برای این شیخ خاص قائل شده است، بلگریو موافقت نموده است که تمبر های پست بحرین که تاکنون تصویر پادشاه انگلستان بر روی آن نقش شده بود، از این پس با تصویر شیخ بحرین چاپ شود، تمبر پست شیخ بحرین قرمز رنگ و دارای ابعاد مختلف است و زیر تمبر نوشته شده «شیخ سلمان بن حمد آل خلیفه» تمبر های مزبور از روز ۱۵ فوریه ۲۶ بهمن جریان گذارده شده است.

در تماسی که خبرنگار ما با يك مقام مطلع وزارت پست و تلگراف گرفت مقام مزبور اظهار داشت «بطوریکه بارها دولت ایران تذکر داده، بحرین جزو لاینفک ایران است، و دولت ایران همیشه نسبت باینگونه جریانات خود سزانه شیخ غاصب بحرین و حامیان او اعتراض نموده است، در این مورد نیز دولت ایران با ندادن پستی بین المللی اعتراض کرده است.»

فعالیت های پارلمانی

با این که هنوز چند ماه بتجدید انتخاب هیئت رئیسه مجلس باقی مانده است، معمهلاً از هم اکنون، متولیان مجلس در برابر یکدیگر مشغول صف آرایی هستند، خبرنگار پارلمانی ما اظهار می دارد که مهندس رضوی در صدد است آراء افراد فراکسیون نهضت ملی حاکم را استفاده را بکند. از طرف دیگر جمعی از نمایندگان از معهد ذوالقاری طرفداری میکنند، گفته می شود معتدل است بین این دو دسته آشکاش شدیدی روی دهد، و این امر در خرداد ماه یعنی موقع انتخاب هیئت رئیسه سنهای شدت خود برسد. خبرنگار ما اضافه می کند که دکتر بقائی نیز در این میان مشغول فعالیت است ولی وی جزو هیچ يك از این دو دسته نیست.

اختلاف لندن و واشنگتن

خبرنگار تهران موصول از قول يك منبع موثق اظهار میدارد که بر خلاف اظهار برخی از مأمورین سفارت امریکا در تهران، بین انگلیس و امریکا درباره مسئله خاور میانه و موضوع نفت اختلاف شدیدی وجود دارد، و این موضوع پس از مسافرت اخیر دالس به لندن فاش گردیده است. دالس در این مسافرت بایدن اطلاع اده که وخامت اوضاع بین المللی ایجاد میکند که هر چه زودتر و بهر نحو شده تشنجات خاور میانه از جمله مسئله حمل شود تا دولتمین انگلیس و امریکا بتوانند با امور مربوط به شرق دور بپردازند. این در جواب دالس اظهار داشت، دولت انگلیس در يك صورت با این امر موافقت میکند و آن اینست که امریکا تا دو ماه از نظریات و پیشنهاد های انگلستان در مورد نفت پشتیبانی کامل نماید و در صورتیکه موضوع حل نشد پس از آن دولت امریکا در اتغذ يك روش مستقل معتدل است. این پیشنهاد مورد موافقت دالس قرار گرفت و بالتبعیجه پیشنهاد اخیر دولت



# جزئیات زد و خورد ستون اعزازی با یانغیان بختیاری

## اعزام يك واحد نظامی

باشکر ده خوزستان خبر رسیده بود که یکمده از افراد ایل بختیاری به سرکردگی ابوالقاسم بختیاری، دست بمبلیات خلاف قانون در منطقه «ایده» زده اند، از اینجهت از طرف لشکر ده يك واحد مأمور بر قراری انتظامات در منطقه قلمه «زراس» گردید بنا باطلاهاییکه بعد از رسیدن عده ای از افراد ایل بختیاری میخواستند از ورود این واحد بمحل مأموریتش جلوگیری کنند، در نتیجه چون خبری از این واحد باشکر نرسید، و یکدستگاه بی سیم که تنها وسیله ارتباط آنها بود بملت خرابی با هوا برای تعمیر فرستاده شده بود، سرهنگ مستند برای اطلاع از جریان امر مأموریت یافت که با عدهای سرباز، با واحد مزبور ارتباط حاصل کند و گزارشهای لازم را برای لشکر بفرستد. بنابراین ساعت ۷ صبح روز ۲۰ بهمن ماه این واحد نظامی از راه گذار لندر «مغزن آب مسجد سلیمان» سوی قلمه «زراس» حرکت کرد و پس از طی ارتفاعات مشرف به «تنگ» که بسیار خراب و صعب العبور است، بمحلی موسوم با بادی «حقیق» رسیدند، در اینجا چون احتیاج بوجود قاطر والاغ برای حمل بته اعراسی بود، مشاهده شد که عده ای از افراد محلی دستوردارند بر تپ مرتفع شده ستون را متوقف کنند تا بوقایف جریان حرکت نوی نظامی را به ابوالقاسم بختیاری اطلاع بدهند.

## حمله از پشت سر

سرهنگ مستند در این باره بشیرنگار تهران بصورت چنین اظهار داشت «چون ما مأموریت داشتیم که بصورت خود را قلمه زراس برسانیم، بدون توقف با کله يك راهت از اهالی محل، از راه مال روی که از دامنه کوهستان میگذرد و به قلمه زراس می پیوندد، شروع به پیشروی کردیم، ساعت ۴ بعد از ظهر بمحلی موسوم به «شاهلی» که در چهار کیلومتری قلمه زراس واقع است رسیدیم، موقیعت محلی این منطقه طوری است که اگر عده ای بخواهند از راه کوهستان قلمه زراس بروند ناگزیر هستند که از ارتفاعات صعب العبور این منطقه بگذرند، با اینحال در سالی که من و بلندی در سرستون قرار داشتیم در دامنه شروع به پیشروی نمودیم ولی ناگهان دیدیم عدهای سوار که از ایل «زاراسوند» و «قلمه خواج» بودند از سمت راست و با این بصورت زیاد بطرف ارتفاعات مقابل می آیند، بلافاصله بانرا دستور توقف دادم تا معلوم شود

سرهنگ مستند در حالیکه سه گلوله بیدنش اصابت کرده بود فرمان اشغال يك آبادی را صادر کرد یانغیان میخواستند خانه نئی را که سربازان در آن جمع بودند آتش بزنند

محاصره شدگان دو شبانه روز بجای غذا، علف میخورند

جنارزه هفت سرباز شهید پنج شبانه روز در صحرا افتاده بود

سربازان از تاریکی شب استفاده کرد و بحال خزیده از اطاق خارج شد، و مقداری علفهای زمین را کند و دسته دسته بداخل اطاق برای ارتزاق ما برتاب کرد، بدین ترتیب مادوروز با خوردن این علفها سد جوع گردیدیم و در انتظار رسیدن قوای کمکی ماندیم، از طرف دیگر عده کمکی که برای ما فرستاده بودند در تنگ «ک-ارلندوم» که محلی بسیار صعب العبوری است، توسط یانغیان بختیاری مورد حمله قرار گرفتند و از پیشروی آنها بطرف قلمه زراس جلوگیری کردند و در نتیجه قوای کمکی نتوانست بموقع خود راجا برساند. بالاخره صبح روز ۲ بهمن که شب آن بسیار سرد بود، مشاهده شد که چند زن از کوهستان که مشرف آبادی بود و در موقع اشغال آبادی بکوهستان رفته بودند از کوه سرازیر شدند، و با بادی آمدند، پس از ورود این زنها از آنها استنات کردیم و متذکر شدیم که با آنها هیچگونه کاری نداریم ضمناً آنها خواستیم که اطلاعاتی از وضع یانغیان بختیاری در مسیر قلمه زراس بدهند و اطلاعاتی که آنها بما دادند نشان میداد که متجاسرین به «تنگ» رفته اند و از این حدود خارج شده اند و فقط چند نفری میماند برای مقاومت در کوهستانهای اطراف باقی مانده باشند.

## بسی قلمه زراس

از اینرو بلافاصله با افراد خود از بناگاه خارج شدیم و بلافاصله ارتفاعات مشرف با بادی را اشغال کردیم و فاصله ۴ کیلومتر تا قلمه زراس را با گرفتن يك راهتسای پیمودیم - این نکته ناگفته نماند که زخم های من چون هیچگونه پزشکی و دارویی در دسترس نبود خیلی آزارم میداد با این حال تحمل کردم و بسربازان سالم دستور دادم افراد مجروح را بدوش بکشد، و اسلحه هفت سرباز شهید را نیز برداوند و بطرف قلمه زراس حرکت کنند.

ساعت یازده و نیمه صبح قلمه زراس

یکی از یانغیها در پشت تخته سنگ ها کمین کرده است

رسیدیم و مأموریتی را که از طرف لشکر متبوع بما داده شده بود انجام دادیم. در این زد و خورد ها، ستوان سوم وظیفه «سید محمد جودت» و هفت نفر سرباز در راه انجام وظیفه و بر قراری نظم، شربت شهادت نوشیدند، در خلال مدت مقاومت در خانه ها از روز اول تا آخرین لحظه آنچه سعی شد که افراد کشته شده را بشناسیم از طرف افراد یانغی باشلیک گلوله مخالفت بعمل آمد، در نتیجه پس از رسیدن بقلمه زراس و مراجعت اهالی آبادی، وسیله قاصد با آنها بیقرار داد شد که نش کشته شدگان را دفن کنند، طبق اطلاع سه نفرن مأمور انجام این کار شدند، و بدین طریق شهدا پس از ۵ روز ماندن در بیابان بنگ سپرده شدند. یکنفر ۵م که در خانه ها کشته شده بود در همان محل بنگ سپرده شد، بطور کلی پس از ورود بقلمه زراس سه روز در قلمه بودیم، در این مدت حال من بهیچوجه خوب نبود و بر اثر خواری زیاد ضعیف شدیدی بن دست داد، و در حالیکه بر روی زمین نشسته بودم با کمک افرادی که قلاتر قلمه بودند يك فرودگاه کوچک رای نشستن طیارات ارتباطی ساختیم بالاخره روز ۲۹ بهمن یکستون کامل فرماندهی سرگرد یازی بقلمه زراس وارد شد و ما توانستیم ارتباط خود را باشکر برقرار کنیم، عصر روز ۲۹ بهمن يك فرودگاه هواپیمایی نظامی دو فرودگاه قلمه بزمین نشست، و مرا از قلمه زراس به مسجد سلیمان برد. در آنجا اطلاع یافتیم که خبر کشته شدن من در همه جا منتشر شده است و خبرنگار ما در پایان گزارش خود اطلاع میدهد که عصر روز ۲۹ بهمن ماه در فرودگاه مسجد سلیمان، عده کثیری از مردم، همچنین فرمانده نیروی جنوب، مهندس بلالی مدیر کل استخراج و کلیه رؤسای انتظامی و دولتی و شرکت ملی نفت از سرهنگ مستند استقبال کردند در جلوی منزل سرهنگ نیز عده زیادی از کارگران و اصناف اجتماع نمودند، و بعضی نزدیک شدن اتومبیل حامل این افسر وطن پرست که خبر قتل او خانواده اش را عزادار کرده بود چند گون فریاد میزدند، بعد سرهنگ مستند به بیمارستان شرکت ملی نفت انتقال داده شد و بقرار اطلاع حال مزاجی او خطرناک نیست.



سرهنگ مستند

آنها دست از حمله وسو، قصد خود بر نداشتند ناگزیر چند نفر از آنها را که میخواستند خانه های ما را آتش بزنند مورد اصابت گلوله قرار دادیم، در نتیجه متجاسرین کسی عقب نشینند، ولی مجدداً شروع به پدید و گفتن کلمات زشت کردند و در ضمن قرآنی فرستاده متذکر شدند که «اگر خود را بما تسلیم کنید با شما کاری نداریم» بدین ترتیب میخواستند اسلحه ما را بگیرند ولی چون نتیجه ای عایدشان نشد، سینه دم که تازه هوا روشن شده بود عده ای در حدود ۱۰ نفر از افراد خودشان را در سنگرهاییکه فاصله ۱۵۰ متری ما قرار داشت و همه مسلط بر خانه های اشغالی ما بودند کاشتند و بقیه برای جلوگیری از رسیدن قوای کمکی رفتند، پس از دو روز محاصره و تیر اندازی چون به پیشنهاد های پوچ آنها ترتیب اثر داده نشد بتدریج متفرق شدند، و فقط عده ای در حدود ده نفر دستنگرها باقی ماندند، و مانع خروج افراد نظامی از خانه ها شدند.

دو شبانه روز علف میخوریم در این دو روز محاصره، آب آشامیدنی ما تمام شد، زیرا در خانه های اشغالی مقداری آب بود که بصرف رسید، همچنین نان ما نیز تمام شد و از این حیث خیلی دچار زحمت شدیم، در این موقع چون هیچ گونه چاره نمی داشتیم بناچار یکی از

که منظور آنها از این حرکت چیست، ولی ناگهان از پشت سر تیراندازی فوق العاده شدیدی بروی ما شروع گردید و هماندم سربازیکه در نزدیکی من بود تیری به فم اصابت کرد، و سرباز دیگری که در وسط تپه مشغول دیده بانی بود آماج رگبار گلوله واقع شد و مردو در دم شهید شدند.

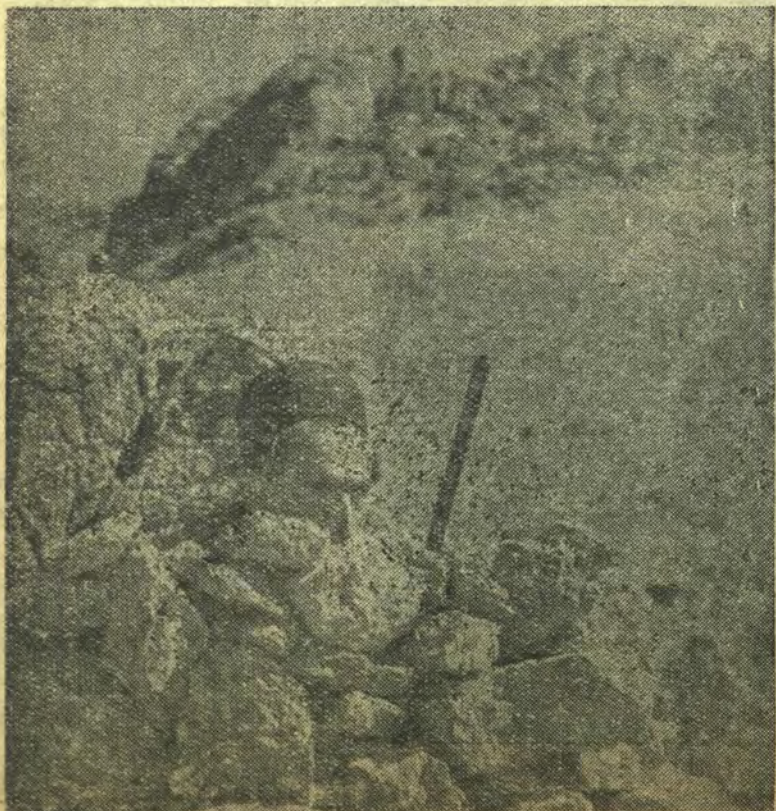
## اصابت سه گلوله

در همین موقع دو گلوله نیز از سمت راست بن اصابت کرد و خون ریزی شدیدی شروع شد، با همان حال با استفاده از بست و پلندهای زمین و خیزهای بلند دستور دادم که بلافاصله افراد خود را به پشت تپه مقابل برسانند، در این لحظه که مشغول حرکت بطرف جلو بودیم برای سومین بار مورد اصابت گلوله قرار گرفتیم و شانه راست بشدت زخمی شد و چون شربه آخر بسیار شدید و دردناک بود، تعادل خود را از دست دادم، با اینحال پس از طی بیست قدم خود را به پشت تخته سنگی رساندم و در آنجا مغفی هدم و مجدداً هدایت افراد را بعهده گرفتم و تصمیم داشتم از خانه های آبادی «شاهقلی» برای دفاع استفاده نمایم، و بلافاصله دستور اشغال آبادی را دادم، و حتی زنها و بچه ها را از هر طرف احاطه کرده و با فمش های رگبار و حتی تیر اندازی میخواستند ما را ادا به تسلیم کنند.

## میخواستند آتش بزنند

این نوع بد رفتاری از آغاز شب تا صبح ادامه داشت و حتی چندین بار میخواستند خانه های ما را آتش بزنند و ما را مجبور به تسلیم نمایند. با اینحال ما با نهایت خونسردی رفتار آنها را تحمل میکردیم و من در تاریکی شب در حالیکه خونریزی شدیدی از دستم ادامه داشت یکی از افراد موسوم به «رضا سکوندی» که بزبان آنها آشنا بود گفتم بانرا مزبور اخطار کن که دست از رفتار وحشیانه خود بردارد و در غیر این صورت هر نوع پیش آمد سومی که از این پس روی دهد آنها خواهند بود، ولی چون

یکدسته سواره نظام برای کمک بمحاصره شدگان قلمه زراس» مشغول پیشروی هستند





# برخی از دستاوردهای خراط

## مصدق در مقابل سیل حادثه

مرور در این سطور خاطرات سی سال پیش را زنده میکند؛ اگر آرزو هم این مطالب از زیر چشم خواننده گذشته باشد امروز آنطور نیست چون گذشت زمان و استحضار بر سابق و شناختن اشخاص موجب گشته که امروز بچشم دیگر باین عبادت و جلال نظرانکننده میشود.

قشونی که آن روز در فارس بوده و ریاست وزراء بتهران احضار کرده پلیس جنوب بوده که فرماندهی آن بایگانگان بوده است!!

اسرار کودتاچیان معروض از نظر ما پنهان نگاه داشته شده بود که زبردست ترین رجال ایران مقیم پایتخت از آن اطلاع نداشت و بهین جهت در دام افتاد؛ تنها مرد هشیار و بیدار مصدق بود که در شیراز با آموزش خداداد استقامت را در آن نامطلوب کرده و تنها با مشکلات سینه سپر نمود و نهضت را کنار ندادیم؛ کار با امروز نه داشته باشیم، سی سال پیش بکنفر؛ تنها بکنفر، بدون داشتن حزب، دسته، بنده بست و هیچ چیز؛ فقط تکیه بر دستکاری و وطن پرستی بیدان بیاید با



احمد شاه و سردار سپه در جشن مدرسه صاحبزبان

بوین رجال بزرگ دیگر از شخصیت این مرد تاریخ نمی کاهد و مسل حاضر مدیون است که حق او را بشناسد ما کوشش میکنیم قبار از صورت زندگی شخصی او برگیریم و چهره واقعی مصدق را نشان دهیم.

خواه لی پرور داخلی را برانداخته ملت ایران را از سلسله زینت ملی دزد و خیانتکار آزاد نماید. مشیت کردگاری و خواست حضرت خداوندی این فرصت را برای مسأله تدارک دیده اینک در

هولناک گیلان اعزام نمود همان میدانهای خویهن مرگ باری که قشون دشمن برای تسخیر ایران به تهدید پایتخت باقوای فزون تر از حد و اسلحه مکمل تشکیل نموده بود افراد دلدار قزاق این وظیفه مقدس را با جان و دل استقبال نمودند زیرا تنها قوم منظم ایرانی که میتوانست وظیفه مدافعه وطن را ایفا نماید همین قوه و افراد آن بودند که بدون لباس، بدون کفش، بدون غذا و بدون اسلحه کافی سینه و پیکر خود را سپر توبهای آشفشان نمودند غیرت و حمیت ایرانی را ثابت و دستجات انبوه متجاسرین را از پشت دروازه فروین تا ساحل دریا راندند اگر فداکاری و خدمات جان بازانه اردوی قزق نتیجه مطلوب را حاصل نکرد و نتوانستیم خاک مقدس وطن و همت برادران گیلانی خود را از دست دشمن نجات دهیم تقصیر متوجه ما نبود بلکه خیانتکاری صاحبزبان و کسانی که سرپرستی و اداره امور ما بآنها محول شده بود موجب مقیم ماندن دشمنان ما گردید ولی باز افتخار میکنیم که فدوران خون قزاقان دلیر توانست پایتخت وطن مقدس ما را از استیلا دشمن نجات دهد. اگر خیانتکاران خارجی توانستند تاج فداکاری های ازلای ایران را خشتی نمایند به رای این بود که خیانت کاران داخلی ما را باز بچه دست و آلت هبوط دانی خود دیگران قرار میدادند هنگام عقب نشینی از باطلاهای گیلان در زیر آتش توپ دشمن احساس نمودیم که منشأ و مبداء تمام بدبختی های ایران، ذلت و فلاکت قشون، خیانتکاران داخلی هستند در همان هنگامیکه خون خود را در مقابل دشمن مهاجم میریزیم بمرمت همان خونهای پاک و مقدس قسم خوردیم که در اولین موقع فرصت خون خود را بار نمائیم گاریشه خیانت کار خود



سردار سپه

بیانیه ریاست دیویزیون قزاق  
اعلیحضرت شهربازی  
موطنان و ظایف مقدس فداکاری  
نسبت بشاه وطن ما را بیدانهای جنگ

دولت وقت که بر اوضاع مسلط گشته شاه از او تقویت مسی گنبد ارتش بفرمانش میباشد، خارجی ما او را شناخته اند و آنچنان قدرتی دارد که تمام رجال ایران را زندانی ساخته ببرد کند و ایستادگی نماید، اینها شوخی نیست این متن تاریخ است کم و کاست ندارد، آنقدر مردم فراموش کار شده اند، قصه های بی سرو ته خوانده اند که یکی از رجال ایران می برسد و آنرا مصدق والی آذربایجان بوده است!!

آنروز مصدق بی خبر از همه جا مردانه با کودتا مخالفت کرد و ترسیده رو بر روی سیل سینه سپر نمود که سیل رجال ایران در کاخ گلستان با جبهه ترسیده درم اسم سلام بحکومت جدید و دولت روی کار آمده سر از پرو و همه سر عبودیت و ندگی خم نموده بودند (مکس مقابل توجه شود که این آرزو را بطور پریشان بجا بر رسید و منظم از نظر خوانندگان نگذشت ولی آگاهی از حال مردی که مسلمانان و قرن است مادر وطن از داشتن فرزندی ظمیر

مرکزیت حکومت بدان اطلاق کردد حکومتی که در فکر ایران باشد حکومتی که فقط تماشای بدبختی ها و فلاکت ملت خود واقع نگردد حکومتی که تجلیل و تعظیم قشون را از اولین شرایط سعادت مملکت بشمار آورد راحت قشون را بگانه راه نجات مملکت بداند حکومتی که بیت المال مسلمانان را وسیله شهوت دانی مفت خوران تنبل و تنبوران بی حمیت قرار ندهد حکومتی که سواد اعظم مسلمین را مرکز شقاوت ها کانون مظالم



احمد شاه و سید ضیاء

طهران هستیم ما پای تخت را تسخیر نکردیم زیرا نمیتوانستیم اسلحه خود را در جایی بلند کنیم که شهریار مقدس و تاجدار ماحضور دارد فقط بطهران آمدیم برای اینکه پایتخت خود را پاک و شایسته این نام کنیم که معنی حقیقی سرپرستی مملکت باز بچه دست سیاهپوین خارجی نباشد حکومتی که برای چند صد هزار تومان قرض هر روز آرزوی ایران را بزرگ و مملکت خود را ببار فروتنی ببرد ما سر باز هستیم و فداکار و حاضر شده ایم برای انجام این آمل خون خود را نثار نمائیم و قهر از قوت و عظمت قشون برای حفظ شهریار و وطن مقدس آرزوی نداریم هر لحظه چنین حکومتی تشکیل شود و موجبات شرافت وطن، آزادی، آسایش و ترقی ملت را عملاً نمودار سازد و با ملت نه مثل گوسه نندان زبان بسته رفتار نماید بلکه یعنی وانی ملت بنگرد آن لحظه است که خواهیم توانست به آتیه امیدوار بوده و چنانچه نشان دادیم وظیفه مدافعه وطن را ایفا نمائیم با تمام برادران نظامی خود





# هفت در خدمت نفت



## هفت نفر با هشت سلیقه بجنوب رفتند تا در باره نفت مشورت کنند وصات «نریمان صادق» با «ملک فاروق» برای «محمود نریمان» اسباب زحمت شده بود بر بالای چاه نفت مسجد سلیمان هفت عقیده مختلف ابراز شد!

برای اولین بار کسی که بیشتر عمر خود را با کشورهای اروپایی گذرانیده و با بافرنگی‌ها رفت و آمد داشت و وقت شناس‌ترین وزیر شناخته میشد دیر آمد. آنهم هنگامی که قطار تون در حال حرکت بود. روز پنجشنبه گذشته وقتی وزیر دارایی ۱۰ دقیقه قطار را متوقف گذاشت و خود را بایستگاه رسانید، مهندس «عقیده» و وزیر راه که تازه کیمیا طبع شعر رقیقی پیدا کرده است در ایستگاه راه آهن حضور داشت بشوخی گفت: «مستحب گری می‌خورد مدور دارد مست را، درحقیقت سید بافر خان کاظمی برای اولین بار بوعده گاهسی دیر می‌آمد... تاچندی درطول راه صحبت میسیون اعزامی با امان در اطراف بیوفائی و بدقولی دور میزد، هر کدام از اعضاء مثال خوشه می‌آورد و دیگران را میخندانید. بعد که کم‌کم بقول قدماء (سواد) تهران کور شد و زمین خشک و افق باز و تیره ماهور های راه قم پیداگشت دامنه سخن بدست دکتر عالمی افتاد. او که اخیراً از آذربایجان بایک سرو احساسات تر و تازه بازگشته است شروع بسخن کرد و از اوضاع ناسان و سرمای زمستان و گرمای بخاری و آشفتنی بینوایان و بی خیالی سرمایه داران آقدر راست و رسی کرده دل دردمند همه را باشک آورد و خوشبختانه رستوران قطار بداد دل‌های سوخته میسیون رسید و آنها را از بی‌آبی نجات داد. بسا مراد که در ضمن نامزادهاست این دکتر عالمی از آن جوان‌هایی است که تادوسه سال پیش از در هیچ نقطه‌ای از نقاط عالم جز در دفتر ثبت آمار ناحیه ۶ تهران اسی نبود. ابراهیم خان یک کار هیبایی کرده است که از کمتر جوانی دیده می‌... آن‌اینکه در سال ۱۳۱۱ با جودی در تهران لیسانس حقوق را گرفت وقتی بحساب دولت قرار شد بفراسه برود رفت از سال اول حقوق درس خود را دو سازه آغاز کرد. بدین طریق ۷ سال درس خواند تا توانست رساله خود را درباره «اقتصاد ارشادی و تطبیق آن با شرایط اقتصادی» بنویسد و دیپلم حقوق را از دانشگاه پاریس دریافت دارد. وقتی عالمی از فرانسه برگشت بجای آنکه بغانه برود و دیگر است باطابق نظام وظیفه تهران رفت و با کمال سادگی گفت این من و این خدمت سربازی... آنها هم نامردی نکرده سرش را تراشیده و تحویل دانشکده افسری دادند تا برود درجا بزند و خوشبختی پاریس از یادش برود...

وزیر کار کابینه مصدق در سال ۱۲۸۷ در «عود لاجان» متولد گردید ولی اطمینان دارم اکنون بانامشای قیافه چاق و چله‌او نمیتوانید سن و یرا بیش از سی سال بدانید. مردم میگویند عمر او که خوش گذرد زندگی نوح کم است. عالمی در سال ۱۳۲۰ هجری که نظام خارج شد باستادی دانشکده حقوق پذیرفته شد بعداً مدتی در وزارت دارایی سمت مشاور را بعهده گرفت و در آنوقت پیرمرد های وزارت دارایی با این جوان بی تجربه مشورت میکردند تا کارها بی مطالعه نگذرد اما از روزی که در حکمش نوشتند عضو هیئت مدیره شرکت بیمه، بغت دکتر عالمی وا شد، زیرا دیگر شانس مانند سیل اخیر هلند تا عمیقترین نقاط در زندگی وی نفوذ کرد، از قدیم گفته بودند که خدا بادم یک چوشانی بدهد، عالمی از پشت میز هیئت مدیره بیه یگروز بخانه شماره ۱۰۹ امض و شد و در آنجا دیده‌ها با «آقای وزیر کار» خطاب میکنند. هر چه او با طرف خود نگاه کرد حق خودش کسی دیگر را نیافت... چشم‌پا بهم مالید و تل‌هواللهی خواند و تصمیم گرفت

برود چشم و گوش خود را معاینه کند که آیا عوضی می‌بیند و یا اشتباه می‌شود؟ عالمی مدتی در حزب ایران عضویت داشت، روزی که آن حزب با حزب توده ائتلاف کرد او هم استقامتنامه خود را نوشت و گیوه‌ها را زیر پل گذاشت و خارج شد. حادثه غم‌انگیز در تاریخ خانوادگی دکتر عالمی شرح کشتن پدر اوست که هنوز یادش مانده است... مرحوم میرزا شفیق مستوفی از طرف وزارت مالیه مسامور تفتیش کرمانشاه شد. در آنجا کسانی که متهم به سوءاستفاده بودند علیه وی تباری کرده و او را بکشتن دادند... در آنوقت ابراهیم خان یکساله بود و وزیر کار در سال ۱۳۱۹ با دختر خاله خود ازدواج کرد، موسیقی، کوه‌نوردی و هسر خود را دوست میدارد. او از زبان‌های خارجی فرانسه و انگلیسی و آلمانی را خوب میداند و آقدر به تبدیل ثروت علاقه دارد که بسبب آن عرب بدوی حاضر است برود یک زیلوی کهنه خانه خود را بروی اموال خسرو شاهی و یا کهنه انداخته و بگوید «حاجی انا شریک!»

تا آنکه کیمیا بهر کس که میرسد میگوید باید حداقل زندگی مردم تأمین و آزادی فردی محترم باشد.

دوست کنند و «مجیز» بگویند... او (نریمان) را از آن لحاظ دوست میدارد که بسبب ایرانیان قدیم راست‌راه می‌رود و راست فکر میکنند و راست می‌گوید هنگامیکه «نریمان صادق» هسر ملک فاروق هد یک شکل اساسی برای «نریمان» پیش آمد... در آن ایام هر که بوی میرسید میپرسید آیا نریمان صادق باوی نسبی دارد؟ آنوقت‌ها، آخر هر برج، اول صبح موجر خانه‌اش می‌آمد بالای سر او و با صدای انگرش فریاد میزد: آقا... ده‌زود باش کرایه دو اطاعت را بده، این آهنگ مانند زنگ چهاو گاه برای یک مادر مرده، برای او جیب‌آزار و گوش خراش بود! همین لحاظ ناچار ماده اول برنامه خود را «وقتی که حقوقش از ۷۰۰ تومان به ۱۲۰۰ تومان حقوق و کالت ترقی کرد» این گذاشت که برود یک خانه کوچک بخرد و خود را از قید «استثمار موجرین» نجات بدهد. چون بحرف و عقیده خود بروی همین اعتماد بود که از سیصد متر زمینی که در یوسف‌آباد بوی دادند صرف نظر کرد... چه باید کرد شخصی با داشتن ۱۰۰ خانه در برگ معرفی نامه خود برای خرید اراضی دولتی می‌نویسد جزئی (۱) علاقه‌ی ملکی دارم، یکی هم مانند نریمان خانه نخریده زمین را پس میدهد، تقصیر کسی نیست، گروهی این گروهی آن هستند... همکس نریمان که در وزارت دارایی مانند نجم‌الملک به «مرد شماره یک ناخن خشک» معرفی شده این آقای مدرسی مردی درویش مسلک و خوش‌خواب و خیال‌است، مدرسی هنوز لهجه قلیظ ترکی را با فارسی

مخلوط «مانند کوجه فرنگی که لای کباب سلطانی میگذارند» تحویل‌شونده میدهد. ضرب‌المثل‌های او هم عالمی دارد... این ضرب‌المثل‌ها غالباً از ترکی بفارسی ترجمه شده است... یکی از نکات لایعالم وجود اینست که چطور شد «مدرسی» به بیخالی و کالت افتاد... در حقیقت تا چند روز قبل از انتخابات اگر هر چیز در میان کیسه و جودش دیده میشد، «صحتی» از انتخابات نبود! اما چون خدا بزرگ است مخصوصاً برای اشخاص عاشق پشه و بی‌دست و پا «شیطان رحمت» بجلدش رفت و یک کک انتخاباتی در جودش افکند، این کک آقدر در وجود مبارک بچپ و راست رفت و او را با خود باینطرف و آنطرف کشانید تا آنکه از سر بل خربگیری کایاب با نسوی رفت. اما پدرش مردی قاضل و کتاب‌نویس است، که شاید از طریق ریاضت کتاب‌نویسی در بهشت نیک‌دلان یک صندلی دونه‌ره برای خود یک حور عین تهیه به بیند. دشمنانش میگویند «مدرسی» آنگونه که متظاهر است زندگی آرام و بی‌سر و صدایی ندارد، هر چند در قیافه وی مانند راه برود کرمان جز خطوط طولانی و تپه و چاله‌هایی یک نواخت چیز دیگری دیده نمی‌شود. اطلاعات او درباره نفت مساوی اطلاعات فدوی (وسیع و عریض) است. بدیهی است بن ایراد میگیرید مگر آقای بیات مهندس نفت و یاد کمتر نصیری متخصص مالی و کاظمی کارشناس در امور مالی است؟ اینهم از آن استدلال‌های است که باید شنید و چاره‌ی جز پیرهن درین نیست، بخلاف «مدرسی» که عالمی را به لبخندی، و بسبب حافظ، سمرقند را به حال هندوی می‌بخشد زیرا که زاده عضو دیگر میسیون بد گوشت و بدعشق خلق شده...



است. در بلا بروی کشاده است و راه‌آهت بسته... مهندس زیرک‌زاده از روزنامه «حزبی» رفقای صمیمی، و غذای برترشی خوش می‌آید، در مجلس طرفدار سکوت، و در حزب معتقد به انتقاد است. هیچ چیز نزاد از حوادث اخیر حزب ایران مؤثرتر نبوده است با اکثر سنجایی لجمی گل‌جمعی و با مهندس بیانی و مهندس حسینی پارغا را است.

گاهی بوی ایراد میگیرند که چرا حزب ایران بکمیت افراد خود اهمیت نمی‌دهد، اشاره به وقایع سالهای قبل از ۱۳۲۲ حزب توده و مانور های صدهزار نفره آن حزب کرده می‌گوید: سیاهی لشکر نیاید بکار، حالا قطعاً بدنبال این مصرع اشاره بقیافه پهلوان (!) مهندس حق شناس کرده و اضافه خواهد کرد: یکی مرد جنگی به از صد هزار!

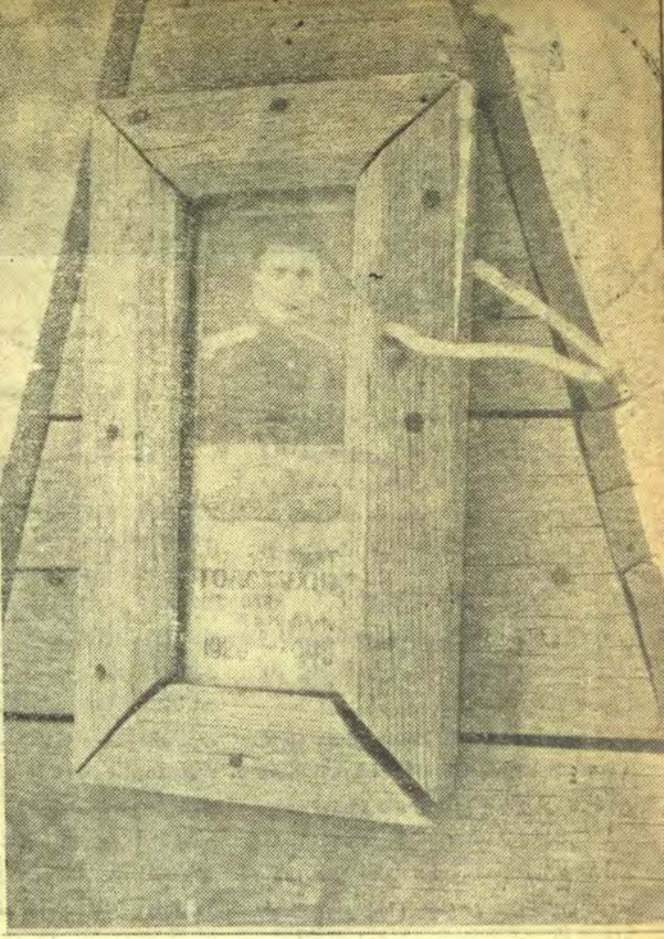
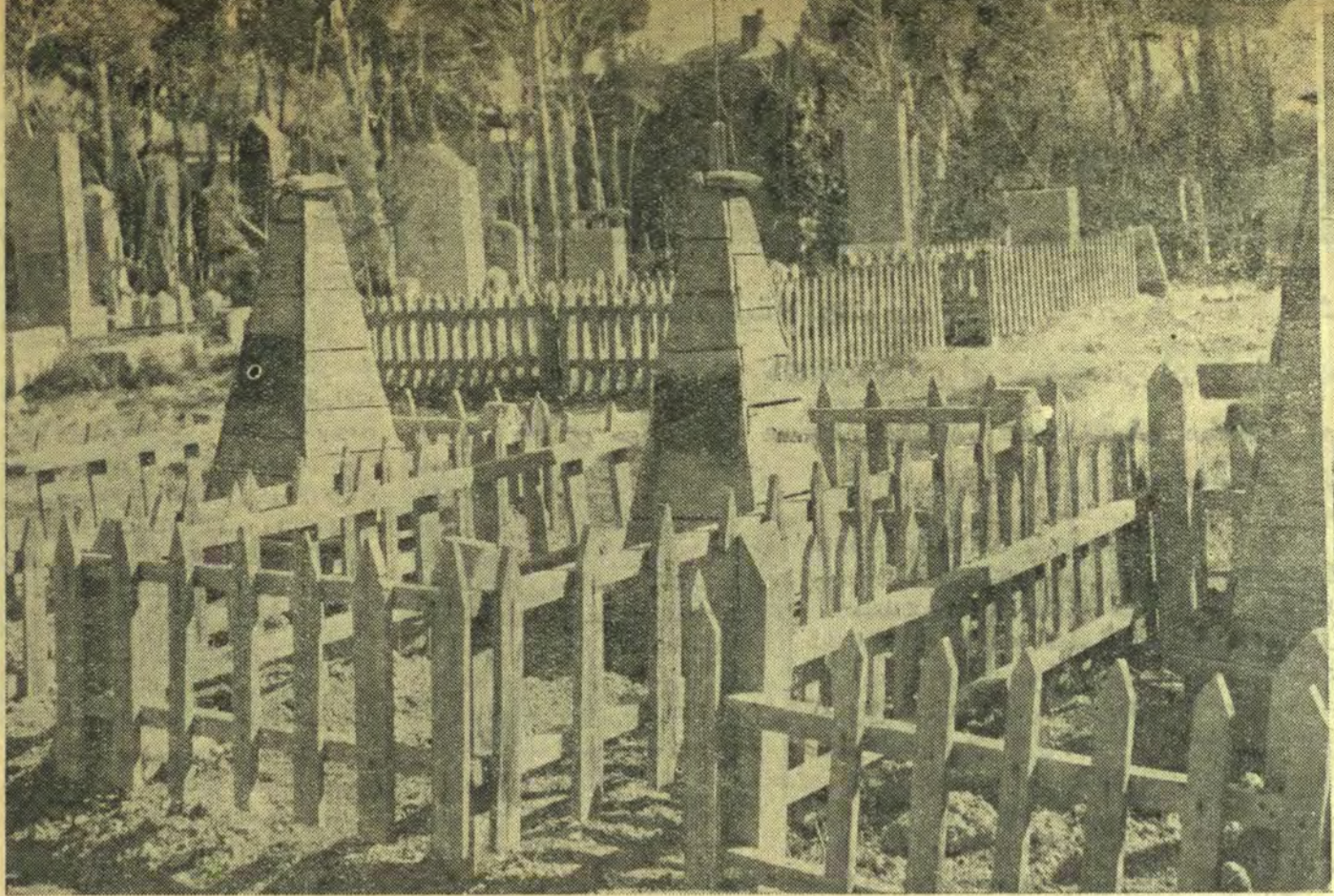
اختلاف سلیقه میسیون اعزامی بجنوب در همه چیز مشهود است. نریمان غذای سبک؛ مدرسی اغذیه ترشی دار، دکتر نصیری شیرین‌بلو، زیرک‌زاده بیشتر خوراک گوشت‌دوست میدارد، کاظمی در همه احوال میگفت غذا باید متنوع باشد، و برعکس دکتر عالمی معتقد بود یک غذا با کمی «اردور» برای من کافی است.

نکته جالب این هیئت اختلاف سلیقه سیاسی و نظریات شخصی آنها بود فرضاً همینکه میسیون در مسجد سلیمان هنگام بازدید برابر یک چاه قرار میگرفتند که دکلفت ببالای آن دیده میشد، هر یک عقیده خاصی ابراز میداشت:

نریمان فکر میکرد که چقدر آن موقع درآمد بر هزینه افزایش داشته، زیرا با صرف اینهمه آهن و سیمان و لوله و کار و کارگر بازم این چاه توانسته است میلیون‌ها لیره با انگلیسها منفعت برساند فکر مهندس زیرک‌زاده همه‌اش در اطراف این مسئله دور میزد که اگر بجزب ایران در آنوقت اجازه میدادند که شعبه خود را در مسجد سلیمان دار کند قطعاً کارگر ایرانی اینطور دچار استعمار انگلیس نمیشد و ما امروز باین بحران گرفتار نمی‌شدیم...

کاظمی عقیده داشت هنگامی که این چاه زده میشد روابط دیپلماسی ایران با همسایگان هیچوقت بضرعی امروز نبود و این موضوع نیست مگر در سایه ذرات و کفایت شخص دکتر مصدق. مدرسی بخلاف همه عقیده‌مند بود که چاه نفت بجای خود، فکری باید برای بیکاران تبریز گردد که در این فصل سرما از بی‌غذائی و بی‌لباسی نمیرند... مهندس رضوی جداً عقیده‌مند بود که اقتصاد بدون نفت عمالی است، اما چراغ بدون نفت یک بول سیاه نمی‌ارزد در مقابل دکتر عالمی هیچوقت از این فکر خارج نمیشد که اگر در آنوقت در ایران قانون کار اجرا میشد محققاً بجای اینهمه دگل‌تفت در آنجا آسمان‌خراش‌های متعدد وجود داشت که بکارگران ایران اختصاص داده بودند اما دکتر نصیری پس از ساعتها مطالعه بلهجه اصفهانی باین نتیجه می‌رسید که من هر چه فکر میکنم ارتباط تفت را با بانک ملی نمی‌بینم! تفت خیلی خوبس اما به بانک ملی چه مربوطس!...





آرامگاه یکی از سربازان شوروی در ایران  
يك تقاضای عجیب!

پس از اینکه سادچیکف سائیر کبیر شوروی در ایران پس از يك انامت طولانی در مسکو بایران مراجعت کرد، از دکتر فاطمی وزیر امور خارجه ملاقات نمود، در این ملاقات وزیر امور خارجه ایران بایک تقاضای عجیب و بیسابقه مواجه شد، زیرا سادچیکف تقاضا کرد دولت ایران اجازه دهد تمام اجساد سربازان شوروی که پس از حادثه شهریور ماه در ایران فوت نموده و در این کشور مدفون شده اند در محل مخصوصی جمع آوری شوند و برای آنها قبرستان مستقلی ساخته شود.

این تقاضا که تا آن تاریخ بی سابقه بود موجب شد که وزارت امور خارجه مطالعه دقیقی در این باره نمود و اطراف و جوانب کار را مورد بررسی قرار داد چند هفته پس از این ملاقات مستشار سفارت شوروی یاداره دوم سیاسی وزارت خارجه رفت، توضیحات مفصلی درباره این تقاضا داد و تا اندازه ای ذهن اولیای وزارت امور خارجه را روشن کرد.

روابط حسنه

پس از اینکه تقاضای شوروی در وزارت امور خارجه مورد مطالعه قرار گرفت و تمام اطراف و جوانب کار بررسی شد، چون هر اقدامی که از طرف اجانب در این مملکت صورت گیرد در زیر تولید درد سر خواهد کرد از این رو گزارش در این باب برای نخست وزیر ارسال شد و ضمن آن با اشاره بقانون مدنی در باره ممنوعیت «نیش تیر» متذکر گردیدند که اینکار مخالف اصول مذهبی است، ولی چون سربازان منورمسیحی هستند و مقررات دین اسلام شامل آنها نمیشود از این لحاظ ممانعی برای انجام اینکار وجود ندارد، در نتیجه نخست وزیر هم وزارت امور خارجه دستور داد؛ چون روابط دولین ایران و شوروی حسنه است، ممانعی برای انجام این تقاضا وجود ندارد.

قبرستان مخصوص

پس از اینکه نخست وزیر باین تقاضای سفارت شوروی موافقت کرد، مجدداً روز چهارشنبه ۱۵ بهمن سادچیکف از دکتر فاطمی ملاقات نمود و بار دیگر مذاکراتی در طرف جمع آوری اجساد سربازان شوروی در ایران بعمل آمد.

وزیر خارجه در این باره سادچیکف گفت که نظریات خود را برای اجرای این منظور کتباً به وزارت امور خارجه اطلاع دهد تا پاسخ دولت ایران در این

گوشه نئی از گورستان سربازان سرخ در قبرستان ارتودوکس ها در تهران  
سفارت شوروی در ایران می خواهد اجساد متلاشی شده ۲۹۱ سرباز شوروی را از گورهایشان بیرون بیاورد!

پنج هواپیمای امریکائی حمل ۲۵۱ سرباز امریکائی را با امریکائی حمل کردند

سربازان شوروی در آن نقطه ساخته شده همه ساله طی تشریفات رسمی و گذاودن دسته گل، محل تظاهرات کمونیست های آن کشورها شده است.

اولیای وزارت امور خارجه پس از اینکه چند بار با اعضاء عالی رتبه سفارت شوروی در این باره ملاقات و مذاکره کردند تذکر دادند بشرطی با این تقاضا موافقت خواهند کرد که در ایران برای گورستان های مزبور بقعه و بارگامی ساخته نشود، و تشکیلات مخصوصی از طرف سفارت شوروی برای این گورستان ها بوجود نیاید، به علاوه گورستان سربازان شوروی مصونات سیاسی نخواهد داشت روز پنجشنبه هفته گذشته وزارت امور خارجه طی یادداشتی که سفارت شوروی تسلیم کرده موافقت خود را با تقاضای شوروی اعلام داشت ولی در آن نامی از چهار قطه فوق الذکر برده نشده، در ضمن از سفارت شوروی خواسته شد پیش از آنکه اقدام بایجاد گورستانی کند، قلمه ساخته شده آرمگاه را برای اطلاع دولت ارسال دارد ضمناً هنگام تسلیم یادداشت و همچنین طی مذاکرات شفاهی اولیای وزارت خارجه تذکر دادند که موافقت با ایجاد قبرستان، برای سفارت شوروی در حق مالکیت ایجاد نمیکند متعاقب این یادداشت، وزارت امور خارجه طی نامه ای که به وزارت شوروی دادگویی برای سربازان سرخ نرجهای تخته نئی نصب کرده و اطراف آنرا نرده های چوبی کشیده اند

نوشت موافقت خود را با تقاضای سفارت شوروی، وزارتین اطلاع داد و ضمناً خواستار شد که در این کار با مقامات شوروی در ایران همکاری و معاوضت شود، ولی قبل از اتخاذ هر گونه تصمیمی در این باب مراتب را به وزارت خارجه اطلاع دهند

ه نظور سیاسی و تبلیغاتی  
مخالف مطلع راجع باین تقاضای سفارت شوروی تفسیر های گوناگونی میکنند، از جمله کسانی که اینگونه اعمال بیگانگان را با سوءظن و تردید مینگرند اظهار میدارند، شورویها با اعل خود و جمع آوری سربازانی که در ایران مرده اند، میخواهند در موقع تصفیه حساب های مورقه و مطالبات ایران بگویند که ما در راه آزادی ایران تلفات داده ایم و برای هر سربازی میبایست خسارت مطالبه نمایند، دسته دیگر میگویند پس از اینکه شورویها گورستانهای مزبور را ساختند، این قاط را برای زیارت گروهی از وطن فروشان و مزدوران خوداختصاص خواهند داد و در نتیجه هر روز جمعی در این گورستان اجتماع کرده و دست تظاهرات خواهند زد.

۲۹۱ سرباز شوروی  
از سوم شهر یور ۱۳۲۰ تا ۲۴ فروردین ۱۳۲۵ که سربازان شوروی خاک ایران را ترك کردند جمعاً ۲۹۱ نفر از افسران و نرده های چوبی کشیده اند



سربازان شوروی در ایران بقتل رسیده یا مرده اند، در حوادث شهریور در سراسر مرزهای شمالی ایران ۴۲ افسر و سرباز شوروی در جنگها و زد و خورد ها کشته شده اند که اکثر آنها در نقاط شمالی مدفون گردیده اند، پس از آن تارو تریکه ایران را تخلیه کردند جمعاً ۲۴۹ سرباز و افسر مردند افسران و سربازانیکه در تهران وفات یافتند در قبرستان مخصوص ارتودکسها در سلیمانیه بفاک سپرده شدند، اجساد افراد ارتش شوروی در گوشه جنوبی این قبرستان در محوطه مخصوصی مدفون است.

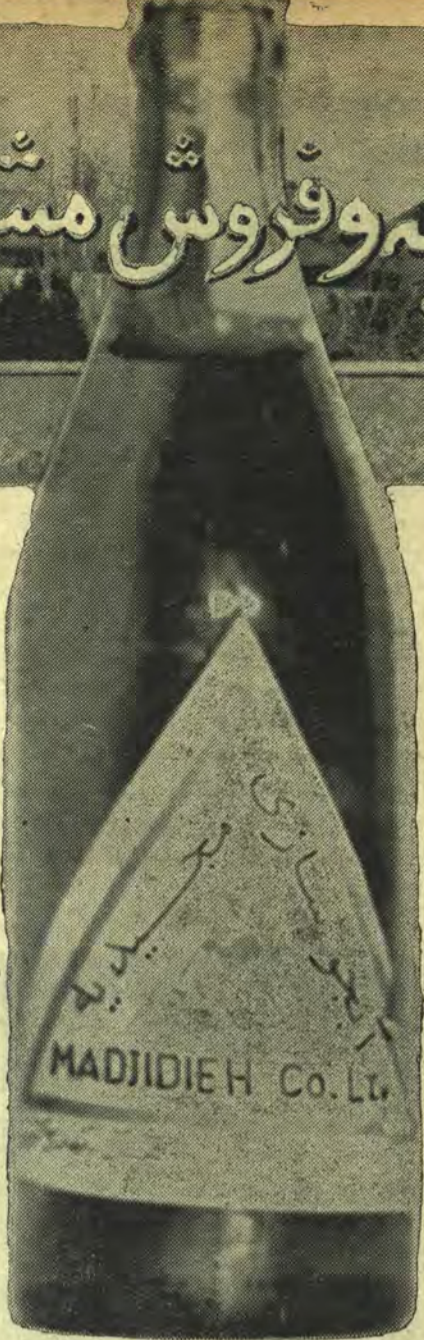
دوران تیرها را، نرده های چوبی قرمز رنگی کشیده اند که قبور سربازان سرخ را از ارتودکسهای و رزوا و سرمایه دار جدا میکنند، روی هر قبر يك علامت چوبی مشروطی شکل گذاشته اند که بالای آن ستاره سرخ نصب شده و قبور سربازان شوروی را مشخص میکنند، در روی علامت مزبور يك صفحه حلبی قرمز رنگ کوبیده شده، و بر روی آن مشخصات کامل سربازان و عکس آنها دیده میشود.

۹۰۰ سرباز انگلیسی  
انگلیسیها نیز در ایران گورستان های مخصوصی دارند که از سالها قبل سربازان، افسران و افراد خود را در آنجا دفن می کردند این گورستانها در شهرهای آبادان، بوشهر، اهلبان و همدان وجود دارد و از همه مهتر گورستان همدان است، در زمان جنگ انگلیسیها اجساد تمام سربازان و افراد نظامی خود را که در این کشور مرده بودند بهمدان برده در گورستان مخصوصی دفن کردند و تا امروز قسریب شصت تیر در گورستان مزبور وجود دارد که روی هر يك مشخصات سربازان نوشته شده است.

۲۵۲ سرباز امریکائی  
از میان افراد ارتش امریکاکه در دوران جنگ در ایران اقامت داشته اند، در این کشور مردند، بموجب آمار رسمی وزارت جنگ امریکا در زمان جنگ ۲۵۲ سرباز و افسر امریکائی در ایران مردند و در سال ۱۳۲۴ پنج نفر از مأمورین دولت امریکاکه در میان آنها يك سرهنگ ارتش بود، با پنج هواپیمای تهران آمدند، طبق دستور این عده مدت دو هفته از گورستان امیرآباد، اجساد ۲۵۲ افسر و سرباز امریکائی را از قبرها بیرون آورده و استخوانهایشان را در کیسه های بزرگ سفید ریختند و بعد مشخصات هر يك را روی کیسه ها نوشتند، پس از آن اجساد مزبور را با پنج هواپیمای نظامی با امریکاکه حمل کردند



# هزار نفر از راه تهیه و فروش مشروبات الکلی امر را مسافس میکنند



در سراسر کشور بیش از یکصد کارخانه  
مبالی چهارصد میلیون ریال بر اثر منع مشروبات  
عده‌ئی از عناصر ناشناس یکی از نمایندگان

## یک خبر جالب

قانونی که اخیراً درباره منع استعمال  
مشروبات الکلی از مجلس شورای ملی گذشت  
سروصدای زیادی در ایران و همچنین خارج  
کشور بر پا کرد و خبر گزارهای خارجی  
این خبر را بعنوان یک «خبر جالب» باقطار  
کیتی مضایقه کردند. مجلس شورای ملی  
بموجب این قانون دولت را مکلف نمود که

یعنی دکتر فقیهی شیرازی بود که طرح را  
پس از تهیه و بامضاء رسانیدن آن تقدیم  
مجلس کرد.

دکتر فقیهی شیرازی در مورد تهیه  
طرح میگوید: پس از فراغت از تحصیل در  
دانشکده پزشکی و شروع طبابت بر حسب  
تصادف اغلب بیماران که بمن مراجعه  
میکردند، ناخوشیشان در نتیجه اعتیاد به  
نوشابه‌های الکلی بود و حتی بیماران سیفلیس  
هم بارها خودشان اقرار میکردند که در  
زمان مستی باین بیماری دچار شده‌اند،  
ملاوه ناظر چندین طلاق اسف انگیز در  
خانواده‌هاییکه طیب خانوادگی آنها بودم  
شدم که بر اثر اعتیاد رئیس خانواده بشروبات  
الکلی صورت گرفت، علاوه هنوز هم  
چندین طفل یتیم-مرا می‌شناسم که چون  
پدرانشان الکلیست بودند قبل از پیدایش  
بنی‌سبیلین باینک ذات‌الریه مختصر مردند.

## تلف‌های تهدید آمیز

بمشاهده این اوضاع کم‌کم بفر  
افتادم که مردم را از طریق «دینی و بهداشتی»  
راه‌نمایی کنم - هفت سال بوسیله روزنامه  
«چشم اسلام» و رادیو مشغول تبلیغ بودم،  
بعد که بمجلس آدمم مردم بن نوشتند که  
چگونه با آنهمه داد و فریاد پشت میکروفون  
رادیو، یکباره نوشابه‌های الکلی را فروش  
کردم و حال آنکه من با کک عده‌ئی از  
نمایندگان متدین و وطن دوست مشغول  
تهیه زمینه مساعدی برای منع استعمال  
مشروبات الکلی بودم - وقتی عده‌ئی از  
مخالفین متوجه این امر شدند تلفن‌های  
تهدید آمیزی بمن کردند و مرا از تعقیب این  
طرح منع نموده حتی تهدید بقتل  
کردند، نامه‌های  
بهون امضاء زیادی  
نیز برای من  
فرستاده شد که  
همه جنبه تهدید  
داشت،



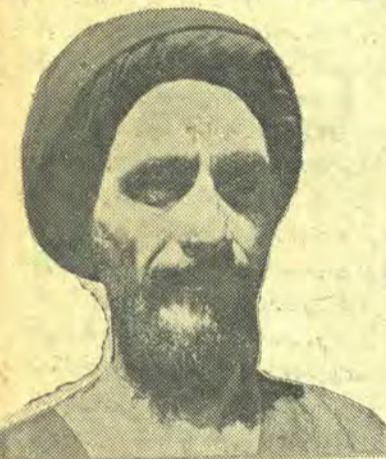
## دکتر فقیهی شیرازی

کلیه مراکز تقطیر و کارخانه‌های شراب‌سازی  
و آبجوسازی را تعطیل کند.  
برخلاف آنچه تصور میرفت مبتکر  
و تهیه کننده این طرح از نمایندگان معمم  
مجلس شورای ملی نبود، بلکه بقول قدیمیها  
یکی از نمایندگان «فکر کراواتی» مجلس  
حتی یک لحظه هم تاب دوری از

شراب سازی بزودی تعطیل می شود  
الکلی از هوای خزانہ دولت گسر میگرد  
مجلس شورای ملی را تهدید بقتل کردند!

بارہ بدست آورده ذیلا از نظر خوانندگان  
میگذرانیم:

بموجب آمار موجود، هم اکنون طبق  
تصویب نامه هیئت وزیران، در ۱۳ نقطه  
کشور مرکز تقطیر وجود دارد و مجموع  
کارخانه های الکل سازی وسایر مشروبات  
حاصله از آن به پنجاه کارخانه میرسد. در  
تهران سه کارخانه آبجوسازی و در تهران



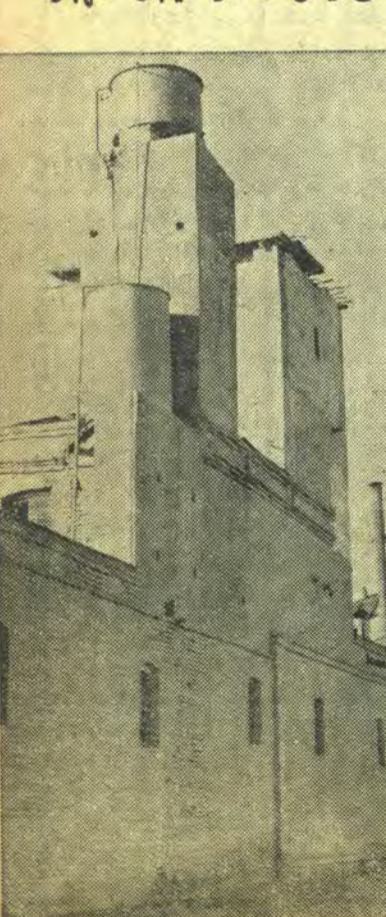
مرجع تقلید شیعیان جهانست.  
دکتر فقیهی شیرازی می گوید موقعی  
که طرح را تهیه کردم آنرا نزد عده‌ئی  
از آقایان نمایندگان مجلس بردم، اولین  
نماینده‌ای که آنرا امضاء کرد نادهلی کریمی  
بود و بعد آقایان پورسرفیس، اخگر، معتد  
وماوندی، ناصر ذوالفقاری، میلانی، شبستری  
انگبی، جلالی، حاجی سید جواد و  
قنات آبادی آنرا امضاء کردند و بعد سایر  
نمایندگان مجلس شورای ملی این طرح را  
تصویب کرده و بزرگترین خدمت را بسلامت  
نسل کنونی و نسلهای آینده نمودند.

## موافقت با ششماه استعمال

آقای میلانی نماینده معمم تبریز که  
همه نمایندگان معمم مجلس اورا به «شیخوخت»  
میشناسند درباره این طرح گفت: « برای  
همه ما ثابت شده که اغلب مقاصد اجتماعی  
در نتیجه شرب نوشابه های الکلی است،  
وما از هنگام آمدن بمجلس مترصد چنین  
فرصتی بودیم، اما اگر میخواستیم شخصا  
اقدام بتهیه چنین طرحی کنیم شاید گفته  
میشد که چون واقف بمشکلات دولت نیستیم  
از روی بی اطلاعی اقدام بتهیه چنین طرحی  
کرده ایم، در صورتیکه ما کاملاً مشکلات  
را میدانستیم و دلیل وقوف ما بمشکلات نیز  
موافقت ما با استعمال ششماه دولت برای  
اجرای قانون منع شرب مسکرات بود، ما  
بتصمیمی که گرفته ایم ایمان واعتقاد داریم  
و حقیقه میخواهیم که این قانون بنحوا حسن  
و کامل اجرا شود بواسط نوشابه‌های الکلی  
بکلی از این مملکت اسلامی رخت بر بندد»

## کارخانه‌های شراب سازی

برای اینکه معلوم  
شود در تهران  
و شهرستانها  
چند کارخانه نوشابه  
سازی وجود  
دارد، اطلاعاتی  
را که خبر نگار  
ما در این



منظره‌ئی از بنای رسومات در خیابان شهباز

این روزها بازار مشروب فروشی گرم است





# سایه‌ها در شب

## حافظ از من می‌پرسد است



چشمانم نگاهی تند افکند و سپس گفت:  
خدا زان فرقه بیزارت صدبار  
که صد بت باشدش در آستینی  
بیامد بر زبانم، گویم ای حافظ! جواب  
من نه این باشد ولی آمد بگویم باز بیت  
دیگری از او:

از نامه سیاه ترسم که روز حشر  
باقیض لطف او صد از این نامه‌ها می‌کنم  
از این پاسخ بر آشفتم که حافظ از  
تو نازیباست، گفتاری چنین بی‌پایه‌فیش  
لطف حق هم حد و حصری دارد آخر،  
گر نه این باشد، ذکر تقوی خریداری ندارد  
در جهان هرگز، جواب داد او:  
مکن بچشم - قدرت نگاه در من مسه  
که نیست معصیت و زهدی مشیت او  
و باز آواز آمد بگویم:

بر لب حافظ بدیدم نیشخندی و  
بدنبالش شنیدم باز به چند:  
من همان ساعت که از می خواستم شد توبه کار  
گفتم این شاخ ارده بباری پشیمانی بود  
چه:

خنده جام می وزان گره گیر نگار  
او بسا توبه که چون توبه حافظ شکست  
بگفتم، حافظا گرتوبه خود را شکستی  
این نه شرط عقل بود و علم و دانش، گفت  
آنکه در جوابم این سخن را:  
مشورت با عقل کردم گفت حافظ می بنوش  
ساقیا می ده بقول مستشار نامؤمن  
بگفتم این مسلمانان است حافظ! این  
نه اترار تو باشد:  
گر مسلمانان از این است که حافظ دارد  
وای اگر از پس امروز بود فردایی

باده نوشی که درو روی و ریائی نبود  
بپتر از زده فروشی که در روی و ریاست  
چه شود کرم و تو نجد قدح باده خوریم  
باده از خون رزانت نه از خون شمس است  
بگفتم آخر از می خوردن حاصل  
چیست، بر گو، گفت:  
اگر قم لشکرانگیرد که خون هاشقان ریزد  
من وساقی بهم سازیم و بنیادش بر اندازیم  
بهشت عدن اگر خواهی بیابا ما بیخانه  
که از پای خمت بکسر بچوش کوثر اندازیم  
بگفتم این سخن باور ندارم از تو  
حافظ، روزگاری نیز با نوسوس گفتی:  
تا کی می صبح و شکر خواب بامداد  
هشیار کرد هان که گذشت اختیار هر

ولنی قانون «نخ مسکرات» از مجلس  
گذشت، مفسرین خارجی از چنین امری در  
سرزمین حافظ و خیام اظهار تعجب کردند.  
شاید بر اثر خواندن و مرور چنین تفسیرهایی  
بود که شیخ من حافظ را بخواه دیدم...  
و این است ماجرای آن خواب که به «شر  
منظوم» گدوین شده است «مهرداد»

در سحرگاهان، شبی در خواب دیدم خوابه  
حافظ را پریشان حال و افسرده، سر بر روی  
زائوی قم تکیه داده، چپن به پیشانی فکنده  
دیدگان بر فروروش را غبار درد آلودی گرفته  
آنچنان حالی که من را وحشتی بگرفت و  
گفتم: خوابه حافظ، ای که در قلب  
جهانی جای داری، از چه اینسان از سرو  
روی تو بارد درد و معنت، گوجه بشنیدی؟  
چه دیدی؟ شاید از دستم بر آید خدمتی،  
کاری که من هر چند چون موری ضیف و  
ناتوانم، باشد اما در دلم این آرزو: پیام  
سلیبانی، بدرگاهش کشانم تنه‌ای و آن  
هدیه گر ناسچیز بنماید، نپیمم در ابانش  
نیشخندی و ز نگاهش بردل و جانم نیاید  
تیرهای زهر آلود ملامت.

حافظ - اینجا چون رسیدم - سر بر  
آورد و نگه در چشم من کرد و سپس گویی  
که با خود گفتگو دارد، بکنجی دیده بر  
گرداند و آغاز سخن کرد:  
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس با پرس  
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند  
گویم باور نمیدارند روز داوری  
کاین همه قلب و دقل در کار داوری میکنند  
زین سخن، چون هیچ من سرد نیاردم  
بگفتم خوابه حافظ، من چو طفلی ساده فهم  
وساده دل هستم، مگو بامن چنین در پرده  
آن مشکل که اندر سینه سوزان خود داری  
بگویم آمد آوازش که:  
نامه تمیزت دختر رز بنویسد

تا همه منبچکان زلف دو تا بکشایند  
کیسوی چنگک بپرید بر کس می ناب  
تا حریفان همه خون از مژه‌ها بکشایند  
در میخانه بیستند، خدایا مسند  
که در خانه تزویر و ریا بکشایند  
حالی در دوش چو دانستم، بخندیدم  
که ای حافظ، تو مردی عالم و داودا شنند  
و بیانی، سرد آیا ز من می، چنین آشفته  
حالت بینم و غمگین، بگو از می چه زاید،  
چیز زبونی، جز نفاق و دشمنی، جز قفل و  
قارت... زین سبب یاران مجلس عزمشان شد  
چیزم، آوردند طرحی را که جان خلق را  
زین آب آتش بار برهاند.  
بنا که حافظ از جا جست و فریادی  
کشید و گفت:

چهل سال رنج و غصه کشیدم و عاقبت  
تدبیر ما بدست شراب دو ساله بود  
و چون من آمدم پاسخ دهم فرصت  
بداد و از سر خشم و غضب دنبال کرد  
و گفت:

ما مرد زهد و توبه و طاعات نیستیم  
با ما بجام بساده صافی خطاب کن  
کار صواب باده پرستیت این بدن  
بر خیز و عزم جزم بکار صواب کن  
دست بردمان او افکندم و گفتم ولی  
حافظ، تو در خشمی، در رخ آید مرا، این-  
سان به بینم چهره ات را، بشنوم این گفت-  
هایی را که از آن، عقل را بر سر زنان  
پایم  
نگاهی بر من افکند و شنیدم بیت -  
هایی از غزلهایش:

### که زیرکان جهان از کمندشان نرهند



### شراب بیفش و ساقی خوش دوام رهند

من ز مسجد بخراوات نه خود اتمام  
ایتم از عهد ازل، حاصل فرجام افتاد  
بغنه گفتمش باور نمی دارم که مردی  
چون تو، ای استاد، گرمی خواست می را  
ترک گوید، راه میخانه نبود، نالوان  
می یافت خود را، پاسخ آمد:  
شراب بیفش و ساقی خوش دوام رهند  
که زیرکان جهان از کمندشان نرهند.  
بگفتم پس یقین باشد که در دامی اسیری؟ گفت:  
خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد  
خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت  
جوابش دادم، امامست اندر سینه ات  
کنجی، ز دستورات و احکام خداوندی  
صراط مستقیم زده گی را بر تو بنیاید... کلام  
را برید و گفت:  
من اگر نیکم اگر بد تو بر و خود را باش  
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت  
و در دنبال آن افزود:  
من ترک عشق و شاهد و ساغر نیکنم  
صد بار توبه کردم و دیگر نمی کنم  
بیادم آمد از اشعار حافظ بیثی و آن  
را مناسب دیدم و گفتم:  
دلا، دلالت خیرت کنم براه نجات  
مکن بفسق مباحات و زهدم هم فروش  
ولی او در جوابم گفت:  
نکویت که همه ساله می پرستی کن  
سه ماه می خورونه ماه پارسانی باش  
چو پیر سالک عشقت بی حواله کند  
بنوش و منتظر رحمت خدا می باش  
دیدم این شاعر بجز می فکری اندر  
سر ندارد، خواستم خامش شوم اما هتیه - م  
باز می گوید:

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو  
نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند  
بگفتم من ز می هرگز ندیدم هیچ جز  
خسران، بخندید و جواب داد:  
ترسم این قوم که بردرد کشان میخندند  
در سرکار خرابات کنند ای - مان را  
و پس افزود:  
اگر نه باده، غم دل زیاد ما ببرد  
نهیب حادثه بنیاید ما زجا ببرد  
اگر نه عقل بیستی فرو کشد لنگر  
چگونه کشتی از این ورطه بلا ببرد  
ز خود بیخود شدم فریاد کردم حافظ  
زین راه خطا برگرد، این گرداب بدبختی  
است، گفتا در جوابم:

خدا را ای نصیحت کو حدیث از مسافر می گو  
که نشی در خیال ما از این خوشتر نیکیبرد  
و در دنبال آن آورد:  
من وانکار شراب این چه حکایت باشد  
غالباً این قدم عقل و کفایت باشد  
شب از این غصه نخواهم که رفیقی گوید  
حافظ ارمست بود جای شکایت باشد  
چون بسنجیدم که دیگر گفتگو سودی  
ندارد، بهتر آن دیدم، بقهر از او ببرم، لب  
بیندم، راه خود را پیش گیرم، شاعر شیراز  
را در کار خود تنها گذارم، تا کلیم بخت خود  
را طبق دلخواهش بیافد، این چنین کردم  
ولی صوشت بگویم باز می آمد:

در میخانه بسته اند اگر  
افتح یا منتح الا بواب  
این چنین موسمی عجب باشد  
که به بند انده میگذرد بشتاب...

### و شنیده ام

### ما مرد کار کم داریم!

### آنچه دیده

راه رسیدن آنها بمقصود و منظور خود مختلف است، اما چنان  
نقش خود را خوب بازی میکنند که باندک زمانی، آنها سوارند  
و جناب وزیر سوار می دهد... یکروز از کفش شما، روز دیگر  
از شلوار شما، چند روز بعد از اخلاق و اطوار شما، چنان تجدید  
های زیرکانه میکنند که وحشی ترین قلب را بدام می اندازند  
و وقتی کار خودشان را کردند، دیگر جناب وزیر اسیر ایشان است  
و بهر سویی که میخواستند میکشاندش. من با یک چنین حقه  
بازهایی سه ماه هم زیاد حکومت کردم.

در دلد دکتر مصدق وورد زبان او درام کیست که نداند؟  
یا همه اختیاراتی که ملت صیبهانه باوداده است، او همیشه از  
یک چیز مینالد، از این که مرد کار کم است و بجای آن تابخواهد  
طفلی فراوان است و همین چند روز پیش بود که بجمعی از  
و کلا، گفت: «زمن مدتی است که برای انتخاب یک اتاندار، مطالعه  
می کنم و کسی را پیدا نمی کنم.»

دکتر مصدق مخالف جدی سید ضیاء است، سید ضیاء  
دشمن اصالح ناصرالدین شاه، دکتر مصدق سوار بر کار و بر  
خوردار از اعتماد بی دریغ مردم است.

سید ضیاء کودتایی شکست خورده است که حالا به -  
کوشه ای خزیده است.

ناصرالدین شاه، سلطان مستبدی بود که اینک از دار  
دنیا رفته است، ولی همه اینها مانع این نیست که هر سه پس  
از عصری تجربه، بیک نتیجه و بیک حقیقت رسیده باشند... باید  
فکری برای این مشکل کرد، برای این که مملکت ما صاحب مردان  
کلا شود و گرنه موضوع فتنه امروز حل شود یا فردا عهده ندارد.

نی دانم شما چه فکر می کنید، ولی بقیه من، علت  
حقیقی گرفتاریها و پریشانیهای ما، این حرفها نیست که بر سر  
زبانهاست، این نیست که مشکل نفت حل نشده است، این  
نیست که کارشایات هنوز در راه نگردیده است، این نیست که  
قوانین صحیح و بجای تدوین و اجرا نشده است، درد حقیقی  
و اصلی ما یک چیز است و آن اینست که ما مرد کار کم داریم،  
همه مان خوب حرف می زنییم ولی آنها که مرد میدانند انگشت  
شمارند و طبیعتی است که پایک یاد و گل نیز بهار نی شود.

از معاون الدوله نقل میکنند که روزی در اطراف برلیان،  
ناصرالدین شاه را دیده بود که جلوی آئینه نشسته و مشغول  
اصلاح است و بی دربی با خود صحبت میکند، گوشهای معاون -  
الدوله تیزی می شود و می شنود که شاه دقیقه بدقیقه می گوید  
> نمی شود... و سر انجام تیزی را بر زمین می اندازد و بر می  
خیزد و چون چشمش بمعاون الدوله می افتد، می گوید میدانی  
چه نمی شود؟ جواب می دهد منتظرم اعلیحضرت بفرمایند،  
ناصرالدین شاه می گوید کار مملکت ما با اینهایی که داریم،  
اصلاح نمی شود... نمی شود، ما مرد کار کم می داریم.  
از سید ضیاء الدین روزی پرسیدم چه شده که با این همه  
ادعاهایی که داشتید و کودتای سفت و سختی که کرده بودید،  
بیشتر از سه ماه نتوانستید حکومت کنید؟ گفت برای اینکه مرد  
کاری در میدان نبود و بجای همه چیز وزیر کیچ کن داشتیم، گفتم  
وزیر کیچ کن چیست؟ گفت در این مملکت کسانی هستند که من  
اسم آنها را وزیر کیچ کن گذارده ام، این وزیر کیچ کن ها  
هنرشان این است که با لطائف الحیل سوار جناب وزیر میشوند،



# آنچه که بنای سعادت زنان و شوهران جوان را برهم میزند

## اختلافات خانوادگی

### از چه چیز سرچشمه میگردد؟



اگر زن و شوهر عاقلی هستید اختلافات را با زبان خوش بین خود حل کنید

مثل اینست که مردم از روزیکه به بدن، رسوم، اخلاق و رفتار خارجیا آشنائی پیدا کرده اند ناسازگاری آنها با همسرانشان بیشتر شده و شاید به تقلید خارجیا بناوبن مختلف و بیانه ها و ایرادهای بیجا در آنها با یکدیگر گفتگو دارند و برای دادن طلاق بدادگاههای مربوطه شکایت میکنند.

اگرچه هیچ زن و شوهری نمیتوانند ادعاکنند که از یکدیگر دلنگینی نداشته اند ولی باید دید این دلنگینیها تا چه حد و در چه پایه باشد.

البته نه تنها میان هر زن و شوهر بلکه بین غالب دوستان و آشنایان و اشخاصیکه با یکدیگر تماس دارند اختلافاتی بروز میکند و بعضی اوقات هم این اختلاف کوچک دامنه دار میشود و کار بدعوا میکند، این دعواها هر قدر هم دامنه دار باشد، بالاخره با صبح و سازش تمام میشود و کدورتها برطرف میگردد میان زن و شوهرها هم از اینگونه اختلافات کم و بیش وجود دارد ولی اشکال کار بر سردعواهای دامنه داری است که هر روز و هر هفته و هر ماه بین بعضی زن و شوهرها تکرار میشود بسیاری از زن و شوهرها هستند که هزارگونه ناراحتی و فکر و خیال دارند یک شخص بدجنس فریبشان داده است، دیگری پولشان را خورده، بقول خودشان از حیث زن یا شوهر یا فرزند شانس و اقبال نداشته اند و همه اینها سبب شده است که دامنازلت هستند و بزمن و زمان بدمیگویند، اینها دیوار از دیوار همسرشان کوتاه تر پیدائی کنند، با همه باجباریا با رضایت میگویند، میبخشند، تفریح میکنند ولی بعضی اینک شب و شوهرشان با برآستانه درگذشت موضوع شکوه و ناراحتی را پیش میکنند و دعواهای طولانی و دامنه داری برپا میسازند، چند روزی با همسرشان قهر میکنند، پس از مدتی آشتی مینمایند و دو باره و صد باره این مسئله تکرار میشود.

اما عده ای از همین زن و شوهرها حقیقتاً حق دارند که از یکدیگر کله مند باشند، زیرا بدون شک یکی از آنها یا هر دو شان لایبالی، بی اعتنا با اصول زندگی و اجتناع، بیعرباز دیبا و تعلقات آنها هستند.

هر لحظه چشم بر ندگی زن و شوهران

خوشگذران و ولگرد دارند، بزندگی و خوشیهای آنها غبطه میخورند، کم کم بهمه چیز و بیشتر از همه به همسرشان بدبین می- شوند و پایه ناسازگاری و بد اخلاقی و عصبانیت گذاشته میشود اینها صدمه و قشه و ایده آل بزرگ در سرداشته اند ولی امروز که همه آرزوهای خود را نقش بر آب می- بینند حق دارند عصبانی شوند و بدلیل این عصبانیت روزگار را بر خود و همسرانشان سیاه کنند.

خانمی که شوهرش یک کارمند معمولی است هرگز نباید از نظر چشم هم چشمی با فلان خانم وزیر یا فلان تاجر ثروتمند که پالتو پوست چند هزار تومانی دارد از شوهرش نظیر همان پالتو را بخواهد، و بر سر تفریدن آن دعوا و بیانه جوئی میکند اگر دعواهای دامنه دار زنی با شوهرش باین علت باشد، این زن از گنه کارترین زنان است، اما آن کسیکه ازدست دیگری شکایت دارند و چون دستشان باو نی رسد، آتش بنش و خشم خود را با دادن فحش و ناسزا به همسرشان خاموش میکنند مرتکب اهتباه و گناه بزرگی میشوند، این عده بهتر است درد و ناراحتی خود را با همسرشان در میان نهند، حتی اگر از همسرشان هم شکوه و شکایتی دارند، دو بدو با یکدیگر خلوت کنند، درد دل یکدیگر را برای هم بگویند، درباره کارهای خود باهم مشورت کنند، مسائل و مشکلات زندگی را یکک هم حل نمایند، بدین ترتیب بزرگترین اشکالات و عللی که منجر بدعوا و ستیزه جوئی است از بین میرود.

اما دسته دوم یعنی زن و شوهرهایی که پای خود را بیشتر از گلیشان دراز میکنند و از یکدیگر تقاضای عجیب و غریب دارند، در صورتی روی خوشی و سعادت را خواهند دید که هر چه زودتر بهوی و هوسهای خود خاتمه دهند و بدنبال سعادت حقیقی بروند.

بتجربه ثابت شده است که سعادت یک زن و شوهر تنها در داشتن میلیونها ثروت، پارک، اتومبیل و خدم و حشم نیست چه بسیار زن و شوهرهایی که در یک کلبه بینه در صفا

# دل میخواهد، دل خودش میخواهد!

## دل میخواهد، دل خودش میخواهد!

بالاتر «بلبل صفت» پس از اینکه دوسالی دندان روی جگر گذاشت و جز برن حلال و طبیب و طاهرش، دست بسوی هیچ زن نامحرمی دراز نکرد، کم کم مثل بیشتر زنانها باین نتیجه رسید که زن آدم اگر فرشته هم باشد پس از گذشتن یکسال، یکسال و نیم، دیگر زنی دندان انسان مزه ندارد، دل آدمی دیوانه تنوع است، چشم اگر عمری فقط یک منظره در پیش داشته باشد خسته میشود شکم اگر مدتها فقط یک نوع غذا سیر شود فریادش با آسمان میرسد، قلب که دیگر جای خود دارد.

باین حال آقای «بلبل صفت» از آن دسته مردهایی نبود که از زن سیری ندارند، همچون آنهایی که «استسقا» دارند، هر قدر آب می نوشند باز تشنه اند، او از هر زنی خوشش نمی آمد و آقدر برای یافتن همخواه سنگتیر و وسواسی بود که پیش از زن گرفتنش هم تاباب طبیب اوضاع جور نمیشد حاضر نبود دست از پا خطا کند. آنوقت ها که «آقای بلبل صفت» تز بود، دوسه تا زن و مورد «کار- جاق کن» زیر وزیرک سراغ داشت که باب طبیب و سلیقه او سفارشات کلی دریافت میکردند و بهر مرجعش مرغوب بچوبل می دادند ولی در این دوسالی که آقای «بلبل صفت» سرش با خود گرم بود، خیلی از کار جاق کن های قدیمی جای خود را بنازه کارها داده بودند و حالا راه پس و پیش «آقای بلبل صفت» بسته بود نه جرأت داشت بقدمی ها که بار خود را بسته اند رجوع کند و عنوان مطالبی را که در شان آنها نیست بکند! و نه با نازه کارها میانه داشت که از وسط آنها همگفته های خود را بیاد و از ایشان سرگشتهائی بطلبد! اما بهر صورت این معنائی نبود که راه حل نداشته باشد و کمی صبیر و حوصله میخواست و خوشبختانه یا بدبختانه اگر «آقای بلبل صفت» صبیر و حوصله نداشته اما دوستی داشت که عمر زودگذر را وقف زنان کرده بود و دلال و دلاله ای نبود که او بایشان سروسر نداشته باشد و وقتی مشکل «آقای بلبل صفت» را شنید قول داد که بهترین آنها را در اختیارش بگذارد، حالا دیگر فقط آقای بلبل صفت مرکزی برای هر زنیهای خود لازم داشت که آنرا هم در خیابان «سعدی» تهیه کرد و بانک میز جمع و جور و چند صندلی و تختی کوچک، بقول خود «دورویی» درست کرد و بمحض اینکه مراتب را برفیق کارشناس گزارش داد مزده رسید که فردا ساعت ده صبح، مریم خانم که ازدلاله های زیر وزیرک شهراست بسرایش خواهد آمد ...

... با برداشتی که مریم خانم کرده و سربه سیاه را دم جبهه کشت و بیخ طویل را سرچایش کوفت و پنج اسکناس صدریالی از کیف بفل آقای بلبل صفت، بکیف دست مریم خانم رفت و مریم خانم قول داد زنی باب طبیب او بتور بیاندازد. مشخصات زنی که آقای «بلبل صفت» هوای آن را کرده بود، بلندازه یک طومار «ابر از اعتماد» شرح و تفصیل داشت، زنی میخواست سفید، متناسب، خوش قد و بالا، دارای سینه ای برجسته و در قریب، موهای خرمائی و پرهنک، صورتی جذاب، چشمانی درشت، لبانی قلموای، یک جوش بدنش پیدانشود سلامتیش مورد اطمینان باشد و خلاصه هزار چیز دیگر که نه می شود گفت و نه بامر بوطاست، هر کس دلی دارد و آن دل چیزهایی میخواهد خیلی ها هستند که بشوخ و شنگی های دل توجهی ندارند و آن را در نفس سینه حبس کرده اند، ولی آنها که اسپر دلند، چه میتوانند کرد، جز آنکه بهرسو می کشد بروند ...

پس از اینکه مریم خانم بلبل صفت را مطمئن کرد که از زیر سنگ هم شده زنی که باب سلیقه اوست پیدا خواهد کرد، بر سر این موضوع که کی خبرش را خواهد داد، میانشان اختلاف افتاد، آتش بلبل صفت خیلی تیز بود.

... همین فردا منتظرم ...  
چرا منتظری، اگر از این زنیهای معمولی میخواستی، هم آآن دست را می گرفتم و می بردم و یکی را نوی بفت می انداختم ولی آنچه تو میخواهی وقت میخواهد، باید رفت، گشت، پیدا کرد، فرزد، قرار و مدار گذاشت و آنوقت خبرت کرد، ممکن است این کار یکروزه تمام بشود، ممکن است ده روز هم طول بکشد ولی از آن بیشتر قول میدهم که معطله نکنم.  
... اگر نند، چینی؟  
اولا کار من نند ندارد ... نایباً می برم که نند دیگر که سوبله نباید خورد.  
پس این پنجاه تومان چه میشود؟  
سویا چه نندید و بدید، بگیر این پنجاه تومن، اینها هم پوله، بگذا بدی قبول نمیکند، مرا به این که برای کی میخواهم کار کنم.  
«بلبل صفت» که از این بر داشت، احساس خطر و بهم خوردن لفته را میکرد، با عجله گفت:  
با با شوخی کردم، تو چه زود از میدان دره گیری، نشخوار آورده از ده حرف است، من یک چیز براندم تو دیگر ول کی.  
مریم خانم هم مثل این که دلش نمی خواست کار بردار از بکشد، لحن نصیحت آمیزی بکلام خود داد و گفت:  
آخرتجانم حرف داریم تا حرف، من از اینطور شوخی ها هیچ خوش نمی آید، مگر حرف تو دنیا فحظه که آدم بگردد و چیزی پیدا کند که طرف را از جا در ببرد. بلبل صفت لیش را باز کرد و گفت: من باید برای این دهانم، اصلاً یک فکری بکنم اما خوب شد، حرف تو حرف آمد و من یک چیز دیگر هم یاد آمد خواهش عاجزانه از ما دارم که طوری عمل کنی که اسم من بر سر زبانها نیفتد، من آبرو دارم، زن و زلفی دارم بهتر است که اسم من برای اینکارها «منوچهر» باشد؛ فخرم تجارت و هیچ

تو عمر خواه و صبوری که چرخ سعیده باز ...

کس هم نداند که زنی دارم ... مریم از آن نگاههای شیفت باور کرد و گفت: «آقا کوچولو، ماهمه این ها را گفته کرده ایم»  
حافظ

ظه آن روز، نوبی خانه، سر میز غذا، بر خیال «بلبل صفت» گذشت که اگر آن لبعی را که به مریم سفارش داده گریبیاورد، چقدر با «افسانه» فرق دارد. از اندیشه خود، محبوبه خیال را ساخت و پیش افسانه نشاند و با چشم خریداری در او نگریست. اندام افسانه که دست او بارها آن را لمس کرده، چقدر در پیش سینه برجسته و کمر باریک محبوبه خیالی او که آنچه درون پیراهنش است، هنوز برای او رازی است نازیباست. موهای افسانه هم قریباً خرمالی است ولی موی که او سفارش داده چیز دیگری است اصلاً در افسانه هیچ جاذبه زنانگی دیده نمی شود. اگر زنی است همان است که او خواسته و مریم را بدنبالش فرستاده است. شب خیلی دیر بخانه آمد، افسانه در تختخوابش بود او و خیلی با اکراه بر پیشانی او بوسه ای زد و پشت کرد و خوابید. فردا صبح وقتی سر میز چای بود، چندین بار نگاهش بسینه افسانه خیره شد و آن را افتاده و پلاسیده دید ...

عصر هنگام در خانه مهمان داشت؛ وقتی افسانه با نظری شیرینی وارد اتاق شد؛ بنظرش رسید که شکمش بطرز هنتی پیش آمده ... یک هفته گذشت؛ از مریم خانم خبری نشد ولی افسانه دیگر برای «بلبل صفت» غیر قابل تحمل بود و از سر تاپای افسانه هزار عیب سر بیرون می کشید و خود نمائی می کرد، «بلبل صفت» دیگر از نگاه بروی او هم دریغ داشت و زیر لب با دل خود زمزمه می کرد: «دیدم را فایده آنت که دلب پند»، ده روز گذشت دیگر پاک حوصله «بلبل صفت» سر آمده بود؛ دو روز بود که اصلاً او باداره نرفته و از صبح زود در «بورو» ی خود پشت میز نشسته؛ چشم بدر دوخته بود و فراتر از آمدن «مریم» دقیقه شماری می کرد.

ساعت رو میزی مثل بچه های بهانه گیر و نا آرام اقلق می کرد و بلبل صفت بتدریج از این نق نق تمام نشدنی داشت دیوانه می شد. بالاخره هم از جادو رفت؛ ساعت را برداشت و چنان بر زمین زد که خفقان گرفت و درست در همین وقت در باز شد و مریم سلام تکرده گفت: خدا مریم بد، چه شد؟

«بلبل صفت» همینکه چشمش به مریم افتاد بظرف او پزدید و گفت: «بگو، پیدا کردی یا نه ...» و مریم در حالیکه چادر را روی هاله می انداخت و موهای رنگ کرده اش را باطراف پریشان می ساخت گفت: «مگر هفت ماهه هستی، آره، ولی بگو به یینم چرا ساعت بزمین خورده چه اتفاقی افتاده است؟ آواقت بلبل صفت نفس راحتی کشید و گفت: «فدای سرت عیبی ندارم، فقط بگو به یینم مامان من کجاست؟»

حالا دیگر وقت بازار گرمی مریم بود: «... همین زودی و آسانی؟ جان من بلم رسید تا این تکه را پیدا کردم»  
... بگو به یینم چه شکلی داره ...  
... چه شکلی می خواهی داشته باشد، یک تکه ماه ... یک بدن لطیف مثل حریر، یک قد و بالای قشنگ مثل سرو، لباس که می پوشد مثل عروس؛ چشم لگو یک قرابه باده خلی؛ درست همان چیزی است که دلک می خواهد ...  
... حالا کجاست؟

... چه می دالم کجاست؟ ... ولی قسراً داریم هم را به یینم؛ زنگ از خانواده مهمی است؛ کس و کار زیاد دارد؛ شوهر دارد؛ من او را نوبی پاساژ مهران گیر آوردم، آنطور که خودم می دالم؛ چشم را بدست آوردم و ازگه و نوبی کارش باخبر شدم؛ به یین وقتی خدا بخواهد در و نخته را بهم بیاندازد؛ چه جور اسبابش را فراهم می آورد؛ باید تو دنبال یک چنین لبعی بشی و او هم پدر سوخته بی گیرش افتاده باشد که نه بو داشته باشد نه خاصیت و دلش از دست آن خون باشد ... آخر چون زن باین فشنگی که نمیتواند برای اینکه آقا بالا سر دارد؛ جوانیش را پای یک چنین کثافتی تلف کند؛ یک چنین زنی باید مثل شما گیرش بیفتد که قدرش را بداند؛ ازش استفاده کند؛ لذت ببرد ... کیف کنده ...

بلبل صفت دیگر طاقت پرسیهای مریم خانم را نیاورده گفت:  
... حالا کفرالس لده؛ بگو به یینم کی دست من باین مامان می رسد ...  
... کی؛ کار شیطان است ولی تریبش را می دم که انشاءالله در همین یکی دویزه اوضاع جور بشود و نوبی خاله خودم دست این گل را نوبی دست شما بگذارم.

بلبل صفت چنان از خود بیخود شده بود که پرید و چند ماچ صدادر از لب های شوشتاو مریم خانم کرد و گفت «بیادورت برگردم» و مریم خانم در حالیکه خودش را بیشتر به «بلبل صفت» می چسبالد گفت: «ماچ و بوسه چه فایده دارد ... من می خواهم چه کنم دووم بگردی؛ چند روزی بده، باطرا جور کنم؛ بقیه اش را خودتان دولائی باهم می داید ...  
و بلبل صفت معطل نند و گفت: «ای بچشم!»

روز یکشنبه ساعت ۵ بعد از ظهر؛ در خانه مریم وعده وصال بود؛ از اول صبح «بلبل صفت» بخودش و مریم رفت، اول سلمائی و بعد حمام رفت و سرو صورت ساخت صفاد؛ بهترین پیراهنش را انتخاب کرد و پوشید؛ چون در میان کراواتهای خالصه هیچکدام بقیه در صفحه ۱۶



ذیرزمینی بود تاریک و مرطوب و ملو از ذایه و بیچ و خم ، يك سمت آن مقدری هیزم و تراشهٔ پوب و بکطرف دیگر يك تزاره آجر ریخته شده و دريك گوشه نیز ، تحت نیم شکسته سنگینی با پایه های ضخم گذاشته شده بود - نوکرو زبرچك كه از لباس كهنهٔ نیمه ظامی او واژیشان خون افشان و سینه - سینه - گشت پیدا بود از قزاق های قدیم بوده است همینکه سید دروغین را وارد ذیرزمین کرد مثل درنده می که مدت مدیدی به شکاری دست نیافته باشد با يك لگد که به پشت او زد معلق زنان بیای تحت سرنگوش کرد و درحالی که یکدست بکمر زده بود و بادست دیگر سبیل راست خود را تاب میداد با صدای درشت و پلمچه ترکی غلیظ گفت :

- حرامزاده كيك اوغلی! حضرت اشرفه دروغ میگویی! الان پدرت میسوزانم! سید غیبی که پس از افتادن بیای تحت چرخ بر زمین خورده و نشسته بود حکم قتل خود را در چشمان سرخ پیه گرفتهٔ این مرد خواند. با سهارتی مزورانه سرود دست بطرف سقف کرد و گفت :

- یا جدا ، یا ازحم الراحمین ، یا ابوالفضل العباس خود را بتو سپردم خودت سعی بدل این برادر پینداز که يك سید بیچارهٔ مظلوم اولاد پیغمبر را اذیت نکند! قزاق ترك دو قدم جلو آمد و گفت :

- ها! گردن کلفت! حضرت ابوالفضل وجد سادات بتو گفته که با مبول بزسی و دروغ بگویی ... پدرت میسوزانم! خودت موش مردگی از زن !

سید غیبی فوراً دریافت که این مرد از آنها نیست که گوش بناله و ذاری و قسم و آیه بدهد از این نقش خود را عوض کرد و گفت :

- برادر ، من اگر دروغگو و حقه باز باشم تو حق داری سر مرا هم ببری ولی خدا میداند که گناهی ندارم و دروغ هم نگفتم! من رحم کن. اگر هم کتکم میزنی و باش بزنی ، من قول میدهم که حضرت اشرف نفیقه! آقدر بیخ و داد و گریه کنم که خیال کند داری مرا میکشی ، عوض وقتی که میج قائل پس حضرت اشرف را گرفته و بدستشان دادم و امام مرحمت فرمودند صد تومان ، فهمیدی؟ صد تومان بتو میدهم ، بچدم قسم میدهم !

قزاق پیر کردن کلفت مثل کسی که فحشی شنیده باشد بطرف او جست ، پشت گردنش را گرفت و گفت :

- صد تومانت لای دست ننه ات ! به خواب ببینم .

و چون سید غیبی مقاومت ورزیدمشتی بسینه او گرفت ، و او طاق باز بر زمین انداخت هر دو پای او را بیکدست گرفت و بلند کرد ، بیچاره سید که هزار تیل را پیش چشم خود دیده بود ندانست که وی از کجا طناب فراهم آورد و چگونه پای او را برهنه کرد فقط دید که پاهایش محکم و بسرعت بیکی از پایه های تخت بسته میشود ... این کار دو دقیقه بیش طول نکشید ، نوکرو زبرچك پس از بستن پای او خم شد ، در میان هیزمها و تراشه ها جستجویی کرد و يك چوب ضخیم و صاف انار یافت و مثل میرغضب بطرف سید غیبی برگشت ، چوب را بدوست گرفت ، این دست و آن دست کرد ، آب دهانی به کف هر دستش انداخت و گفت :

- حالا بگیر ، پدرسك كيك اوغلی! دوست او با چوب بالا رفت و فرود آمد و فریاد سید غیبی زیر زمین را بلرزه در آورد . - مرد بیرحم بسرعت و حکم و بی حساب میزد ، همه قوت بازوهای زورمند خود را بکار میبرد و همه حارس و غیظ و خوی ستمگری و خونخواری خود را به کله قوت بازویش میفرستاد. سید دروغین برآستی درد میکشید ، دودی تحمل ناپذیر ، و بر اثر هر ضربهٔ چوب که بر کف و پایش میرسید بیچ و تابیی بروی زمین می خورد ، گاه برای نجات دادن پاهایش بی اختیار



### خلاصهٔ قسمتهای گذشته

آقا بالاخان پس از مراجعت از اروپا و رسیدن بدرجهٔ سرتیپی بخاطر عشق فروغ دختر میرزا کاظم خان و برای اینکه بر او دست یابد و ضمناً زن زیبای خود ماریونا را سرک گوید بدستاری مادر خود خانم بزرگ و خواهرش خاتره خانم مرتکب جنایاتی از جمله قتل پسر وزیر چك كه خواستار فرغ بود بدست جنایتکاری موسم به لطفعلی خان شد و ماریونا را با بچهٔ نوذادش زینا در استراسبورگ ترك گفت. ذبیح الله خان پدر آقا بالاخان زن شریب و چنانکار خود را طلاق گفت و از دختر و پسر خود چشم پوشید و اموالش را بماریونا و بچهٔ هبه کرد و خود نیز نزد آنان رفت. خاتره خانم فریب شادی موسم به میدغیبی رمال را خورد و عقبه او در آمده چون دید که او گذشته از در دیدن اموال مادرش میخواهد خود او را مثل فاحشه می و سوله پول در آوردن قرار دهد گرفت و توبه کرد و وساطت ماریونا یافت که پدرش نیز او را ببخشد. سید غیبی ضمن فرار از کسایکه بدبالتش بودند و ضمن جستجوی خاتره خانم با لطفعلی خان مصاف شد . - زه می که آقا بالاخان نوشته بود بدستش افتاد و پس از تحقیقاتی دریافت که آقا بالاخان در قتل پسر وزیر چك دخیل بوده است. برای استفاده از این موضوع نزد وزیر چك رفت و پولی از او گرفت و وعده داده که قتل پسرش را که امر آقا بالاخان مرتکب جنایت شده بدستش بدهد ولی لطفعلی خان که منزلهٔ را به خبر عوض کرده بود سید غیبی را با مشتکی بهوش کرد و نا مه آقا بالا خان و سواد آنرا برود و گرفت و روز بعد چون سید غیبی نتوانست بوزیر چك نشانی خانه او را بدهد وزیر چك بگمان آنکه او شیاد و دروغگوئی است بتو کوش دستور داد او را زند و تو کوش سید غیبی را کشتن کشتن زیر زمین بره .

کشید و نالهٔ کزان و در حالی که بزحمت پا بر زمین مینهاد از خانهٔ وزیر چك بیرون رفت ، چون وارد کوچه شد احساس کرد که نمیتواند راه برود . ناچار پس از آنکه جیبش را جستجو کرد و اطمینان یافت پول سفید و سیاهش را در جیب دارد در شکله می صدا کرد ، در آن نشست ، منزل خود رفت ، پاهایش را برهنه کرد و دید کف هر دو پایش بسفتی مجروح است ، در میان اشیاء خود جستجو کرد و قوطی مرهمی یافت ، مرهم بر کف پایش نهاد و پست و فرولند کنان و فاسزاکویان بستر خود را کسفر ، در آن افتاد و بزودی به خواب رفت .

خاتره خانم همچنان در خانهٔ بهیجت خانم بود و با آنکه از طرف پدرش اطمینان داشت و میدانست که وی اگر تهران آید او را در خانهٔ خود خواهد پذیرفت و گذشته را بیاد نخواهد آورد هنوز از جن و ملال نرسنه بود زیرا نمیتوانست آنچه را که کرده و آنچه را که دیده بود بسهولت فراموش کند. هنوز هیچ سباحت نیفتد و تاشب بصبح رسد چندین دفعه بدلیل رؤیاهای هولناک از خواب میجست و مدتی متشنج و لرزان میماند . روزها هر گاه فرصتی مییافت و تنها میماند با طاق خود ، اطاق کوچکی که بهیجت خانم بوی او گذاشته بود میرفت ، در کنجی می نشست ، چادر نمازش را بخود می پیچید ، زانوهایش را در بشل میگرفت و بسینه میچسباند ، چانه بر سر زانو میکشید و بفکر فرو میرفت . همه این تفکرات به گریه منتهی میشد و این گریستن بیاد گناهان و مصائب گذشته و در امید سعادت آینده تسلیتی باو میبخشید . بهیجت خانم چون میدانست که وی هر وقت تنها بماند گریه میکند کمتر او را تنها میکشید ، در کارهای خانه شرکتش میداد ، به خیاطی و گلدوزی وادارش میکرد ، گاه او را با خود از خانه بیرون میبرد و خاتره خانم با عوض کردن چادر خود و باتییر طرز راه

رفتن خود رفته رفته میتوانست طوری از خانه خارج شود که آشنایان گذشته اگر او را ببینند نتوانند بازش شناسند مهمانها به خیابانهای شلوغ و مخصوصاً به بازار میرفت ، جرأت نداشت به حضرت عبداله ظیم رود ولی رای رفتن با مازاده حسن یا سید ملك خاتون یا کوه بر بی شهر بانو یا بهیجت خانم همراهی میکرد .

يك نامهٔ دیگر برای پدرش نوشته آنرا به آدرسی که از پای گرفته بود فرستاده بود . درین نامه از لطف پدرش تشکر کرده و ضمن عباراتی مؤثر و رقت انگیز قسم یاد کرده بود که تا پایان عمر طوری زندگی کند و رفتاری داشته باشد که موجب رضای خدا و رضای پدرش باشد . ذبیح الله خان باز هم با سرار ماریونا جواب این نامه را نوشته و فرستاده بود .

روزی که این جواب بتهران رسید و بهیجت خانم آنرا از دست فرارش بست گرفت و شاد و خندان بدست خاتره خانم داد یکی از خوشترین ایام زندگسی او بود ، نامه را گرفت ، اشکریزان بوسید و با دست لرزان کشود و این سطور را در آن خواند :

« خاتره ، نامه تو رسید و من آنرا خواندم ، بفکر فرورفتنم و از خود پرسیدم که آیا ممکن است تو واقماً پشیمان شده و توبهٔ نصوح کرده باشی و دیگر تازنده هستی توبهٔ خود را نشکنی؟ حقیقت را بگویم نمیتوانستم باور کنم تا اینکه ماریونا نازنین آمد ، کاغذ را گرفت و خواند و چون مرا مردد دید چیزی گفت که من همه شك و شبههٔ خود را بدور انداختم میدانی چه گفت؟ بد نیست بدانی و بفهمی که خوش قلبی و بزرگواری و مهر بانی چطور چیزی است و چه معنی دارد . ماریونا بن گفت : « آقا جان ، من شما قول میدهم و ضامن میشوم که خاتره خانم بکلی عوض شده باشد! امیدوارم اینطور باشد ، چه مسرت برای من بالاتر از این که لااقل از طرف تو خیالم آسوده باشد و بدانم که عاقبت بخیر خواهی شد . - ماریونا بتو سلام میرساند ، نمیتوانی تصور کنی که چه بچهٔ ملوس قشنگی دارد ، من وقتی این بچه را در

پهل میگرم و سر و رویش را میبوسم و دست های کوچولوی او را روی صورت خود احساس میکنم همه غمهای دنیارا از یاد میبرم و حقیقهٔ جوان میشوم - خدالغت کند برادرت را که بازن نازنینش از بطور رفتار کرد ، همه سعی و کوشش من اینست که این زن محنت دیده گذشته را فراموش کند و غم و غصه بخود راه نهد . البته خیلی هم موفق شده ام و او بعض اوقات خصوصاً وقتی که باهم نشسته ایم و لبهای کوچولو بین من و او دست بدست میگردد و برای من و او میخندد در چشمانش نور سعادت میدرخشد ، از ته دل خنده میکند و لای ساعات و دقائقی هم هست که طفلک بخود فرو میرود ، اسیر فکر و خیال می شود ، نگاهش نیدانم در کجاها گم میشود و از صورتش آقدر غم و غصه میبارد که من بدیدن او بی اختیار گریه ام میگردد . خدا بهتر میداند مثل اینست که او هنوز برادر ظالم بی اصافت را دوست میدارد ولی از طرف دیگر اسم این نامرد را پیش او نمیشود بزبان آورد . بهر صورت من قهلا چاره می ندارم جز اینکه پیش ماریونا بمانم تا ببینم خدا چه میخواهد . چند روز پیش ماریونا من گفت : « آقا جان ، خیال میکردم اگر با ستراسبورگ بیایم و در میان اقوام و آشنایان خود در معمر که روزگار بچگی و سالهای اول جوانیم را در آن سر برده ام زندگی کنم راحت تر خواهم بود ولی اشتباه کرده بودم ؛ اکنون مدتی است که احساس میکنم فضای اینجا بر من تنگ شده است و وفق آن در نظرم ناریک است ، بملاوه در اینجا در پیرامون خود یادگار آرزوهای نابود شده و خوشبختیهای از دست رفته را بیشتر می بینم و بیشتر رنج میبرم . » وقتی این حرف را زد بفکر اسامی که او و زیبا را بردارم و گردهی در فرانسه و ایتالیا و اسپانیا کنیم ، ولی چند روز نگذشت اتفاقاً من صحبتی از ایران خودمان کردم ، ماریونا ازین صحبت هیچ فهمید که من میخواهم بزودی با ایران بازگردم و گفت : « آقا جان اگر شما با ایران بروید من هم با شما میآیم ، بشرط آنکه يك خانهٔ دیگر در يك جای خوب تهران بگیریم ، مثلاً در شمال شهر ، بالای عمارتهای هفت دستگانه که من یکدفعه برای بازدید یکی از قوم و خویش های شما به آنجا رفتم؛ جایی که از پنجره های آن آسمان بیشتر دیده شود و کوههای شیران هم پیدا باشد . درین موقع زیبا بیدار شد و این حرف ناتمام ماند و من درست ندانستم که آیا واقماً ماریونا مایل است بتهران بیاید یا نه ولی قویاً احتمال میدهم که مایل باشد ازین صورت اگر بتهران بیایم ماریونا و زیبا نیز با من خواهند بود و از خدا میخواهم تو تا آنوقت واقماً خوب شده باشی ، آقدر خوب که همه بدیهای تو را که در خانه و خانواده مانع بوده این زن ستم دیده شده است جبران شود و ماریونا بتواند ترا از همه حیت مثل يك خواهر بسیار خوب و مهربان دوست بدارد و من از تو کاملاً راضی باشم ، بامید خدا . » خاتره خانم که برده می از اشك پیش چشمانش کشیده شده بود این نامه را چند دفعه با بهیجت خانم خواند ، آنگاه چشمان خود را پاك کرد و گفت :

- بنام قدرت خدا که این ماریونا چقدر خوب است ، چه غشوش قلب است ؛ بغداد اگر من بجای او میبودم و او بجای من هیچوقت نمیتوانستم او را ببخشم! چه خوب است! اگر همراه آقا جانم بتهران بیایم و بانصورت روزیکه پدرش با ماریونا و زیبای کوچولو بتهران آیند و در خانهٔ باصفاي زندگی کنند او را هم نزد خود برند آن روز پس از مدتی مدید خنده می سعادت آمیز چهرهٔ شسته شده از اشکش را روشن ساخت .

دوین صحبت بودند که در کوچه صدا کرد و چون در را کشودند باجی بدرون آمد . بعضی دیدن خاتره خانم خنده کنان



رف او دوید و در حالیکه پاکنی را که بدست داشت نشان میداد با لحنی مسرت- آلود گفت:

مژدهام را بده غلام مژدهام را بده! غلام ازینم میاید، با آقا بزرگ میاید، با زبیا غلام میاید... خانزاده خانم که تلبش میارزید پاکت را ز دست باجی گرفت. کاغذی از آن بیرون آورد و چنین خواند:

«باجی مهرانم: از چند روز پیش بفکر افتاده که وقتی آقا جان به تهران میاید من هم با او بیایم و دخترم را هم بیآورم، گر بدانی زیبای قشنگ من چه دختر خوشگل بامزه می شده و آقا جان قدر او را دوست میدارد! اگر به تهران آمدم تو هم باید پیش خود بیایی... دلم برای تو خیلی تنگ شده است، وقتی کاغذ تو میرسد خیلی خوشحال میشوم، باز هم برای من کاغذ بنویس، برای اینکه فلا معلوم نیست چه وقت بیایم اما جانم عقیده دارد که حالا زیبا خیلی کوچک است و ممکن است در راه ناخوش شود. از احوال خانزاده خانم برای من بنویس. هر خبر دیگر که هست بنویس. آقا جان فرمودند از تو احوال می-کنم و سفارش کنم که مواظب خانه باشی و نگذاری هیچکس حتی اگر پسرشان باشد وارد آنجا شود خدا نگهدار باجی خوب من. ماریونا».

مسرت خانزاده خانم افرو شد... مدت نیم ساعت او و بهجت خانم و باجی در خصوص این دو نامه صحبت کردند. بعد باجی گفت:

دفعه آخر که شما برای خانم بزرگ پول دادید خود پول را بردم و چون دیدم کلفت خانم بزرگ عوض شده است مجبور شدم خودم بروم پول را بدست خانم بزرگ بدهم؛ وای وای پناه بخدا چه خانم بزرگی! اولاً که صورتش باد کرده و شکمش از دنیا برگشته و طوری شده که انسان وحشت میکند تا نایا یک حالت عجیبی پیدا کرده مثل دیوانگی، آدم از چشماش میترسد، پرت و بلا حرف میزند، فحش و داد و بیداد هم که نکو و ننوا چند دفعه با این حالتش تکان خورد تا بلند شود و مرا کتک بزند در صورتی که من تقصیر نداشتم و برای او پول برده بودم؛ پول را از من گرفت و زیر تشکش گذاشت آنوقت شروع کرد بفحش دادن بکسی که پول داده است. خلاصه که حال و روزگارش خیلی بد است و من خیال میکنم ازین هم بدتر شود و بجای رسید که مجبور شوند او را به دارالاجلایین ببرند.

پس از رفتن باجی خانزاده خانم مدتی بفکر فرو رفت سپس به بهجت خانم گفت: دام راضی نمیشود مادرم باینحال بماند و سری باو نزنم؛ میخواهم بروم او را ببینم؛ هر چه باشد مادر است.

بهجت خانم گفت: مثل اینست که از جانت سیر شدی... حتماً خفتات میکند، حتماً زنده ات نمیکند.

بهجت خانم: خیال ناراحت است. نمیتوانم خود را راضی کنم؛ هر چه باد آید بهجت خانم گفت: پس من هم اتومبیل، صلاح نیست تنها بروی؛ منی بهتر است یک مرد همراه ببریم که دم در مواظب باشد، اگر خبری شد و یارو خیلی دیوانگی کرد و واسباب زحمت شد فوراً یکی از ما برویم خبرش کنیم بیاید.

خانزاده خانم گفت: من که مرد سراغ ندارم.

بهجت خانم گفت: من سراغ دارم، میرویم دم دکان عزیزالله خان، او را ببر میداریم با هم میرویم.

عزیزالله خان یکی از پسرعموهای بهجت خانم و از اقوام دور مادری ذبیح الله خان بود و در بازار گلوشدک نرسیده به دالان توتون فروش ها یک دکان ساعت سازی و ساعت فروشی کوچک داشت.

جوانی بود بسیار ساکت و نجیب و مؤمن و مقدس و در عین حال خیلی سالم و قوی و زرنگ که همیشه بکار قوم و خویش ها و آشنایان خود میآمده و همه نیز با او علاقه مند بودند. بین اقوام خود فقط بغا ذبیح الله خان معروفتر، زیرا چندین سال قبل هنگامی که او سیزده چهارده سالیش نداشت یک روز در یک مجلس روضه خوانی در خانه ذبیح الله خان خان بزرگ باو فحش داده و او را منتهم کرده بود که سر توی اطلاق زنها میکشد و چشم چراتی میکند. از آنوقت دیگر عزیزالله خان با بغا ذبیح الله خان نگذاشته بود بی آنکه از ارادت و علاقه خود بشخص ذبیح الله خان چیزی کاسته باشد.

خانزاده خانم، بهجت خانم چادر بسر انداختند و بدر دکان عزیزالله خان رفتند. جوان بیست و هفت هشت ساله ساعت ساز دزد بین خود را بچشم داشت و درون یک ساعت بغلی را مینگریست که بهجت خانم او را صدا کرد. جوان سر برداشت، دختر عموی خود را شناخت و سلام گفت در مقابل خانزاده خانم هم که روی خود را گرفته بود سری فرود آورد. بهجت خانم پس از احوال پرسید و پس از معرفی خانزاده خانم موضوع را باو گفت و چون او را مردد دید گفت:

باید بیایی عزیز؛ اولاً که ما تنها جرأت نمیکنیم برویم تا با تو هم ایمن و - یله انتقامی از این پیرزن میگیری تا دیگر پیروی مؤمن و خدا شناس مثل تو تهمت نزنند.

سرانجام عزیز الله خان با کرامه راضی شد، دکان را بشاگردش سپرد و همراه دو زن برای افتاد - خانه را که خانزاده خانم درست بیاد نداشت کجاست از روی نشانی هائی که باجی داده بود پیدا کردند دو زن برون رفتند و عزیز الله خان در کوچه منتظر ماند تا اگر لازم افتد وارد شود.

بعض اینک با در حیا گذاشتند صدای خانم بزرگ که نسبت بسابق بمرا تشنه تر و وحشت آورتر شده بود و آهنگ جنون نیز در آن احساس میشد شنیده شد که فریادکنان کافتش را صدا میزد و میگفت: - مصومه، پتیاره سوژمونی. که بود در میزد...

خانزاده خانم بشنیدن صدای مادرش مرتش شد، جرأت خود را از دست داد و به بهجت خانم گفت:

تو جلو برو، من میترسم؛ ممکن است تا مرا ببیند بسروکله ام ببرد. بهجت خانم که خود نیز میترسید ولی خنده از لب دور نیکرد گفت خیلی خوب من میروم، تو پشت در بمان وقتی صدات کردم بیا.

سپس به کلفت بدبخت خانم بزرگ گفت: بگو بهجت خانم است. رقیه سر بطرف اطلاق خانم بزرگ برد و گفت: خانم، بهجت خانم آمده اند.

خانم بزرگ فریاد زد: بهجت خانم کدام پدر سوخته است! برای چه ایمن لکاته ها را بغانه راه میدهی ادر را ببند نگذار بیاید تو، بگو خانم بزرگ رفته است سینه قبرستان.

بهجت خانم در اطلاق را گشود و بدون رفت و گفت: خدا نکند خانم بزرگ، سلام علیکم!

پیرزن یکه خورد، ناسزایی را که بزبان داشت ناتمام گذاشت، خود را قدری عقب کشید، چشمانش چون آلود خود را بروی زن جوان درانه و لبانش بی اراده برای جواب گفتن بسلام او تکان خورد.

دام پیدا کرده بود، در میانش زهاو چین غا و خطوط صورت و گردنش فرت و وحشت موج بزد. بعض نقاط چهره اش ورم کرده و بعض قسمت های دیگر آن برعکس لاغر شده بود؛ بر بالای چهره این تورم ابر و اش را با این تر انداخته و چشمانش را تنگ و مواجش ساخته بود؛ لباش کلفت تر شده و چند شکاف بفش و سیاه بسر آن اجاج شده بود؛ زبانه صورتش بر تنگ خاکستر در آمده و بر آن خالها و لک های تیره تر افتاده بود؛ سرش چارقد نداشت و یک مشت موی زگ کرده و بهم پیچیده بر نگهای مختلف سفید، خاکستری، و زرد و سرخ بی آنکه مانع دیدن پوست چهره سرش شود منظره هولناک این چهره را تکمیل میکرد. خانم بزرگ سجاده ای در پیش و تسبیحی بدست داشت، چادر نمازش روی شانه هایش بود؛ بر سینه اش از زیر بستن می که تکه هایش باز بود و از زیر پیراهنی رنگ بر کنده دو مشک کم آب که تا وسط شکمش آویخته بود تشخیص داده میشد؛ وضع اطلاق متعجب و همه جای آن غبار گرفته و اشیا، مختلف از لباس و کفش گرفته تا قاشق و بشقاب وسط اطلاق ریخته بود... همه چیز این اطلاق درون یک اطلاق دارالاجلایین را جلو کر میساخت.

بهجت خانم دو قدم پیش رفت و با استفاد از حیرت و سکوت پیرزن گفت: قربان شکل شما خانم بزرگ، روم سیاه که نتوانستم زودتر شما سر بزنم پیرزن آرواره هایش را روی هم فشرد و با صدائی که گفتی با جان کندن از سینه خود بیرون میآورد گفت:

میخواستیم چکنم سر بزنی! بر پدر و جد هر چه قوم و خویش است لعنت همانطور که رفته بید بروید و بگذارید من اینجا مثل سگ بمیرم!

بهجت خانم در چند قدمی خانم بزرگ بر زمین نشست و گفت: - وای خدا مرگم بدهد، خدا نکند خانم بزرگ! هر چه بفرمایید حق دارید. من هم همیشه میگفتم که نباید خانم بزرگ را تنها بگذاریم.

خانم بزرگ گفت: به که میگفتی؟ به کدام پدر سوخته میگفتی! و کف یک دست خود را کنار سجاده اش بر زمین کوفت و باغیظ بیشتر گفت:

من مرده شامزنده، بین چه وقت است ازم میگویم! اگر شماها یکی یکی در نپزیدید، اگر آن شوهر کوفتی همه چیز خراب من، آن دیوت ازل و ابد که حالا رفته است فرنگ برای عروس پتیاره اش حرف بیردمثل سگی که زهرش داده باشند و توی منجلاب افتاده باشد جان نداد، اگر یک روز از کوچه قجرها خبر نیاورند که خانزاده، این فاحشه که شب و روزی دتا سر باز ماما قونی و سیلا خوری را جواب می-دهد بدنش از کوفت سوراخ سوراخ نشده و نمرده است؛ اگر پسر و پریده من به تیر غیب گرفتار نشد؛ اگر یکی یکی تان و با طاعون گرفتید و پرپر نزد ترف باین کیس سفید من ببند آید و اگر مرده بودم بدهید قبر مرا خلای عمومی کنند.

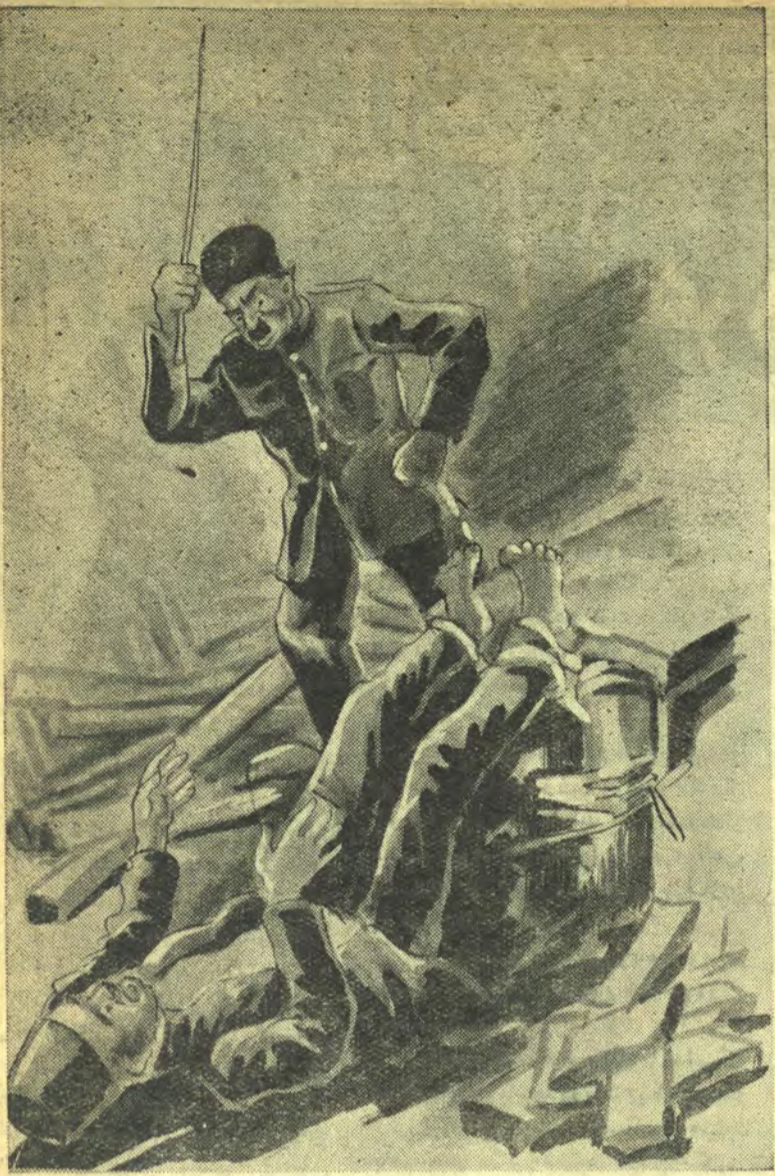
بهجت خانم گفت: والله بغدا خانم بزرگ حق باشماست، در حق شما خیلی بد کرده اند، فقط من یکی درین میانم؛ جان خودتان تقصیر نداشتم؛ بعد از آن مصیبت گرفتاری ما خیلی زیاد شد.

خانم بزرگ باخشم و غرورش بسیار بمیان حرف او دوید و گفت:

کدام مصیبت؟ مردن چنگیز را میگویم! خاک بر سر احق تو کنند با هم قوم و خویش هات! یارور ابرید مثل لش سگ مرده چال کردید و تمام شورفت، خیال کردید راستی راستی خودش افتاده مرده... در صورتی که آن قرتمی را بسر آدم کش من بدستاری خواهرش همان خانزاده که آن

خانم بزرگ گفت: حرف من اینست خانم بزرگ جان که شما باین خوبی، باین محترمی، باین نجیبی که حالا هم با این وضع ساخته تیدو باز هم از همه زنها باطاعت تر و نجیب تر هستید ممکن نیست دختری تربیت کنید که بد از آب در آید و عاقبت بشیر نشود.

پیرزن که مقصود او را بدستی درک نکرده بود براق شد، ابرو درهم کشید و گفت: - چه؟ چه؟ چه مزخرف میگوئی؟ بهجت خانم گفت: شما را بغدا خانم بزرگ جان یک دقیقه ساکت باشید تا من حرف مرا بزنم، شما خیال کرده تید که خانزاده خانم بد شده، خراب شده، بقول شما بکوچه



### حالا بگید کپک اوغلی چرا مزاده تادروغ گفتن و حقه بازی از یادت برو

دارد کوچه تجرها را آباد میکند کشت... بهجت خانم با آنکه این کلام و این مطلب بسابقه کمابیش اثری در او بخشید و بفکرش انداخت خون سردی خود را از دست نداد، لبخند مؤدبانه خود را از لب دور نکرد و گفت:

در هر صورت خانم بزرگ، قربان شکلتان، گذشته گذشته است، خدا یک روز عمر شمارا هزار روز کند... اما من میخواهم یک چیز بشما بگویم و یقین دارم که خودتان هم تصدیق میکنید. پیرزن فریادکنان گفت: من که میخواهم غلط میگویم، بگو پدرم میخواهم تصدیق کنم.

چرا خانم بزرگ، اجازه بدهید بگویم آنوقت ببینید چطور تصدیق میکنید! پیرزن سرش را بحال جنگجویی بطرف او آورد و گفت:

بگو، بگو، ببینم و پریده که داری با چشمهای کور شده ات مرا میخوری؟! بهجت خانم گفت: خانم بزرگ جان حرف من اینست که شما یک زن تمام عیار هستید، زنی هستی نجیب، مقدس، باتقوی و با اطهارت، متصل - ر سجاده، متصل در حال دعا خواندن و ذکر خواندن و قرآن خواندن، از همه زنها فهیم تر و عاقلتر. پیرزن که منتظر شنیدن باقی این کلام بود گفت: خوب...

بهجت خانم گفت: حرف من اینست خانم بزرگ جان که شما باین خوبی، باین محترمی، باین نجیبی که حالا هم با این وضع ساخته تیدو باز هم از همه زنها باطاعت تر و نجیب تر هستید ممکن نیست دختری تربیت کنید که بد از آب در آید و عاقبت بشیر نشود.

پیرزن که مقصود او را بدستی درک نکرده بود براق شد، ابرو درهم کشید و گفت: - چه؟ چه؟ چه مزخرف میگوئی؟ بهجت خانم گفت: شما را بغدا خانم بزرگ جان یک دقیقه ساکت باشید تا من حرف مرا بزنم، شما خیال کرده تید که خانزاده خانم بد شده، خراب شده، بقول شما بکوچه

قجرها رفته و همچنین خیال کرده تید که بشما بد کرده و این بلاها را او بسر شما آورده در صورتی که اولاً بزرگ خودم بزرگ خودتان بغدا قسم این دختر هیچ تقصیر نداشته و همه حقه بازیها و پدر سوختگیها زیر سر شوهر بلا خورده اش بوده است. خانم بزرگ هر دو دست خود را دو اوبت بیایی بالا برد و پائین آورد، نوبت اول گریبان پیراهنش را چنان چاک زد که همه سینه مهوشش که شباهت به چند شکسته پاک نشده و رنگ برگشته داشت که بر سر هم ریخته باشند نمایان شد و نوبت دوم چنان چنگ بر سر زد که همه - وهای ریمان مانند رنگارنگش روی چهره اش ریخت و درین حال گفت:

خانزاده، خانزاده! از خانزاده حرف میزنی، از این پتیاره، ازین فاحشه، ازین دزد، ازین جز چگر گرفته!

بهجت خانم که از ترس و نفرت چند دفعه چشمانش بهم خورده ولی نه از جای خود جنبیده و نه آثار ترس بر چهره آورده بود جرأت بیشتری بغدو بخشید و گفت: - خانم بزرگ، خانم بزرگ جان، من شما را بغدا قسم دادم که بگذارید حرفم را تمام کنم... ملاحظه فرمایید... شما خیال میکنید که خانزاده خانم نمیدانم کجاها رفته. خیال میکنید چیزهای شمارا دزدیده یا با شوهرش همدست بوده در صورتیکه بهمان خدائی که من و شما میپرستیم شوهرش را دل کرده، ازو گریخته، از همه بدیها بشیمان شده، باخدای خود عهد کرده که خیلی عادل و مرتب باشد و در یک اطلاق خیلی کوچک که گرایه کرده با زحمت و قناعت زندگانی میکند و آقدر داش برای شما تنگ شده، آقدر بیاد شما غصه میخورد و آه میکشد و گریه میکند که دل سنگ بعالش کباب میشود... من چند دفعه که او را دیدم فهمیدم که بیخبری از بقیه در صفحه ۱۳



خلاصه قسمتهای گذشته

پس از آنکه طاهرین خلف سردار بزرگ سیستانی مل برادرانش بدست پدر خود خلف ن احمد بقتل رسید همسر وفا دار او را به دختر عند لوله نزد نادر ادری خود عماره حکمران بم بین دوستان خود صبیحه زن عماره و بدیده و له به همسران سردار زینب و سرنگ و سعید باور خود طاهر کوچک میزیست. طاهر باوجود مراقبت هوش بن ملال و دیگران بدست بدبکر و بواصر ربوده شد و پس از مدتی بدربار سلطان محمود افتاد و باهمه کودکی عشق نقش جهان دختر سلطان را بدل گرفت و بعد عوسج او را به بم بار کردند و این دو کودک دورا دور در آتش عشق یکدیگر میسوختند و روزگار میکدراندند. در ۲۰۱ هجری طاهر ده ساله بود و اینکه از دوری نقش جهان وح میبرد با طاهره دختر عماره ماوس و همبازی شد و طاهر عشق کودکا شدید ساو پیدا کرده سال بعد سلطان محمود برای رام کردن رابعه سردار خود امیرعل خوشاوند را که هفته رابعه بود به بم فرستاد. رابعه و عماره چون دانستند سلطان عازم بم است درآمد آنکه امیر اندجلو اورا بگيرند چند ماه مهلت خواستند در خلال این مدت امر علی رابعه بیجان فداک ایست و بتربیت طاهره کماشت و طاهره از دانستن اینکه نقش جهان هم به بم خواهد آمد سخت اندوهگین گردید و با اتفاق طاهر بیادیت عوسج که بستگی بیمار بود رفتند. عوسج چون ترواست حرف بزند انک از چشمانش ریخت و بغض شدیدی گلوئی طاهر را اشرد.

را اذداشتن سپهسالاری چون ابوعلی استاد هر مز محروم کرده و هزاران آسیب و زبانی بر آن سرزمین وارد آورده است؛ با اینهمه اکنون تمنای ایشان مضحک و عجیب است. ما در جواب ملک آنچه میتوانستیم گفتیم و با اعظم فارس هم صحبت داشتیم و روشن آشکار ساختیم که درین موقع باید کله های دیرین را کنار گذاشت و باتمام قوا اذ دست اندازی سلطان ترک باین قسمت از خاک ایران جلوگیری کرد. بزرگان فارس گفته مارا تأید کردند و ملک خود نیز با همه خشم و خشونت زبان بتصدیق گشود ولی گفت: «من اگر بتوانم لشکرسانی برای جلوگیری از سیاه محمود فراهم آورم چرا آنها را از اینجا باقمی نقاط کرمان فرستم و اگر درین موقع لازم باشد که وحدتی بین امیران دلی و برادران و برادرزادگان و بنی اعیان من حاصل آید چرا من خود دوین کار پیشقدم نشوم و ابتکار وا اختیار این امر را در دست خواهرم گذارم و بفرض دفع فتنه محمود مدعی جدیدی که امیر عمه او به حکمران بم باشد برای خود بترشم؟» بهر صورت مساعی ما بهدررفت و در روزهای آخر ملک بهاءالدوله دیگرما را پذیرفت و مانند افراد عادی باز گفتیم.

رابعه و عماره گرفتاریاس همدند و دانستند که از عزیمت و جدیت دیگر ما مورین وقاصدان نیز بیش ازین نتیجه نخواهند گرفت این پیش بینی بحقیقت پیوست. بتدریج دیگران نیز بی آنکه نتیجه امیدبخشی گرفته باشند مراجعت کردند. امیر علی چون بیشتر و تقریباً همه روزه در کاخ رابعه رفت و آمد میکرد کمابیش ازین ماجرا خبر یافت، بحیرت دچار شد و بین عشق خود و وظیفه خود مردد ماند. از سلطان محمود قاصد دیگری رسیده و اذاده او را به هر سمت بطرف بم اعلام داشته بود نیز خبر آمده بود که ملک زاده نقش جهان نیز با اتفاق مادر خود ملکه شاه زنان و چند تن دیگر از زنان و نزدیکان حرم به سیستان رفته و به موکب سلطان پیوسته است.

امیر علی خود در صدد بود که فرصتی بدست آورد و اعلام دارد که مهلت در شرف انقضاء است که روزی رابعه او را طلبید و اعلام داشت که شهر بم تا چند هفته دیگر آماده پذیرفتن موکب سلطان خواهد شد.

امیر علی که درین اواخر چندین شب و روز فکر کرده و تصمیم خود را گرفته بود گفت:

— امروز میخواهم با امیره بی پرده صحبت بدارم و مطالبی را که مدتی است در دل نهفته ام آشکارا بر سر رسانم ... از مدتی باین طرف بدستی احساس کرده ام که امیره و همچنین امیر عماره میل ندارند موکب سلطان محمود به بم آید و نیز از مساعی ایشان برای فراهم آوردن سیاهی که بتواند مانع ورود سیاه سلطان باین سرزمین شود تا حدودی خبر یافتم. از طرف دیگر من خود بدلالی که بعد بر سر خواهم رسانید چندی است ب فکر افتادم که ممکن است از ورود سلطان محمود بمنجا و اینجا و مواجبه او با امیره تنهایی حاصل شود که برای شخص من محنت انگیز و موجب

زبان يك کودک جاری شود و هم نیروی دماغ طاهر و تصرف فکری او هنوز بآن مرحله نرسیده بود که در همه حال، خصوصاً درین موقع که نگرانی از مردن احتمالی عوسج نظم افکارش را کسینغه بود بتواند معنی عجیب و بدیسی را که در کلام طاهره نهفته بود احساس کند. اگر چیزی احساس کرد، بسیار کلی و مبهم و مثل این بود که کسی از کوره سوزان عظیم آتشاب فقط اندک حرارت يك شمع کوچکش را بدون دیدن آن شمع حس کند. بهر حال فوراً نتوانست درباره این کلام طاهره فکری کند و در مقابل آن جوابی گوید؛ نیم رخ دخترک را که رو به پیش روی خود داشت و چشم بزیر انداخته بود لحظه بی چند نگریست و ساکت ماند. آنگاه دست بر شانه او گذاشت و گفت:

— راستی طاهره تو دوست میداری که نقش جهان زود بیاید؟

— آری پسر عمه، برای اینکه من فقط آن چیزی را دوست میدارم که تو دوست می داری.

هر دو ساکت ماندند، آهسته آهسته از دهلیز خارج شدند و در باغ جلو عمارت بتماشای دانه خوردن وحشت و غیر ما گیاهها پرداختند.

چند هفته در کاخ رابعه بکسالت و ملال گذشت، امیر علی همه روزه بکاخ میآمد ولی طاهر که احوال عوسج نگران بود و بیای بی فواصل کوتاه بیادیت او میرفت رغبتی بیرون رفتن از کاخ و ار شهر برای سواد و تیر اندازی و چوگان بازی و غیره ابراز نمی کرد. دستور های حکیم برای عوسج بدست رابعه و با کمال دقت بکار بسته میشد. رفته رفته آثار بهبود در مرد محبوب و فداکار آشکار شد و او خود هنگامی که احساس کرد بهتر نفس میکشد و میتواند سرودست خود راحت دهد دست طاهر را گرفت، آنرا بزحمت بدهان خود رساند، بوسه نسی مشتاقانه بر آن زد و گفت:

— نکفتم که نخواهم مرد؟ می بینی که حال خوب شده است.

روز بعد پس از چند هفته طاهر و طاهره با اتفاق امیر علی سواره از شهر خارج شدند.

همان روز ما مورینی که از طرف رابعه و عماره به شیراز رفته بودند تا از بهاءالدوله برای جلوگیری از ورود سیاه سلطان محمود به بم کمک بخواهند ملول و مأیوس بازگشتند و سرپرست آنان که یکی از مردان شایسته بم بود گفت:

— ملک بهاءالدوله ما را بر سردی پذیرفت و روی خوش با نشان نداد. او بیمار و تنگ حوصله و خشکین است؛ همین که مقصود خود را بر سر رساندیم و نامه و پیام امیر و امیره را ابلاغ کردیم برآشفت و ناسزا گفتن گرفت؛ ما حاصل کلامش این بود که حکومت بم و اقامت امیره در اینجا و خویشتن داری ایشان از رفتن بشیراز و پذیرفتن پیشنهاد های ملک موجب تنهایی خاندان ضد الدوله شده و رشته وحدت و هم آهنگی را بین دیالمه گسته و فارس



حفظ کرد و گفت: — البته راست میگوید اصلاً این چه فکر است؟ من قدغن میکنم که تو و طاهره هرگز اینطور فکر نکنید، بیرون بروید؛ بروید باهم بازی کنید.

طاهره گفت: ولی همه جان، عوسج با گفت که اگر ما در اطاق او باشیم و پیش چشم او صحبت و بازی کنیم این دواي درد او خواهد بود.

رابعه دست نوازش بر سر دخترک نهاد و گفت:

— خیلی خوب، همینطور است، اما حالا که او بیدار نیست، بروید در حجره خودتان بازی کنید وقتی بیدار شد پیش بیاید.

طاهره دست طاهر را که دستش را رها کرده بود گرفت و بالعنی صحبت آمیز گفت:

— برویم پسر عمه، همه ام راست میگوید عوسج خوابیده است.

طاهر که جز اطاعت امر ما ریش چاره ندید تقریباً بی اراده با طاهره بطرف در حجره رفت و تا آنجا رسد و از در بیرون زود رو به پشت سر خود گردانده بود، عوسج را همچنان بی حرکت در بستر و مادرش و دیگر زنان را در پیرامون او نگراف و مضطرب مهیدید و دست و پایش می لرزید.

چون از حجره خارج شدند طاهره چشم رفت به طاهر دوخت، او را بی نهایت اندوهگین و ناراحت دید؛ پیش خود فکر کرد چیزی باو بگوید که اندوهش را زائل سازد و نشاطش را برگرداند. صدها موضوع کودکا نه و هزاران کلام شیرین بذهنش آمد ولی همه را برای این موقع مهمل و بی اثر یافت. سپس ناگهان چیزی بفکرش رسید که تنش را لرزاند و شراره غیظ و کینه می در چشمانش درخشاند؛ اما کسی نمیدانست چه فکر و چه حساب پیش خود کرد که قیافه می لجویانه پیدا کرد، چهره ساده و معمولی او حالت چهره کسانی را گرفت که چیزی منظور و موحش را بجان می پذیرند و باهمه نفرت و وحشتی که از آن دارند بدنهایش مهدوند تا به چنگش آورند و در آغوش گیرند. هر کس دیگر جز طاهر با او همراه و همقدم میبود درین موقع بخوبی میتوانست همه لرزشها، همه رنگ برنگ شدن ها، همه حالات مختلفی را که یکی پس از دیگری چهره اش را فرا میگرفتند درک و مشاهده کند. دخترک نازنین پس از لحظه می چند بغض و بیچیدن، سر انجام تصمیم قاطع گرفت و گفت:

— حالا میدانی دلم چه میخواهد طاهر؟ طاهر که بشنیدن این کلام رشته تغلیات کودکا له و غم انگیزش ناگهان پاره شده بود به عیرت روسوی او گردانده و گفت:

— چه؟ دلت چه میخواهد؟

طاهره حیبت و جرات بیشتری بغض و بغضید ولی با صدای نازک تر و ضعیف تر گفت:

— دلم میخواهد پسر عمه، که ملک زاده نقش جهان خیلی زود، فوراً و بلکه هم الآن بیاید تا تو سرت گرم شود و دیگر اینقدر غصه دا نباشی.

هم آنچه که طاهره گفته بود بالاتر و عمیق تر و پر معنی تر از کلامی بود که بر

طاهر دست بر پیشانی عوسج نهاده و گفت: — خسته شدی عوسج، زیاد حرف زدی، حالت خوب نیست، اما من آنچه را که گفتم باور میکنم برای اینکه تو هیچوقت دروغ نگفته ای، همیشه هر چه تو میگفته ای همان شده است؛ حالا دیگر حرف نزن، خودت را خسته مکن؛ مادرم بمن سفارش کرده است که وقتی تو ناخوش هستی زیاد با تو حرف نزنم.

عوسج که چشمانش در میان چپه های پیرامون چشمانها و زیر موهای تنک ولی آویخته ابروانش ناپدید شده بود و بنظر میرسید چیزی نمی بیند ولی طاهر و طاهره را میدید باز هم نیروی برای حرف زدن در خود یافت و گفت:

— حرف بزنی، هر دو هم تو هم طاهره؛ دهنش شما و شنیدن صداتان دواي دره من است.

طاهره گفت: عوسج، اگر ما بدانیم که تو آمدن ما را با اینجا دوست میداری همیشه پیش تو میآیم، پیش تو میمانیم، همینجا باهم صحبت میکنیم، همینجا باهم بازی میکنیم.

عوسج که سرش و زبانش سنگین تر شده بود و دیگر نمیتوانست جواب گوید چشمان خود را بزحمت بیدار بود چند دفعه بزحمت بست و باز گشود. طاهر و طاهره او را با نگرانی متزایدی مینگریستند. حالا دیگر طاهره هم پهلوی طاهر آمده بود تقریباً بهم چسبیده بودند از جا برخاسته و کنار بستر عوسج ایستاده بودند؛ گاه چشم باو میدوختند و گاه با يك حرکت، سرسوی یکدیگر می گردانند تا نگرانی و تأثیر خود را بهم با نگاه بفهمانند. چند لحظه بعد که عوسج در حقیقت با غم، فرورفت و بظاهر دیده فرو بست و خوابید طاهر و طاهره بی اختیار دست یکدیگر را گرفتند و چنان ناراحت و متقلب شدند که اگر در این موقع در حجره باز نمیشد و رابعه و بدنیا او صبیحه و بدیده و نیمه بدون نیامدند این هر دو کودک صدا به گریه بلند میکردند.

رابعه فوراً آشفتگی و انقلاب کودکان را در کنار بستر عوسج در یافت. مضطرب و شتابان خود را به بستر بیمار رساند، با يك دست خود بیلایت دو کودک را عقب زد و دست دیگرش را بر پیشانی عوسج گذاشت طاهر بزحمت جلو اشک خود را گرفت و آهسته گفت:

— مادر، عوسج بما قول داد که نخواهد مرد و طاهره گفت: با ما گفت آقدر زنده خواهد ماند تا ما بزرگ شویم و خوشبخت باشیم.

و چنانکه گفتم این کلام عوسج را مثل يك وحی آسمانی پذیرفته و مسلم شمرده است نگاهی ملو از اطمینان بچهره طاهر انداخت.

طاهر که هنوز دست او را بدست داشت ببادش گفت:

— ولی مادر مثل اینست که عوسج. رابعه سر راست کرد و گفت: — نه پسر، عوسج خوابیده است. بیرون بروید و او را آسوده بگذارید...

طاهر بالعنی رفت انگیز گفت: مادر، تو هم که میدانی عوسج همیشه راست میگوید... او گفت که نخواهد مرد. رابعه ملاحت و آرامش خود را بر حمت

عوسج با وجود تب شدید و مرگباری که داشت و با آنکه اگر تنها میبود در حال اغما، بسر میبرد گرفتگی و برافروختگی ناگهانی چهره طاهر و چشمان ورم کرده از اشک او را دید و با تلاشی که میتوانست بر مدعی جان بخشد بر ناتوانی خود غالب آمد و با صدایی که گفتم از تفر نشنیده میشد گفت: — فرزند، من چیزی نیست. و دیگر نتوانست چیزی بگوید و طاهر که بغضش تر کیده بود گریه کنان گفت: — نه عوسج، راست نمیگویی، تو خیلی ناخوش هستی؛ من میترسم...

و جرأت نکرد این کلام را تمام کند عوسج سخت متقلب شد؛ طی چند ثانیه چهره اش بچند رنگ مختلف در آمد؛ در قیافه طاهر و در کلام او تأثیری بی پایان احساس کرده و شاید در عین حال که سایه مرگ را بر سر خود میدید بغض بالیده بود که مورد چنین علاقه و محبتی است و تصور مردنش اینهمه آشوب در روح این کودک نازنین افکنده است. مثل این بود که این اندیشه، این تأثر، این بغض و بالیدن نیروی تازه می و شاید تصمیمی باو بخشیده، تصمیمی عجیب و وصف نا پذیر، تصمیمی چیزی که هرگز در اختیار آدمی نبوده است و همیشه قویترین اقویای جهان پیش آن سرفرکنده اند؛ ایندفعه بی آنکه فشاری بر خود وارد آورد و تلاشی کند قدرت تکلم یافت، زبان گشود و تصمیم شگفت انگیز خود را با صدایی لرزان ولی بالحنی مله سواز یقین و ایمان بدینگونه بیان کرد:

— او را ترس فرزندم، امیر زاده مهریام، میدانم از چه میترسی؟ میترسی عوسج و فادار تو بمیرد اولی نه، من نخواهم مرد؛ من بتو قول میدهم نمیرم، اگر مرگ بیایم آید او را خواهم راندا؛ نه، هنوز من خیلی کار دارم؛ باید فرزندان من، نور چشم من، شاد و غریز که از چشمان خود بیشتر دوستان میدارم به نمر رسیده، بزرگ شویم، دو جوان برومند شویم، يك زن و مرد خوب شویم باهم خوب و خوش مهربان زندگی کنید، من که آنوقت خیلی پیر شده ام و همه اعضا، و حواسم جز با صرام از کار افتاده است شما را خوشبخت و کامروا ببینم، باور کنم. یقین بدانم که شما دیگر بمن حاجتی ندارید آنوقت آسوده خاطر بمیرم... این تصمیم من است، این چیزی است که از خدا خواسته ام و اطمینان دارم خدا آنرا بمن خواهد داد.

مدتی مدید طول کشید تا نتوانست این کلمات را آهسته و شرده و مؤثر بگوش دو کودک زبیا رساند. ضمن حرف زدن کم کم صدایش سنگین و نفسش گرفته شد تا آنجا که لبانش آهسته آهسته میجینید و می لرزید ولی صدایی از آن گوش نمیرسید. دو کودک چند لحظه دیگر بدقت گوش فرا دادند و چون نتوانستند دیگر کلمات عوسج را درک کنند با نگرانی بهم نگریستند



بدبختی و تباهی و تحمل ناپذیر باشد ... این دو موضوع جان نثار را بفکر انداخت که در يك بازی بین مرگ و حیات قدم گذارد ، دل بدریازم و ضمن تقدیم نامه می که مدتها پیش نگاشته و چندین دفعه آنرا کشوده و باز خوانده و عبارات و کلماتی بر آن افزوده یا از آن کاسته و مجدداً مهر بر آن نهاده ام پیشنهادی کنم ؛ اینک پیشنهاد خود را فوراً و قبل از تقدیم نامه بمرض میرسانم ، بنظر من رسیده است که میتوانم باتن دادن به خطرات احتمالی و با حقیر شمردن جان خود کاری را که امیره و امیر عماره میخواستند با سپاهی بیکران بانها هم رسانند يك تنه انجام دهم ، سدی جلو عزم سلطان بندم و مانع آمدن او و سپاهیانش باین سرزمین شوم !

رايه که مستقیماً در میان چشمان او مینگریست و کلمات شمرده و روشش را بدقت بگوش میگرفت باحیرت گفت :

چه خیال کرده ای امیرعلی ؟ چه میخواهی بکنی ؟



امیرعلی گفت : نخست امیره بفرمایند که آیا هنوز مثل ماههای قبل خواستار آنند که پای سلطان محمود باینجا نرسد یا فکر دیگر کرده و از آن اندیشه بازگشته اند؟

رايه لحظه می تأمل کرد سپس گفت : در مقابل يك سیاه جراد و غنایح وقتی نتوانیم سپاهی مستنگ و همزور او فراهم آوریم چاره ای جز آن نداریم که از در ملایمت و مدارا وارد شویم و اکنون که سلطان حاضر است با پسای دوستی پیش آید و مانیز وسیله مقاومت در مقابل او نداریم باید ازین فرصت استفاده کنیم هاید بتوانیم ترتیبی برقرار سازیم که زیادترین مایار آن مانباشد و با مامعامله می که درخور طوایف و جماعات مغلوب است نشود.

امیرعلی گفت : چون بنای جان نثار امروز بر سخن گفتن بصراحت است اجازه بدهید عرض کنم که سلطان محمود در هیچ مرحله جز بفتح خود قدم نیگذارد ؛ اگر به بیم یاید نه از آن جهت است که قصد تفریح و تفرجی داشته باشد یا بخواهد به مهربانی و حسن سلوک و گذشت و بزرگواری نامبردار خود - چیزی که او را باینسو کشانده همان چیزی است که قدم او را در راه هندوستان چالاک ساخته است ؛ طبع اوست که معرک او و راهنمای اوست و بگذارد عرض کنم که درین مورد طبع او باهوسی نیز آمیخته است ؛ او به اینجا میاید تا هوکت وحشیت خاندان عضدالدوله را برحشمت و شوکت خود بیفزاید ؛ او مانند بسیاری از مردم این مملکت وصف جمال و کمال امیره را به بنت عضدالدوله را شنیده است و کیست که دلی و قدرت و مقامی داشته باشد و شنیدن و دانستن این نکته خارخاری در دلش بوجود نیآورد ؛ همچنین سلطان در نتیجه حکایات و افسانه های که بگوشش رسیده است معتقد است که گنج ها و ذخایر و دانه های ملک عضدالدوله در اختیار امیره است و آنکس که بر امیره خصوصاً از راه صلح و سفادست یابد خواهد توانست دست تصرف بر سر این خزائن گذارد .

رايه که حیرتش افزون شده و تاحدی خشمگین نیز گشته بود گفت :

چه میگوئی امیرعلی ؛ این حرف ها تا زگی دارد و در گوش من سنگینی میکند .

امیرعلی سرفرود آورد و گفت : حق با امیره است ؛ هم اینها مدتی مدید با منتهای سنگینی و فشار بر قلب من قرار گرفته بود و آزارم میداد و سرانجام فشار آن طاقتم را طاق کرد و بدینگونه ام برانگیخت که این نامه را که مدتی است در جیب دارم بیرون آورم و به امیره تقدیم کنم .

ضمن گفتن این کلام دست به بل برد ، نامه را بیرون آورد ، دست خود را با آن بالا برد و گفت :

پیش ازین توضیح نیدهم ، همان اندازه که بمرض رساندم برای آنکه همه اندیشه های مرا بر امیره روشن و آشکار سازد

هتل کسی بود که چشم بچیزی دوخته و بخواب رفته باشد ، یا مثل کسیکه نوشته ای را بدون درک معنی آن بخواند

کافی است . عرض کردم که بغویی میتوانم جان خود را در خطر اندازم و مانع ورود موبک سلطان به بم شوم ولی برای آنکه قدم درین راه گذارم لازم است امیره قبلاً آنچه را که درین نامه نوشته ام بدقت بخوانند ... اینک بوزش میطلسم و بانهایت شرمه گی ...

کلام خود را ناتمام گذاشت ، تعظیم کنان نامه را به رايه که تقریباً بی اراده دست پیش آورد ، داد و خود بی آنکه سر بردارد و بچهره او بنگرند بقیه را از تالار بیرون رفت .

رايه چنانکه گفتی میداند درین نامه چه نوشته شده است آنرا لحظه می چندر دست خود گرداند و با چشمان بی اعتنا پشت و روی آنرا نگرست ، آنکه بلااست مهرب از آن برگرفت ، برتغی امید و بفراندن آن مشغول شد .

هنگامی که نخستین سطر نامه را خواند اندکی ابرو درهم کشید و چشمان خود را با زتر کرد . از آن پس دیگر و نه چهره اش سرسوزنی عوض نشد و غلوط سیمایش بهمان حال که بود باقی ماند ؛ مثل کسی بود که چشم بچیزی دوخته و بخواب رفته باشد یا مثل کسی که نوشته ای را بدون درک معنی آن بخواند ... پیدا بود که در عین حال به تائی و بادقت بسیار میخواند زیرا مدتی طول کشید تا نامه بیابان رسید . رايه چشم از آن برگرفت همچون کسی که چشم از عادی ترین نامه برگرفته باشد . برچهره اش کترین اثر از خشم باحیرت با حزن و وقت یا تسخر آشکار نشد . فقط چین کوچکی را که وسط ابروان افکنده بود از هم ساخته چشمان خود را که اندکی گشاده تر ساخته بود بوضع عادی بازگرداند ؛ این نامارا شاید اگر برسنگ فرو میخواندی بیش از این اثر می بخشید . رايه از روی تغت برخاست ، لبغند کوچکی بر لب آورد ... آهسته و خرامان بطرف گوشواره می که در پایان اطاق بود و در آنجا دو شمع در شمعاندی میسوخت رفت ؛ بلایمت نامه را که بر کافندی خشک مانند پوستی نازک نوشته شده بود بشعله شمع گرفت و در عطر سوزی که در آن نزدیک می بود نهاد و در پیچه ای را که از گوشواره تالار رو به باغ باز میشد کثود تادود و بوی سوختگی از آن بیرون رود .

سپس بی اعتنا باز گشت ، در صدر تالار از درون محفظه می سینی زرین قلمزده می را که لوازم نوشتن در آن بود بیرون آورد ؛ آنرا روی تخت نهاد ، خود در کنار آن نشست و این سطور را بر ورقی نوشت :

« امیرعلی ، نامه ترا خواندم و اکنون که از خواندن آن فراغت یافته ام نمیتوانم

امیر علی اگر واقفاً میتوانی بهین قدر قناعت کنی که يك طرفه و بی محاصل مرا عاشقانه دوست بداری من حق اعتراض بخود نیدم و اصلاً درین مرحله و درین خصوص فکری هم نمیکنم زیرا عشق تو و هر عشق دیگر درین عالم بس از آنکه شوهر من گشته شد زبانی غریب و دشوار دارد که قلب من يك کلمه از آنرا هم نیداند ؛ اما اگر

برخلاف آنچه خود نوشته ای توقعی نیز با عشق تو آمیخته است باید بتوبگویم که رنج بیپوده بر خود میسند ... من فقط میتوانم نسبت بتو علاقه و عاطفه ای از همان قبیل که به عوسج بن هلال و سردار زینب طاهر دارم داشته باشم . سلام بر تو و بر مردان هوشیار و خردمند جهان ...

همه این سطور را بسرعت و بی آنکه لحظه می دست نگاهدارد و تأملی کند نوشت ؛ نوشته خود را بی آنکه یکبار دیگر نظری بر آن افکند بست و مهربانانه نگاه و فوراً بدست امین سپرد تا به امیرعلی برساند .

امیر علی از کاخ خارج شده ولی از آن دور نشده بود ؛ در میان درخت زار کنار میدان کاخ قدم میزد و بینهایت مضطرب و پریشان خیال بود ؛ رايه راهنگام خواندن نامه خود در عرصه تصور مجسم میکرد و بنظرش میرسید که دمام چهره و قیافه اش عوض میشود و نوبت بنوبت آثار خشم و نفرت ، ترحم و دلسوزی ، تسخر و تحقیر بر آن نقش می بندد . فکر میکرد او پس از خواندن نامه با شفتگی و تردد بسیار دچار شده است ، نمیتواند بسهولت تصمیم بجواب نوشتن یا نوشتن گیرد ، و در صورتیکه بخواهد جواب بنویسد نمیتواند چه بنویسد ... یقین داشت که فرضاً اگر رايه مصمم بجواب نوشتن شود بی شبهه این جواب چندروز دیگر آماده خواهد شد زیرا چیزی که او ، امیر علی ، نوشته است از آنگونه مطالب نیست که جدی ترین و تواناترین افراد فوراً بتوانند در باره آن تصمیم بگیرند .

درین اندیشه بود که سواری دريك قدمی او دهانه اسبش را کشید و او بعض سرگردان چهره آرام و مطبوع این را که مثل همیشه به تبسمی آراسته بود دید و آن را شناخت و بیسرت و متحیر ماند .

این نامه را به را از ایزل بیرون آورد ، آنرا بوسید و بطرف امیرعلی پیش برد و با مهربانی و خوشرومی و خصوصیتی مؤدبانه گفت :

سردار ، چه خوب شد که شما را زود یافتم . امیره فرموده بودند فوراً این نامه را بشما برسانم .

امیر علی نامه را با دست لرزان گرفت ، با اشاره دوستانه می ملول او پریشانی و اضطراب امین را بازگرداند . نامه را مانند شیئی گرانبها و مقدس بوسید و در بغل نهاد ، دوان دوان خود را بر اسبش که در آن نزدیکی بدرختی بسته شده بود رساند ، دهانه آنرا از درخت کشود بر پشتش جست و مهمیز بر آن زد .

چند دقیقه بعد در منزل خود در حالی که همه تنش می لرزید بر يك کرسی نشست

ایرادی بر تو وارد آورم زیرا مسلم است که مرا نیشناسی و چیزی که نشناخته و ندانسته گفته شود مستوجب توبیخ نیست ... آنچه که در روح و قلب تو نسبت بمن جا دارد نیز نباید مستحق ملامت شمرده شود حتی من از لطف تو و مهر تو ممنونم ، هم چنانکه از صفای تو و فداکاری تو امتنان دارم ، ولی بهتر آنست که مرا اندکی بشناسی . تو مردی سپاهی هستی و شاید ندانی که بعض زمین ها اعتماد برای روئیدن بعض گیاهان را ندارند و بعض زمین های دیگر اعتماد در روئیدن بعض گیاهان را که پیش از آن بفرآوانی در خود پرورش میدهند ناگهان و بطور قطع از دست میدهند ... قلب من از اینگونه اراضی است که اعتماد روئیدن و پرورش دادن نهال عشق را قطعاً و جزماً از کف داده است و سعی بی محاصل میکنند کسانی که میخواهند ازین گیاه زهر آلود بذری در آن بکارند یا نهالی در آن بنشانند ... آيا هرگز شنیده ای که از دروان گوری حیاتی بیرون آید ؛ در قلب من آنجا که جای عشق بود پس از کشته شدن شوهرم مبدل به گوری شده است که شوهرم با عشق در آن مدفون شده اند ؛ تو در اشتباهی اگر هنوز مرا بکزن می بنداری و تصور میکنی که میتوان عشقی همراه با يك توقع بمن بست ؛ سلطان محمود نیز اگر چنانکه گفتی هوسی از اینگونه درس داشته باشد دستخوش همین اشتباه است و مسلماً نتیجه نخواهد گرفت ، تو اگر ازین بابت تشویش و هراسی داری آسوده خاطر باش ؛ او مرا از بت های سنگی یا مرمری بتکده های هندوستان خاموش تر و نفوذناپذیر تر خواهد یافت ... بی جهت بفکر افتاده ای که جان خود را برای باز داشتن او از عزیزت باینجا در خطر افکنی بگذار بیاید و با اطلاع او برسان که شهریم با نهایت اشتیاق چشم در راه قدم اوست ؛ باکی از ورود او باینجا نداشته باش ، من نه قلبی دارم که او تسخیر کند و نه بر سر کنجی خوابیده ام که او از من بریاید ؛ خواهد آمد و حقیقت را خواهد دانست ؛ اکنون نه فقط از آمدن او نگران و ناراحت نیستم بلکه با کمال اشتیاق منتظر آمدن او و دخترش هستم ، زیرا تا این دختر باینجا نیاید و بار دیگر با پسر من روبرو نشود و بازی با او را از سر نگیرد من نخواهم توانست عشق کودکانه ای را که پسر من از او در دل گرفته است درمان کنم و سعادت او و حیات برادرزاده نازنینم طاهره را نجات دهم ؛ البته بیاد داری اضطرابی را که در باره سروشت طاهره ابراز میداشتی ... من نیز باید خویشتن را از قید چنین اضطرابی برهانم و موفق نخواهم شد مگر وقتی که دختر سلطان محمود باینجا باشد . اما تو ای

و مهر از کافذ بر گرفت تا نامه را تمام بخواند و هادقه برخواست و نشست ، چندین دفعه رنگ چهره اش بمنتهای سرخی یا منتهای بیرنگی رسید ، صدها بار لبان خود را بدندان گزید و مکرر خارج از متن نامه چیزهای شبهه بناسزا گفت ...

چون نامه بیابان رسید کج و مبهوت و لرزان و تیره بر جای ماند ؛ نامه در مشتش فشرده میشد و ناله در سینه اش میپیچید . میتوان گفت که حتی فکری نمیگردد و دماغش بیروی تصور و تخیل را هم از کف داده بود ؛ مغزش در کجی و بهت غوطه ور شده ، در دلش آشوب بپا شده بود . مدت چند ساعت بهین حال ماند ، آنکه ناگهان از جا برخاست و از خانه بیرون رفت و یکساعت بعد قاصدی یا تعلیمات لازم به سیستان روانه کرد .

مردم بم از عزیزت سلطان محمود خبر یافتند ؛ عماره دستور داده بود که مردم مویجات استقبال و پذیرائی موبک سلطان محمود را فراهم آورند ، شهر بزرودی آذین بسته شد ، عماره بازن و فرزندش موفه به کاخ را به انتقال یافتند و دارا آماده برای سکونت سلطان و ملکه و دخترش و نزدیکانش تخصیص یافت . طاهره هادمان بود و طاهره که همیشه يك چشم دقیق میتوانست نشان اشک در چشمانش و اثر حزن و اندوهی وصف ناپذیر بر چهره اش بخواند میخندید و نشان میداد که بشادی پسر عهده اش وی نیز شاد است .

هنگام ورود موبک سلطان عماره و سردار زینب و دیگر بزرگان با اتفاق امیر علی تا خارج دروازه شهر باستقبال رفتند و طاهره نیز سوار بر اسب سفید خود همراه آنان بود ... چون سلطان پیشاپیش سپاهش رسید و گذشت طاهره که سر ابا چشم شده بود هودجی را دیده که برده آن از وسط باز و چهره کوچک درخشانی آراسته بفته می شیرین و نگاهی جذاب از میان پرده آشکار شد ... این نقش جهان بود .

## آفت

بقیه از صفحه ۱۱

شما خیلی عذابش میدهد این بود که فکر کردم هر طور شده است اسبابی فراهم آورم که او خدمت شما بیاید ، دست و پای شما را ببوسد و شما او را ببخشید .

پیرزن چشمان خود را باز و گوشهای خود را تیز کرد ؛ کسی نیداند در باطن او چه گذشت که قیافه اش بطور عجیبی عوض شد سرش لرزیدن گرفت بطوری که تکان خوردن گوشت های او بران چهره و هفتش نمایان بود ، چنددقه لبان قاش دار خود را در میان آرواره هایش جمع کرد ؛ رنگش چنددقه دگرگون شد و در موقی که بهجت خانم متعجب و هراسان و منتظر بود که پیرزن در جواب او چه خواهد گفت و چه خواهد کرد و دست بر سر زانوهایش نهاد ، سرش را جلو تر آورد و مثل کفتاری که بخواهد با شکار خود حرف بزند گفت :

ها ، چه گفتی ؟ گفتی که خانزاده را آورده ای که دست مرا ببوسد ؛ که پای مرا ببوسد ؛ که من او را ببخشم ؟ گفتی که او خوب شده ؛ که دزدی نکرده ؛ که بکوچه قجرها نرفته ؛ که شوهرش را زول کرده ؛ آن رمال چه بازم زلف را ؛ اینطور گفتی ؛ بهجت خانم گفت ؛ بله خانم بزرگ ،

گفتم و قسم هم خوردم که درست میگویم . پیرزن ، بازم بفشردن لبان خود در میان آرواره ها پرداخت و بالعین که دقیق ترین افراد هم نمیتوانستند چیزی از آن درک کنند و دریابند پیرزن چه فکر کرده و چه تصمیم گرفته است گفت :

خیلی خوب ، خیلی خوب ، چه عیب دارد ، حالا که اینطور است خیلی خوب ، کجاست ؛ بگو بیاید .

بقیه در صفحه ۱۹



# دوست شما اندرزمیگوید



**آقای ح. ی.** - فعلا امسال راهم بیابان برسانید بعد در آغاز سال تحصیلی آینده حساب کنید که به کدام رشته بیشتر علاقه دارید و همانرا انتخاب کنید ، ارسال مقاله بعنوان تهران مصور اشکال ندارد و هرچه برسد در هیئت تحریریه مطرح خواهد شد.

**تهران آقای م. ف.** - برای این که بقدر کفراست دادن درباره سب زمینی اطلاع داشته باشید باید بکننا بهانه می تشریف ببرید و بکتابهای روستائی مراجعه کنید.

**تهران آقای ا. امیری.** - بدینر خانه انجمن ادبی فرهنگستان مراجعه فرمایید و نام و نشان افرادی را که میخواهید از آنجا بگیریید .

**تهران آقای اسمعیل وفا.** - بحرین جزء لاینفک ایران است و اگر در نقشه می ترسیم نشده باشد دلیلش محدود بودن کادر نقشه است . انشاء الله در آینده نزدیک موضوع بحرین هم حل خواهد شد.

**آقای ح. عبداللہ رضائی.** - برای ترک دادن عادت شیره و تریاک اکنون بسیاری از بیمارستانها مجهز هستند . باتصمیم قاطع یکی از آنها مراجعه فرمایید .

**بانو مریم.** - فعلا محض خاطر بچه هاتان ساز کاری کنید و آنها را بخود کلامه بران سازید تا در آن موقع که انشاء الله این مرد کثیف بدرفتاری عاطف حیوان صفت که میگوید تا زنده ام همینطور خواهم بود عرض را به شما و بچه ها بدهد بچه های خوب و مهربان و دلسوزی داشته باشید .

**اراک آقای فرزاد فخریمی.** - بنظر نمی رسد که تاکنون نامه می از شما رسیده و جواب داده نشده باشد .

**تهران آقای مهدی مجلسی.** شما باصطلاح دلنازک و شدید التاثر هستید و این عیبی نیست مهملا ضری ندارد که بتدریج خود را با تمرین و تاقین به خویشتن داری عادت دهید و یقین داشته باشید که علاج اینگونه چیزها در وجود آدمی فقط بدست خود اوست . شرکت شما در امتحانات سال سوم متوسطه جزو داوطلبان متفرقه مانمی ندارد .

**زاهدان آقای احمد وحدت.** اشعه مجهول و اشعه ماوراء بنفش از تجربه نور بوساطت علمی بدست می آید و ده سال است که در امور طبی و معالجه بعضی امراض عضوی مورد استفاده قرار میگیرد . برای یک جوان هیجده و زده ساله بهترین ورزشها دویدن و شنا و کوه پیما و در ایام عادی هر روز صبح ورزش های سوئدی و یاورزشهای با اسباب سبک است .

**ساری آقای بیروس نوائی.** متأسفانه از حدوده من خارج است و در مسائل طبی شوم و اگر فرضاً طبیب هم میبود هرگز بخود اجازه نیدام بوسیله نامه برای یک مریض نادیده دارومی تجویز کنم . ولی از اینکه شما بهش دارو هارا نام برده و تصریح کرده اید که مرکز را پر خوردن آنها ترجیح میدید معلوم میشود که دستور طبیب را جدی بکار نمی بندید اگر میخواهید معالجه شوید بطیب حاذق مراجعه کنید و دستور او را مو ببو و بدون چون و چرادر در هر مدت که لازم است اجرا کنید زیرا مرضی که بیست و دو سال است سابقه دارد مسلماً بایک هفته دو هفته معالجه رفع نمیشود . بقیه در صفحه ۱۵

**تهران آقای ج فریور.** امیدواریم فرهنگ ما وضع خوبی پیدا کند و سد هایی که پیش پای جویندگان علم و دانش بسته شده است برداشته شود.

**قزوین آقای جواد صادقی.** چشم شما احتیاج به عینک دارد ، عینکی که به تشخیص پزشک انتخاب شود و اگر در قریه شما چنین چشم پزشکی نیست موضوع آقدر ارزش و اهمیت دارد که به قزوین یا تهران بیایید و نزد چشم پزشک بروید .

**آقای ناصر . خ.** شما اگر هم صلاح نیدانید که صریح و آشکار باشد سر بسته یا بطور غیر مستقیم شوهر خواهرتان را از روشی که خواهرتان پیش گرفته است آگاه سازید و بهتر آنست که قبل از افشاء موضوع نزد شوهر خواهرتان به بیخیانه خواهرتان را بخواهید و برای او آشکارا شرح دهید که همه چیز را میدانید و از سو رفتار او آگاهید و او اگر هوشیار و پشیمان نشود و برای حفظ آبروی خانواده دست از کجروی خود بر ندارد بشوهرش خواهید گفت .

**بندر هوشور آقای سهراب قربانی.** خیال مزاجت با یک دختر هشت نه ساله را کاملاً از سر بیرون کنید . این کار گذشته از آنکه بوجب قانون جرم است و مجازات دارد از نظر زندگی نیز بسیار نا پسند و ابلهانه و مایه زحمت و عذاب و بدبختی برای مرد و طرف است . اگر میخواهید زن بگیریید همان دختر شانزده ساله را که همیشه فقط نداشتهن سواد است بگیریید و گرنه صبر کنید تا دختر هه هشت ساله تان شانزده ساله شود .

**آقای نیکروز امیر . هوس.** رفتن بارو یا آمریکا را برای تحصیل از سنین کودکی ، هم شما از سر بدر کنید هم پدرتان هم دو خواهر کوچولوی شما و مادر شما که فکر کرده اند با شما چهار نفر شوند و به آلمان یا آمریکا بروند . البته در آن گونه ممالک هر گونه مدرسه هست ولی شرطش آنست که محصل خارجی پول فراوان داشته باشد تا بتواند در مدرسه های حسابی وارد شود حالا اگر پدر شما پول فراوان دارد و میتواند برای شما چهار نفر اقلا برای آلمان ماهی شش هفت هزار تومان بفرستد و اسکان هم ندارد که این هوس بیحاصل دست از سر شما همه بردارد بسم الله ا

**کرمان آقای حبیب الله ز.** خیلی بد کردید که در نتیجه یکسال رفوزه شدن مدرسه را ترک گفتید ، باین ترتیب بخود بقدر یکسال دیگر ضرر زدید . سال دیگر حتماً بد مدرسه بروید و جدی تر درس بخوانید و تا سال نو نرسیده دنباله دوسر خود را در آموزشگاههای شبانه بگیریید شاید بتوانید عه افتادگی خود را جبران کنید .

**کرمان دوشیز داریدخت نفیسی.** این حرفها «شعر» یا باصطلاح جدید : «ادبیات» است وقت و عمرتان را به حرفهایی از قبیل «دل بل راه دارد» و «در یک دل دو محبت جا نمیگیرد» تلف نکنید و حواستان را هم جای اینکه متوجه فلان خواننده کنید به کسب معلومات و هنر های بدهید که در زندگی آینده بکارتان آید .

**شیراز آقای محمد اسمعی -**

۱- اینشتین در آمریکا زندگی میکند و بسال ۱۸۲۹ متولد شده یعنی امروز هفتاد و چهار سال دارد . ۲- در تهران دو حدود صد روزنامه و مجله مرتب و نامرتب منتشر میشود و چون همه اینها مرتب نیست نمیتوان بدرستی گفت که چند روزنامه و چند مجله در هفته انتشار مییابند . اما ندانستیم که شما از کجا لذت «چریده» را برای مجلات هفتگی وضع کرده اید ؟

**بوشهر آقای ایرج ق. آنطور** که گفته شده است و گفته میشود موضوع اصل چهارم ترومن دادن کمک های اقتصادی و عمرانی به ممالک نیازمند برای تأمین بهبود حال مردم و جلوگیری از نفوذ کمونیسم و پیدایش جنگ است . اما حقیقت را خدا میداند .

**شهر کرد آقای محمد حسن رجائی.** - طبع و نشر بی عرضه و دیگر داستانهای تهران مصور بصورت کتاب از آغاز سال نو شروع خواهد شد .

**تهران آقای حسن محمدی.** نسخه های چاپ سوم کتاب معروف بینویان و یکتور هوگو تمام شده است بنا برین نمیتوانم شما و رفقای تان را که میخواهید این کتاب را که دیر تان سفارش کرده است تهیه کنید راهنمایی کنم که از کجا آنرا بخرید ولی نمیتوانم شما اطلاع دهم که دو نسخه از هر مطبوعاتی چاپ چهارم آنرا شروع کرده اند و در آینده از دیگری تمام خواهد شد .

**نفت شاه آقای نورالدین شاهمرادی.** - دانشکده شهر بانی مرتباً دایر خواهد بود . با گواهینامه شش ادبی در کنکور حقوق و ادبیات و زبان میتواند شرکت کنید .

**مشهد آقای میرهادی ربانی.** نامه شما به استاد نظام وفا تقدیم شد . شعرها و مقالاتی که از طرف خوانندگان واصل شوه در هیئت تحریریه مطرح میشود و فقط در صورتی چاپ میشود که مورد تصویب قرار گیرد و گرنه بایگانی میشود .

**کرمان آقای محمد تقی واعظی.** آری آقا مناسبانه آرایشگاه های مردانه که زنها در آن زیر دست مرد های گردن کلفت ژیکولو سرو صورت و ناخن دست و پای خود را اصلاح میکنند در تهران هست و با آنکه آرایشگاه هایی هم بتصدی زنان وجود دارد باز هم خانهای شیک و مدبرست و خود آرا تاز به دوران رسیده و لوس که همین کلمات برای مرفی کامل آنها از لحاظ مبادی اخلاقی هم کافی است اصلاح زیر دست این گردن کلفتها را ترجیح میدهند . بهر صورت حق با شماست آقا . از تمدن و تجدد نود و نه قدم در طریق ظواهر هوس آلود آن برداشته شده است تا یک قدم در طریق صلاح برداشته شده باشد .

**نفت شاه - منوچهر سکوت.** اینکه دور ماه می بینید ماهه است که در پیرامون هر چیز روشی وجود دارد و شب هایی که هوا صاف و هاری از مه است خوب دیده میشود . زلزله مولود چنین خوردگی و انقباض قسمت های درونی زمین بر اثر سرد شدن و خشک شدن مواد مذاب درون زمین و پیدا شدن جای خالی و فرورویختن قسمت های فوقانی آنست .

ایتالیانیدن سازدو

**S SANDOZ**

مسکن کلیه دروها  
مساج و دندان درد - سیاتیک - گریپ - سرماخوردگی

از چند دور بین جیبهای کدک دیدن کنید .

**دوربین کدک مدل C**

این مدل دارای جیب فلزی بادوام است و در قطعه کس ۶۴۹ میدو . در برنج برای تیره یا روشن با آن میتوان عکس برداری کرد . چون عکس برداری از این مدل خیلی آسان است مگر از شما سبستی از آن انتخاب میکنند . . .

**دوربین کدک مدل D**

این مدل دارای کده مشخصات مدل فوق است علاوه بر این یک ذره بین اضافی مخصوص تیره عکسهای نیم تنه نیز میباشد .

**دوربین کدک مدل E**

این مدل علاوه از مزایای فوق دارای مشخصات زیر است :

- ۱- ذره بین اضافی مخصوص عکسهای نیم تنه
- ۲- ذره بین مخصوص برای تشخیص اوان
- ۳- فلز مخصوص کس از فلز شدن مانع عکس برداری نمیشد
- ۴- تیره عکس از مایک نیز سیران با آن اضافه کرد
- ۵- ذره بین مخصوص عکس برداری هم تیران با آن نصب کرد

اجناس عکاسی کدک شهرت جهانی دارد

حب فولاد  
حب فولاد  
حب فولاد  
حب فولاد  
حب فولاد

بجای مساج استیک  
مدان منصفه بار  
توت کدک اصابت  
اعاده و بنده نیروی جوانی  
موجن توت بزرگ  
حب فولاد  
مرکز فروش کدک در تهران

This content downloaded from 88.166.170.219 on Fri, 12 Jan 2024 17:41:25 +00:00  
All use subject to https://about.jstor.org/terms



جوانان ایرانی هقیم عراق چه کنند؟

آقای حسین دهقان از کربلا نوشته اند در برخی از شهرستانهای عراق يك استان شش کلاسه و فقط در بغداد يك دبیرستان برای ایرانیان مقیم عراق هست و دیگر راهی برای ادامه تحصیلات این جوانان وجود ندارد زیرا در دبیرستانها و دانشگاههای عراق فقط در صورتی این جوانان پذیرفته میشوند که ترک تابعیت کنند و از تبعه عراق شوند. پس تکلیف این ایرانیان که میخواهند تابعیت وطن خود را از دست دهند چیست؟ تهران مصور این موضوع مدتهاست مبتلا به جوانان ایرانی مقیم عراق است و معلوم نیست چرا اقدامی برای حل آن نمیشود!

چرا امسال شهرداری بوظیفه خود عمل نمیکند

نامه می بامضاء عده می از اهالی خیابانهای حدود چهار راه حسن آباد رسیده است و طی آن امضاء کنندگان جدا پرسیده اند که چرا امسال شهرداری بوظیفه خود عمل نمیکند و چرا دولت بطور کلی فروشنده گران خوار از میوه ها و سبزیجات را آزاد و خودسر گذاشته است و بارفروشان و عمده فروشان هر حقه که دلشان خواهد برای بالا بردن قیمت ها بکار می بندند و مردم را میدوشند؟ این چه حساب و چه بی حسابی و بی انصافی است که برتقال متوسط قابل خوردن دانه می پنج شش ریال باشد و هر روز قیمت هر کالا افزوده شود؟ مردم حاضر شدند که مشقات اقتصادی را تحمل کنند ولی دیگر حاضر نیستند برفع بر شدن جیب بک عمده بارفروش و مخمکر و از خدا بیخبر جان بدهند، تحمل هم اندازه می دارد؟ چرا دولت شهرداری را با اجرای وظایف خود در نظارت در نرخ ها و ادار نمی کند؟

چند نفر آکر و بات به زلزله زدگان کمک میکنند

آقایان منصور باقری غلامحسین بهادری، محمود رضایی که سابقه ممتد در عملیات بلاستیک و آکرو باتیک دارند حاضر شده اند در یکی از سالن های خبریه نمایش مائی دهند و پنجاه درصد پول فروش بلیت را به زلزله زدگان اختصاص دهند و از آقای نخست وزیر درخواست کرده اند که ادارات مربوط با ایشان تشریک مساعی کنند

صاحب ملک میگوید پروبداد گستری شکایت کن

آقایان اسامیل مرشاه و محمد حسین پور ساکن محله آباد نیم فرستکی مشهد از آقای رضا کدیور که از ملاکین خراسان است و نیز از منمدی املاک بهلوی در فریمان شکایت کرده اند که مدت مدیدی است حقوق آنها پرداخته نشده است و آقای کدیور به مباشر خود یعنی بهین آقای حسین پور گفته است برای وصول طلبت پروبداد گستری شکایت کن و شاکی دیگر هجده ماه است با فروش فرش و اجاف زندگی میکند.

فرهنگ و بهداشت در اینجا اسم بی مسمی است

نمایند ما در برازجان در گزارش خود پس از آنکه مجدداً از نواقص بهداشتی و بهداشتی محل صحبت کرده و بتشریح حال بیماران بینوایی که در کنج مساجد و پیرانه ها از نذاتن طیب و دواچان میدهند پرداخته است در باره فرهنگ این محل چنین نوشته است: این ناحیه که بیست و پنج هزار نفر جمعیت دارد فقط دارای سه دبستان پسرانه و یک دبستان دخترانه و یک دبیرستان است و توجهی به وضع فرهنگی آن نمیشود. مدارس و کلاسهای درس فاقد نظافت و بهداشت است و در هر اطاق پنجاه شاگرد در بدترین شرایط درس میخوانند و اغلب مردم بواسطه نبودن مدرسه و کلاس ناچارند بچه های خود را در مکتبخانه های قدیم بگذارند. اما توابع برازجان که قریب به شصت قریه است فقط شش دبستان در شش قریه دارد و دیگر قراء فاقد مدرسه و وسائل تحصیل است و عموم مردم انتظار دارند که توجه بیشتری به اوضاع بهداشتی و فرهنگی این سامان شود.

دوست شما

بقیه از صفحه ۱۴

تهران - دو شیز ۵۵ منیر ۵۵ مجتهدی اگر برادر شمام مثل خودتان و مثل دیگر خوانندگان تهران مصور عشق و علاقه به خواندن داستانهای این مجله دارد و در تمام هفته به فکر آنها میماند نه ملامتش کنید و نه تصور کنید که بدین وسیله از درس بساز میماند - خواندن کتاب و مجله برای يك محصول تفریح و سرگرمی خوب و مشروعی است.

آبادان - آقای محمد حسن حسامی - حالا که شمام مثل آقای صفوی مقیم کرمان قصد جهانگردی دارید و مایلید با ایشان همکاری کنید چون آدرس ایشان را در دسترس ندارم آدرس شمارا مینویسم که ایشان با شما مکاتبه کنند، آبادان - دبیرستان فرخی محمد صادق شیوخ العرب.

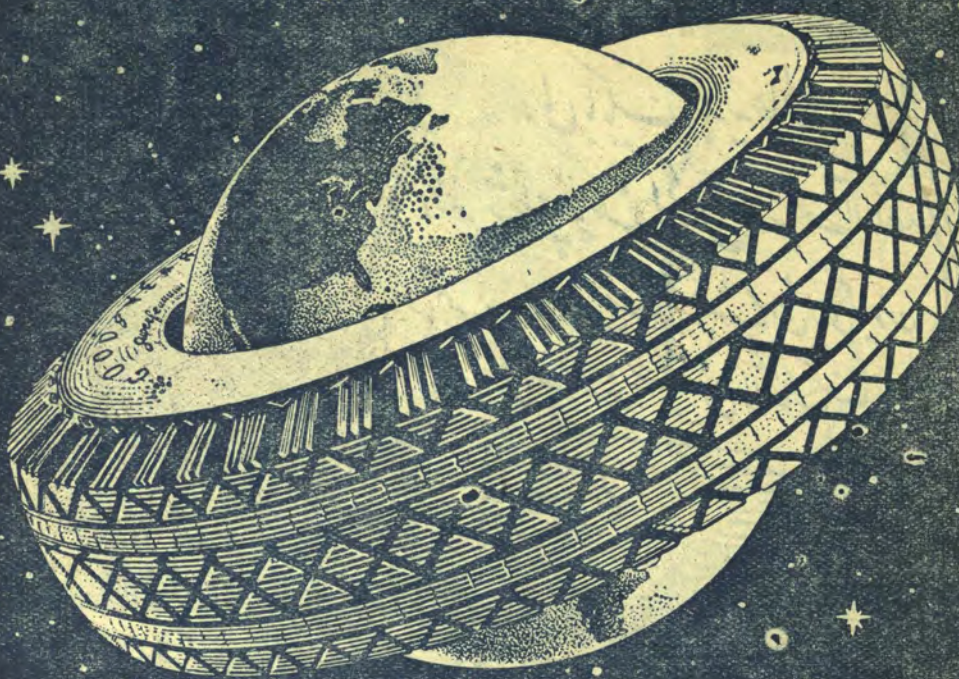
مسجد سلیمان - آقای ستار عشقی - قوانین و مقررات شرعی و عرفی و مربوط به مقدز ناشومی و امور مربوط به آن از زمان بیدایش بشر وجود نداشته و مثل همه قوانین دیگر بعدها که افراد بشری زیاد شده و اجتماعاتی تشکیل داده اند برای اینکه نظمی در کار اجتماع باشد بتدریج تدوین شده است و پیش از آن در دوران توحش مقرراتی برای زناشوی وجود نداشته است.

لبریز - آقای فتحعلی باسینی - گاهی خانتان را به ده بیرید، گاهی هم خودتان در شهر پیش او بیامید باینترتیب کار رعیتی وزارت خود را از دست ندهید و در بی کار های دولتی اصلاً نباشید و بیجهت برای پیدا کردن کار رشوه ندهید!

خلخال - آقای ح. آ. م. - ۱ - حسن نظر شما نسبت بقسستی از مندرجات تهران مصور مورد تشکر عموم کارمندان این مجله و تشکر مخصوص من است. ۲ - بین نویسندگان تهران مصور « انوشه » را خوب شناخته ام ولی در باره « حبیب » نظرتان صائب است.

۳ - انسان تا زنده است میتواند تحصیل کند و باید تحصیل کند و کسی که این شوق و علاقه را داشته باشد بدون مدرسه و معلم هم میتواند درس بخواند چنانکه هزاران کس این کار را کردند و موفق هم شدند. ۴ - کرة زمین قبل از پیدایش موجودات هوایی ناسازگار داشت که هیچ موجود نمیتوانست در آن زندگی کند. به بتدریج که در نقاطی از آن شرایط زیست بوجود آمد، موجودات جاندار روی آن پیدا شدند و تحول یافتند تا به انسان رسیدند.

تهران - آقای حسین جمالی - کشورهای پاکستان و هندوستان بعد از جنگ بین المللی اخیر استقلال خود را بدست آوردند پیش از آن هر دو بنام هندوستان زیر چکمه انگلیس بودند و در راه تحصیل آزادی تلاش و فداکاری میکردند تا موفق شدند.



گودیر - بهر کجا که بروید

GOOD YEAR



new Parker "51" pen

... THE GIFT OF LASTING USEFULNESS AND JOY!

با ابراهیم زوج قلم و مداد پارکر ۵۱ جدید بدوستان خود  
ضمیمت و دوستی خود را پایمان مسرور و قلوب ایشان پایدار سازید  
پارکر ۵۱ جدید



# صندوق پست

## صحبت بین خودمان

پس از تلفن، تنها وسیله ای که میتواند دو دل و دو دوست و دو عاشق و دو بالغمه دو نفر را بیکدیگر نزدیک کند، صندوق پست است! همین صندوق پست واسطه بزرگترین عبادتیهایی است که هر روز صدها جنایت، بوسيله آن انجام میشود و کسی خبر ندارد!

تربیت نظر یکی از روزهای این هفته، در خیابانیکه بیشتر اوقات ناظر اینگونه جریانات هستم، بمنظور انداختن نامه ای در صندوق پست میرفتم، موقع تعطیل مدارس بود، دختران و پسران میآمدند و میرفتند، بعضی از آنها از لای کتاب درس خود پاکتی بیرون آورده داخل صندوق میکردند، این کار باعجله زیادی انجام میشد، منم از یکطرف آنها را تماشا میکردم و از طرف دیگر باهنگ چند جوان زیگولو که آنجا ایستاده بودند و یکی از تصنیفهای رادیو را بلند بلند میخواندند و اشتباهات یکدیگر را میکفند گوش میدادم.

بالاخره تربیت صندوق رفتم که نامه را بداخل بیاندازم، چشم پاکتی افتاد که یکی از آن در آن عجله نویسنده از در صندوق بیرون مانده بود، با کنجکاری که داشتم فوراً پاکت را برداشتم و پاکت خود را انداختم، بخواه رقوم و پاکت و باز کردم، این است «مضمون آن نامه: کبیل عزیزم نامه سرپامحبت تورا خواندم، قلبم روشن شد، از نامی که برای نوشتن انتخاب کردم اظهار خوشوقتی کرده بودی، بجان خودت میدانی که من چه در این نامه دوست دارم، باور کن شده است فیلمی از کلارک گیبل در سینماها نمایش داده باشد و من آنرا ندیده باشم، من او واندام و قیافه و دلبری و پایش را... پس رسیدم، نام او همیشه بر لبم، و صحبت هایش همواره در قلبم بوده هست و من اگر بانو نر عشق میبازم، بدان که فقط برای اوست، چون میبینم آنچه در عکس او میدیدم در وجود او موجود است. مثل اینست که طنز و دلبری، اندام متناسب، کردار و گفتار، چشم و ابروی وی را خدا از او گرفته و ببقو داده است.

همیشه آرزو میکردم قسمت شود به هالیوود بروم و دست و پای او را ببوسم تا عشق مرا قبول کند، ولی آب در کوزه بود و ما تشنه لبان میکشیم یار در خانه بود و ما کرد جهان در تکاپو بودیم، هیچ نمیدانستم ممکن است در گوشه و کنار خیابان اسلامبول و لاله زار هم کلارک گیبل عزیز، با آن همه مشخصات وجود داشته باشد چرینده باینده است بالاخره آنچه آرزو داشتم رسیدم، آخ که تو هم مانند آن ستاره زبیا سنگدل بودی، تو هم آنقدر دلبری کردی تا مرا بدام خود گرفتار کردی.

گیبل عزیزم، تو هم لاف میزنی کرده نام مرا «جینفر جونس» کناره ای و مرا باین ستاره بزرگ هالیوود شبیه کرده ای، از لطف تو شادم و امیدوارم با اندازه او برای توارزش داشته باشم.

باری کبیل عزیز دیروز از ساعت ۱۱ مدرسه را تعطیل کردم و تا نیم ساعت بعد از ظهر در خیابان نادری منتظر تو بودم، میخواستم حرفهای خود را برای تو بگویم، ولی نمیدانم کجا سرگرم شیطنت بودی، کاغذ پرپر روز تورا صبح دیروز از لوازم التحریر فروشی گرفتم، مدتی هم سرگرم گذاشت، گفت و بگو انشاء الله امروز خبر خوش است، ولی متأسفانه باز هم بوعده گذرانده بودی.

عزیزم همانطور که مکرر بتو گفتم و نوشتم آمدن پدر و مادر تو برای خواستگاری هیچ اشکالی ندارد، چون مادرم نااندازه ای از قضایا مستحضر شده و آنچه را که نباید بداند دانسته است و مایل است هر چه زود تر اینکار تمام شود تا بعداً سر و صدائی بلند نشود.

پدرم بیچاره باینند تریاک و عرق است و بکار خود مشغول میباشد، این یکی دو ماهه زیاد صحبت عروسی من شده است، پدرم عقیده دارد من بعد از کلاس نهم دوره ادبی را تمام کنم، ولی مادرم مخالف است، میگردد بالاخره دختر باید هوهر کند، آنهم در این سال وزمانه تحصیلی بچه دردمی خورد، مگر آنها که لیسایسه و دبیرانه شدند جز شوهر داری و وصله و پینه، بچه داری و آشپزی چه کردند، دیلم بچه دردمی خورد... پدرم کاملاً تسلیم مادرم است و زیاد هم از او میترسد، اگر یک روز مخالف عقیده او رفتار کند عرق و تریاک او تعطیل میشود. موافقت پدرم با عروسی ماقط با دو سه سیر تریاک انجام میشود.

گیبل عزیزم، دیگر معطل چه هستی؟ آن وعده و وعده هایت امیدوارم و میدانم که بقول خود وفا اخلاقی و وجدانی هر چه زودتر باید انجام شود، از طرف پدرم و مادرم نگران منم و بهد خود وفا کن، بجان تو شیی نیست که سر راحت بر بستر بگذارم، هر دقیقه که فکر زندگی خود را میکنم ناراحت میشوم، مادرم هر روز باطابق من میاید و میبیرد خبری شد یانه، نمیدانم باو چه جواب بدهم...؟

دیروز میگفت اگر تا این هفته برای خواستگاری بیائید خودش بدیدن شما خواهد آمد که مذاکره کند.

عزیزم، من همانطور که بارها گفته ام بقولها و وعده هایت امیدوارم و میدانم که بقول خود وفا خواهی کرد، باز هم میگوم هر گونه اشکالی که در کار تو باشد من و مادرم مترع خواهیم کرد، این هفته منتظر نامه تو و وعده ملاقات هستم. قربانت...

خواننده عزیز ملاحظه فرمودید، این است نمونه يك نامه از صد ها نامه که هر روز صبح و ظهر و عصر صندوق های پست ریخته میشود، خوب بمندرجات این نامه ها که تقریباً همه شبیه بهم است توجه کنید، به بینید فساد در بین جوانان ما تا چه حد و زوال بدبختی تا کجاست! هفته آینده در باره يك مکالمه تلفن با خوانندگان عزیز صحبت خواهیم کرد.

**(بقیه) دل میخواهد، دل خودش میخواهد!!**

چنگی بدلتی نردند؛ کراوات سمرانهایی از بیرون خرید؛ کت و شلوار تو قهوه ای را که تازه دوخته بودی؛ کفش جیر سوقات فرنگ را که تا حال يك قدم هم با آن راه نرفته بود؛ از چمدان بیرون کشید و خلاصه خود را از سر لایا؛ شسته و رفته و اتو کشیده از کادر آورده وقتی جلوی آینه ایستاد؛ احساس کرد که خودش هم بخودش گویی میلی یافته است؛ خوشبختانه آن روز خانم از صبح منزل مادرش رفته بود و کسی در خانه مزاحم «بلبل صفت» نبود که او را با سناطاق بگیرد «چرا اینقدر بخودت ور میروی؛ برای کی اینقدر خودت را خوشگل می کنی» و بلبل صفت در دل می گفت: «وقتی خدا با امری موافق است، همه اسباب کار را فراهم می کند» درست عقر به روی ساعت ۵ بعد از ظهر بود؛ که در خانه مریم خانم صدا کرد؛ مریم خودش در را باز کرد.

بلبل صفت آهسته پرسید: «آمده است؟»

بله؛ لوی همین اطاق دست راستی است؛ برو تا هر وقت دل می خواهد خوش باش؛ هیچکس هم مزاحمتان نخواهد بود بلبل صفت در حالیکه قلبش بشدت میزد؛ بطرف اطاق رفت و هنوز مریم در رانسته بود که صدای جیفی از خانم و متعاقب آن فریادی از «بلبل صفت» شنید و وقتی وارد اطاق شد دید؛ يك طرفی آقا از حال رفته و يك طرف خانم غشی کرده است... آخر خانمی که مریم باب سلیقه «بلبل صفت» پیدا کرده بود «افسانه» بود.

ریتا هیورت با لیو و مراجعت کرد  
 «ولی بابت هدیه عالی»  
 انتم شامپو بلنداکس «ساخت آلمان»  
 شامپو بیرونی از این ستاره محبوبه ای بیایی کیسوان  
 خود شامپو بلنداکس را انتخاب کنید.

Blendax Shampoo

ناینده انحصاری در ایران: شرکت لاجوردی تلفن ۲۴۲۷۱

شامپو بیرونی از این ستاره محبوبه ای بیایی کیسوان  
 خود شامپو بلنداکس را انتخاب کنید.

راحت شامپو  
 زودتر رسیدن  
 آه! آه!

وقتی در دمای شدید شما ناراحت نماید فوراً شامپو الکوئسن بکار ببرید شامپو الکوئسن در آن نفس خنک در دماست و دل سار دارد و ای سکن در آن موقتی نیست. در محل در دما در در بدن را بخود جذب نماید. اگر مبتلا به سیاتیک یا روماتیسم یا تورم سینما بنشینید اگر کشانه با کرمش در دیند فراموش نکنید که شامپو الکوئسن یکانه درمان شماست

شامپو الکوئسن

رنگهای ترکیبی میانی  
 رنگهای میانی نیتروسلولوزی  
 برای رنگ کردن موتور

رنگهای ورنی مخصوص برای مصارف صنعتی  
 TEMPERIT  
 رنگ مخلوط و چسبانک

آلورِد  
 ALU-RED  
 مواد رنگی فاسد شدنی از جنس مخصوص

مرکب چاپ  
 برای چاپ ادفت - چاپ سنگی - چاپ آبرشی

رنگهای پودر و مواد رنگین  
 برای ساخت ورنی و انواع لکاب و رنگ بنانی  
 رنگ روغن - مرکب چاپ رنگ کردن سطح داخلی و خارجی دیوار.

رنگ و رنگ میانی  
 برای پوشش سطح داخلی و خارجی  
 رنگهای روغنی

Chemol

Chemolimpex

صادرکننده:

کمیانی تجارتي مجارستان برای روغنهای معدنی و مواد شیمیایی  
 Budapest 62, P. O. B. 248 Hungary



# مجله زنیهائی

## کت و دامن



امسال رنگ لباسهای آخرین مد دودی و بنفش است، این کت و دامن هم با یقه کوچک و چهار تکه خود آخرین مد است، شما هم میتوانید از این فورم لباس شیک و زیبایی برای خود بدوزید

## مدل پیراهن



باین مدل خوب توجه کنید، پیراهن ساده ایست از مخمل مشکی، یک کت کشاد با آستر سفید و یک بلوز سفید. شما میتوانید یکمرتبه کت و پیراهن را با هم بدوزید و با کمربندی که روی کت می بندید صاحب کت و دامن زیبایی بشوید، اگر شما را برای چای عصر دعوت کردند، بلوز سفیدی زیر پیراهن بدوزید و با پایون سفید و یا کمربند نقره می آنرا آرایش دهید. اما اگر خواستید مهمانی رسمی تری بروید، فقط پیراهن تنها را بدوزید و با گل یا گردن بند، یا کمربندی آنرا زینت کنید در اینصورت خواهید دید که یک دست لباس دوخته اید و حال آنکه دارای سادست لباس زیبا هستید.

## دوشیزه پرمش بازان و دوشیزگان

دوشیزه ح. م. د از قصر شیرین معمولاً برای رفع لکهای صورت، کرم هایکه دارای کافور باشد مورد استعمال قرار می گیرند. آیا شما امتحان کرده اید؟ اگر امتحان کرده و نتیجه نگرفته اید بد نیست از آب لیو ترش استفاده کنید.

## دوشیزه زرین مالک

مهمانی کاگل را، مهمانی های عصر و سرشب میگویند که بجای چای، شربت یا مغلوطی از مشروبات الکلی و غیر الکلی میآورند در این مهمانیها معمولاً لباسهای ابریشمی کوتاه پیوشندر کلاه بر میگذارند لباس تقریباً همان لباس جای است. مقصود از تریکو، لباس ژاکت و غیره از ژرسه پشمی نیست، مقصود جنس بافتنی است.

## دوشیزه د. الف. م. از کرمانشاه

طبییب دندانها را بزرگ کنید. با این نشانیها ممکن است کلیم بدن شما کم شده باشد. البته اگر آنها را بکشید دیگر بیرون نخواهد آمد ولی میتواند آنها را ممالجه کنید مایوس نباشید و قصه هم نخورید بجای آن تقویت کنید و شیر زیاد بنوشید. پیر و تخم مرغ را هم فراموش نکنید.

## دوشیزه شهلام - از لاهیجان

از این مدل ساده پشمی این هفته برای لباس شال نازکی که میخواهید بدوزید استفاده کنید.



این لباس را میتوان از شیون های وطنی انتخاب کرد یا از ارگانزا برای شب نشینی و جای - دوخت آستین های آن پی از سرشانه باین می باشد دامن آن کشاد چند داراست و زیر پوش آن بدون دکاب از رنگهای خنثی، سیاه و دودی آبرامیتوانید بدوزید



لباس راه راه دوتیکه برای بانو جمیله س از اصفهان - امسال کت و بانو ها و ژله های راسته مد شده شما پارچه راه راه خودتان را میتوانید بدین فرم بدوزید مخصوصاً که میل دارید کمی اسپرت باشد. پشت آن ساده است



این لباس پشمی ساده که پشت آن نیز ساده میباشد یعنی مانند جلو آنست سیاه و فقط جیب ندارد از رنگ زرد انتخاب شده آبرامیتوانید بادستکش و کمربند سیاه بدوزید و اگر خانم تیزی باشید آنرا از رنگ سفید هم میتوانید انتخاب کنید و بجای دستکش و کمربند سیاه دستکش و کمربند زرد قناری بدوزید.

بانو ف. ط. از طهران خیلی میل دارند لباس دورنگی از چهار خانه و ساده بدوزند اندامشان هم اریک و بلند است این مدل برای ایشان طرح شده قسمتی از بالاتنه بشکل جیب تا روی دامن ادامه میابد بر خلاف انتظار شما که تصور میکنید این لباس دو تیکه است یعنی با بولیرو پوشیده شده یک تیکه میباشد یعنی شکل بولیرو بروی آن دوخته شده پشت آن نیز ساده میباشد و قسمتی از جیب پشت نیز نمایان است و پارچه چهار خانه در قسمت کمربند است ادامه میابد.

## صدا داد و ترا فراموش

با کرمین بدم یک دست لباس مروارید - امان یکت پیراهن زنانه



جنرال مد

جنرال مد - لاله زار - کوچه برلین

تلفن ۳۲۶۹۳

## داروی مؤثر ضد سستی و چاقی

دکسدرین DEXEDERINE داروخانه ری

**رادیاکس**

بخرید و با هر قطره دنیا که میخواهید مربوط شوید نمایندگی انحصاری: الکتر و آفتاب اول لاله زار تلفن ۳۵۰۷۱

پس از سالها سردردان رادیاکس را انتخاب کردم زیرا به من هر روز رادیاکس را میبخش است

برای نمایندگی در شهرستانها با رادیاکس پخش همکاری کنید

## کارت تبریک عید

کارت اسم - کارت دعوت عروسی

همه جا که مراجعه کنید بهتر از ما و از ما این شرکت کارت می تواند خریداری کنید سفارشات با فاصله ۲۴ ساعت چاپ شده تحویل میشود تا عید نرسیده احتیاجات خود را تامین کنید که در ایام دید خیلی کارتهای مانا جور خواهد شد علاوه بر سفارشات زیاد چاپ آنها نفیس نخواهد بود ضمناً متذکر میشود که این شرکت در هیچیک از خیابانهای تهران شعبه ندارد مستقیماً بچهار راه لاله زار اسلامبول (برادران کاناکی) مراجعه فرمائید. تلفن ۳۶۳۳۳

## علاج واقعی سرفه

زمن بزمه و کیس را برای ناراحتی های گوی سرفه کننده با هر کس که از سرفه و کیس کار رفته سرفه شما سبب شود. قرص و کیس گوی راحت در دکان ضد عفونی میباشد. بین هر دو کس بسته بنده نمائید.

**VICKS MEDICATED COUGH DROPS**

علاج واقعی ناراحتی گلو



# میخواستند گیسوانش را بدم الاغ ببندند و باخت و خواری در کوچه و بازار ده بگردانند

این مرد میخواست زنش را مسموم کند ولی ناگهان خود مسموم شد  
وقتی لاشه سگ را معاینه کردند گفتند این حیوان نیز مسموم شده است  
شوهر بینوا التماس میکرد، و بهسرش میگفت ترا بخدا مرا نجات بده

## نقشه پیر زن

علی جان روزی که با هزار امید و آرزو بخواستگاری «رقبه» رفت و او را از پدرش خواستگاری کرده گزینیتوانست تصور کند که بزودی از این زن سیر خواهد شد و دل زبیا پستهش یاد یاری دیگر خواهد کرد. او چون علاقه زیادی به رقیه داشت هر چه پدر او گفت قبول کرد و سرانجام مجلس عروسی آنها ترتیب داده شد. بعد از پیرزن شوهر مرده ای بنام «باجی» که خانه نسبتاً آبرومندی داشت تقاضا کرد که اطای در اختیار او بگذارند و باجی نیز خواهش او را پذیرفت و اطای به او داد. باجی وقتی شوهرش مرد دختر زیبایی برای او بیادگار گذاشت که در «بندرچر» مشهور به دلربایی بود.

با وجودیکه بتول دختر باجی چندین خواستگار سبج و پرو با قرص داشته معینا او هیچکس را بهتراز علی جان برای دامادی خود سراغ نداشت، موقیمکه علیجان با رقیه عروسی کرد با آنکه ابتدا پیر زن خشکین و مأیوس شد، ولی باز دست از تلاش برداشت، تصمیم گرفت بهر نحوی شده دخترش را به او بدهد، مدتی از این ماجرا گذشت، باجی تا آنجا که میتوانست در مواقع مناسب موضوع را با علیجان بیان میکشید و او را تشویق میکرد که زنش رقیه را طلاق گوید و با دختر او بتول ازدواج کند.

او میگفت علی جان اگر حاضر باین کار هوی مطمئن باش که کلیه دارایی و ثروت شوهرم را در اختیار تو خواهم گذاشت علی جان اوائل در مقابل اصرار پیر زن مقاومت میکرد و میگفت من چطور میتوانم زن چند ماهه خود را که هیچ بدی از او ندیده ام از دست بدم. اگر اینکار را بکنم مردم به من چه خواهند گفت؟

باجی ابدأ گوشش باین حرفها بدهکار نبود و مرتب لقمه خود را دنبال میکرد تا اینکه یک روز در خلال یک فرصت مناسب او را باطای خود دعوت کرد و گفت من همه فکرهای خود را کرده ام و حتی با هر زحمتی

بود توانستم دخترم بتول را راضی کنم که با «هوس» بسازد وزن تو شود، حالا تو خودت هر کاری که میخواهی بکن.

## نقشه قتل

علی جان دیگر نتوانست مقاومت کند، او چون بی اندازه از بتول خوشش میامد با کمال میل قبول کرد، و قول داد موضوع را با رقیه در میان گذارد و رضایت او را جلب کند، ولی زن بینوا موقیمکه این حرف را از شوهرش شنید چنان از جا در رفت که آنچه برایش آمدنثار شوهرش کرد و گفت اگر من میدانستم که تو اینقدر بیشرم هستی هرگز نتوانم نیشدم و آنقدر نسبت به ازدواج اتو ابراز علاقه نمیکردم. علیجان ابتدا با زبان نرم و چرب خود سعی کرد شاید بتواند رقیه را حاضر کند ولی او نه فقط حاضر به شنیدن گفته های او نبود، بلکه میگفت اگر یک بار دیگر چنین حرفی را بمن بزنی خودم را می کشم. وقتی علیجان دید که اینطور نمیتواند رقیه را راضی کند از در تهدید داخل شد و گفت اگر میخواهی اینطور بمن زندگی کنی که هیچ و کره اولین کاری که میکنم تو را طلاق میدهم و بتول را میکوم، این بگفت و از در طلاق بیرون رفت، بعضی آنکه قدم به خارج نهاد باجی را دید که از پشت در طلاق آنها فرار کرد و باطای خودش رفت. علیجان فوراً نزد او رفت و گفت لابد شنیدی که چه بمن گذاشت پس حالا هر کاری که صلاح میدانی بگو تا من بکنم. باجی که قبل تصمیم خود را گرفته بود گفت دیشب ساعت دو بعد از نصف شب که همه خوابیده اند بیاطلاق ما تا برایت بگویم که چه باید بکنی. سر ساعت معهود باجی و علیجان رو بروی هم نشسته بودند و باهم صحبت میکردند، باجی نقشه ای را که طرح کرده بود برای اطلاع علیجان بیان کرد و گفت حالا که رقیه به پیچ و پاره حاضر نیست تو روی او زن بگیری، پس باید طلاق داد و اصلاح بدی، ولی میگوئی طلاق دادن او اصلاح نیست بسیار خوب، پس باید بهر نحوی شده او را بکشی و خودت را راحت کنی؟ البته برای اینکه کسی نفهمد مقداری مرگ موش

پیدا کن و دیگر کارها بمن علی جان اول میخواست این دستور باجی را اجابت کند ولی بالاخره راضی شد و یک روز موقیمکه در باغهای اطراف میکشید مقداری «پیه» پیدا کرد و پس از اینکه آنرا نجاشه کرد فریادی از خوشحالی کشید زیرا پیه آلوده به سمی بود که صاحب باغ برای از بین بردن شغال در باغ خود گذاشته بود. علیجان با خوشحالی پیه زهر آلود را بخانه برد و بدست باجی داد.

## مرگ علیجان!

سه روز بعد یکی از همسایگان باجی با اداره شهر بانی رفت و اظهار داشت: در همسایگی ما مردی بنام علیجان دیشب فوت کرده است، وقتی من جنازه او را دیدم مشکوک شدم و با خود گفتم نکنه او را کشته باشند، این بود که آمدم جریان را با اطلاع شما برسانم.



بلافاصله چند مأمور با اتفاق پزشک بهداری بمنزل علی جان رفتند، پزشک پس از معاینه جسد اظهار داشت که مرگ طبیعی نیست و جسد باید برای معاینه دقیق تری به بهداری حمل شود. سرانجام عصر همان روز نتیجه نظر پزشک شهر بانی رسید و معلوم شد که علی جان را مسموم کرده اند. رقیه از وقتی که شوهرش مرده بود بیپوش بود، بهین جهت مأمورین ابتدا تحقیقات خود را از «باجی» آغاز کردند وی گفت صبح دیروز رقیه نزد من آمد و گفت یکی دو هفته است که در اطاقان موش پیدا شده قدری مرگ موش موش بمن بدهید من مقداری مرگ موش داشتم و آنرا بر رقیه دادم، ظاهراً رقیه هم دیشب زهر را در غذای شوهرش ریخته، زیرا سگ بز که ماهم که از غذای آنها خورده مرده است و حاضر لاشه او را بشا نشان دهم. باجی این بگفت و با مأمورین به خرابه ای که در نزدیکی منزل آنها بود رفت و در آنجا لاشه سگ بز را به آنها نشان داد، مأمورین لاشه سگ را نزد پزشکی که جسد علیجان را معاینه کرده بود بردند و او پس از اینکه لاشه سگ را مورد معاینه قرار داد اظهار داشت سمی که به سگ داده شده با سمی که به وسیله آن علی جان مسموم شده یکی است بدین طریق پس از آنکه دلایلی بر مجرمیت رقیه بدست آمد، پزشک مشغول معالجه او شد، سر انجام پس از چند ساعت توانست رقیه را بحال بیاورد.

رقبه وقتی چشش را گشود و خود را در میان مأمورین دید فریاد جگر خراشی کشید و دو باره بیپوش شد. پزشک دو باره او را بهوش آورده و مدتی او را دلداری دادند دو روز رقیه تحت معالجه بود تا اینکه حالش قدری بهتر شد و مأمورین او را با خود بشهر بانی بردند و تحقیقات آغاز شد. رقیه چون شنید که او را قاتل

شوهرش علیجان میدانند چنان خشکین شد که مانند پیری ماده به مأمورین حمله کرد و گفت شوهرم را کشته اند و شمارا قاتل معرفی میکنند! ولی مأمورین بدون توجه بگفته های او بازجویی خود را ادامه دادند و گفتند اگر بخواهی بیش از این خودت را بکوچه علی چپ بزنی کیسویت را بدم الاغ مینویسم و در کوچه و بازار میکردانیم. بیچاره رقیه هر قدر گریه کرد تا شاید مأمورین دست از سر او بردارند میسر نشد، ناچار گفت پس حالا که اینطور است بگذارید من موضوع را برای شما بگویم، شوهرم میخواست مرا طلاق گوید و بتول دختر باجی را برای خود بگیرد، من که حاضر نبودم از شوهرم طلاق بگیرم با خودم فکر کردم بهترین راه این است که شوهرم را از میان بردارم، برای اینکار آسان ترین طریقه را «زهر» تشخیص دادم و چون میدانستم شوهرم علیجان هم با بتانی آن پیر سگ «باجی» برای اینکه مرا از نظر شوهرم بیاندازد مشغول تلاش است، تصمیم گرفتم هر چه زودتر عمل را خاتمه دهم، لذا نزد باجی رفتم و بعنوان اینکه اطاقان موش داره از او دوا گرفتم و شب موقیمکه مشغول پختن چلو بودم سم را در آن ریختم و مقداری جدا گانه برای خودم برداشتم موقیمکه شام را کشیدم آوردم بسر سفره، شوهرم چون خیلی گرسنه بود با اشتها مشغول خوردن شد، من هم برای اینکه

بقیه آنچه که بنای سعادت زنان فقیرانه و با در آمدی مختصر خوش و خوشبخت زندگی میکنند، و بر عکس نروتمندانی هستند که با داشتن فرزندان و سایر راحت و ثروت بیکران، حتی یک لحظه هم روی خوشی و سعادت را نمی بینند نکته قابل توجه دیگر وقت و محیط دعوا است، بعضی از زن و شوهرها بعضی اینکه ناراحتی کوچکی با آنها روی آورد چنان اختیار و صبر را از دست میدهند که بعضی اینکه چشمانشان به همسرشان افتاد بدون در نظر گرفتن محل و موقعیت، فریاد کشان آنچه بزبان آنها میگویند و شاید گردنشان بطرف برسد، لباس او را نیز بر تنش قطعه قطعه کنند اینگونه زن و شوهر ها، برای دعوای خود خیابان، کوچه، میهمانی حضور دوست و دشمن و بچه و بزرگه را ندیده میگیرند، و تعجب اینجاست که وقتی کارشان تمام شود آنها از آسیاب افتاد تازه بحال طبیعی باز میگردند و از کرده خود پشیمان میشوند. ما برای یادآوری و راهنمایی زنان و شوهران پیر و جوان، نکاتی را با آنها گوشزد می کنیم و امیدواریم که هرگز آنها را فراموش نکنند و نه تنها خود پیر و آن باشند، بلکه دیگران را نیز یادار بانجام و پیروی از آنها نمایند:

- ۱- سعی کنید حتی الامکان از بروز اختلاف بین خود و همسران جلوگیری کنید، گناه دیگران را بیای همسران ننویسید، چوبی را که باید به سردشمن زنید بعلت ترس از او، و یا دسترس نداشتن به

## بالاخره سم کار خود را کرد و علیجان را از پای در آورد

سوء ظنی برای او ایجاد نشود از غذای جدا گانه خوردم، شوهرم ده بیست لقمه که خورد تازه نهمید جلوی او تلخ است، گفت چرا امشب غذا تلخ است...؟ گفتم لابد ته دیگه قرمز بوده، ولی او که نسبت بمن سوء ظن داشت قبول نکرد و از جا برخاست و سگ با میان خانه را صدا کرد و چند لقمه از چلو با خودش خود بسکته داد حیوان زبان بسته پس از اینکه غذا را بلعید مدتی خیره در چشم من و شوهرم نگریست، سپس چرخش خورد و آهسته بروی زمین افتاد. نیساعت بعد حیوان بیچاره جان داد، در اینوقت شوهرم دیگر قادر بر حرکت نبود و من توانستم با کمال راحتی آنچه دلم میخواست باو بگویم و بوی گوشزد کنم که عمل بد نتیجه اش این است، شوهرم که دید مرگش نزدیک است التماس کرد و ازمن کمک خواست، گفتم قسم میخورم که دیگر چه توبه زن دیگری نگاه نکنم، این حرف را که شنیدم ناگهان محبت نسبت باو بجوش آمد و بدنبال شیر رفتم، ولی بدبختانه موقمی شیر را آوردم که شوهرم جان سپرده بود، من که از عمل خود پشیمان شده بودم در همان لحظه بیپوش شدم و دیگر نمیدانم چه شد.

هم اکنون پرونده رقیه بداد گاه جنائی تهران ارسال شده است تا پس از اتمام متهم بنهران داد گاه در باره او تصمیم بگیرد «اسد»

او بر سر همسران زنید.  
۲- اگر هم خدای نخواست کاسه صبرتان لبریز شدو خواستید دعوائی براه اندازید، محل بی سرو صدائی را برای این کار انتخاب کنید، این محل باید آجائی باشد که فقط خودتان باشید و همسرتان.  
۳- سعی کنید در دلهای خود و شوهرتان را که مربوط بیکدیگر است برای دیگران نقل نکنید، زیرا نزدیکی و دشمنان دوست نمای شما ممکن است از نگرانی و ناراحتی هایتان سوء استفاده کنند.  
۴- در دعوای خود، دیگران را شریک نسازید، اگر خودتان به همسرتان تندی میکنید، کاری نکنید که خواهر یا برادر و دیگر اقوام نزدیک و دور شما هم به همسران تشدد نمایند، زیرا مسلماً کینه ای که از این حادثه در دل همسران بوجود میآید هرگز محو نخواهد شد.  
۵- پس از دعوا یا قبل از آن بسختی اطرافیان خود اعطاء نکنید زیرا بسیارند کسانی که از روی نفهمی پس از اینکه دعوی زن و شوهری تمام شد، خود را یکی از آنها نزدیک میکنند و برای خوش آیند آنها مطالب دروغی از قول دیگری میگویند و سپس عمل را نزد آن یکی هم تکرار میکنند و بدینوسیله آتش اختلاف و کینه را بیشتر دامن میزنند، دیگران مخصوصاً کلفت و نوکر هم مرتکب این قبیل خود شیرینیها و فضولها میشوند، زن و شوهر هر هوشیار آنهایی هستند که مواظب این نکات باشند و در هر حال نفع و ضرر همسران را در نظر بگیرند، انتخاب هر یک از این دو راه بخیل خود شماست.



## در تماشای خانه تهران «احتکار شوهر»

اثر سامرست موآم

میز آنسن از گرمسیری - هنر پیشگان بتونیب ورود بصحنه:

بدری هورفر - سودابه - پر خیده - عباس مصدق - قد کچیان - مصفا - تقری - سونیا - حسین پور - بهشتی - مهری عقیلی  
شروع ساعت هفت و نیم - روزهای جمعه دو مرتبه: چهارشنبه و هفت و نیم بعد از ظهر  
کیشه تأثیر برای فروش پلیط همه روزه از صبح باز است





ادوکلن بنسوار معطر  
ربانید و قیاس است  
بستر از  
ادوکلن بنسوار معطر  
غیر ممکن است  
فقط  
بنسوار  
معطر  
یک  
پیک

شماره ۷۱۲۹ شماره ۸۱۱۱



**بهرستان عالی برش دوزندگی**  
**بهرشت**  
مدیریت بازرسی ملی عالی  
از پاریس  
نشانی:  
میدان فردوسی جنب خیابان ایرانشهر  
کوچه رفعت جبهه تلفن ۳۳۹۸۲

**آفت**

بقیه از صفحه ۱۳  
بهرت خام که از بیروزی سریع خود  
شاهمان بودس بطرف در اطای کرده و  
گفت : خانزاده خانم بیاتو .  
خانزاده بر آسناة در نمایان شد ، سلام  
گفت و آهسته واردان پیش آمد ،  
خانم بزرگ با آرم ترین صدائی که  
مکن بوداز گلوی چنین مو جودی بیرون آید  
گفت : خیلی خوب | عليك السلام بیاجلو .  
خانزاده خانم ، جلو آمد . پیش زانوی  
مادوش نشست ، خم شد نادت او را بوسد  
ولی در همان لحظه خانم بزرگ ناکهان  
فریاد مغوفی اذدل برکشید و خود را مثل  
آواری که غفلتا فرود بیوروی او انداخت  
و با صدائی رعده آسنا گفت :  
- پشواره افلاشه ! زد ، خوب بچنگت آوردم !  
خانزاده خانم فریادی وحشت آوزاز  
دل برکشید ، بهجت خانم سرا میسه شد ؛  
در مقابل این بیرون که بجان دخترش فغانه  
بود وضع کسر دایدا کرد که بشوادم غزالی  
را از چنگک ماده ببری برهاند . خانزاده  
خانم فریاد میکرد و دست و پا میزد ، خانم  
بزرگ میفرید و معلوم نبود با دخترش چه  
مکند ، بهجت خانم پیشرفت تکاری کند  
ولی وحشت زده بمقب جست ، دست های  
خود را بسر کوفت ، سراسیمه ، دوان دوان ،  
بابرهنه در حالی که چادرش بدنبالش بر زمین  
کشیده میشد بطرف در کوچه رفت .  
نام نام

**۳۰۰ خروار تریاک**

مهمترین موضوعی که بر سر تصویب  
این قانون اکنون مورد بحث و مذاکره  
و سؤال است اینستکه آیا دولت قادر به  
اجرای این قانون در شرایط کنونی هست یا  
خیر ؟ کسانی که با دیده بازرتری با رضاع  
مینگرند و گرفتاریها و مضیقه مالی دولت  
را در نظر میگیرند بان سؤال جواب منفی  
میدهند و میگویند ؛ تجربه تلخ تریاک سا  
نشان داده که با تشکیلات فعلی نمیشود چنین  
قوانین مقیدی را اجرا کرد ، و برای اذدل  
میگویند کشت تریاک با آنکه قهغن است  
مذکرت دولت مال گذشته در حدود ۱۰۰۰۰۰۰۰  
تریاک از زادین خریداری کرده و شاید  
پیش از هشتصد خروار نیز بطور قاچاق  
فروخته شد .

در سالهای قبل نیز همین وضع ادامه  
داشت و تریاک با ملای شدن باندول دولت  
باقیمت نسبتاً ارزانی در دسترس متادین  
تریاک قرار گرفت و هر روز در روزنامهها  
خواننده میشود . با آوردن کشف قاچاق فلان  
مقدار تریاک قاچاق کشف کردند ، و  
این کار نیز بقدری رایج است که بیکواز  
قاچاقچها بالباس افسری ، تریاک قاچاق  
حمل کرد ، و هنگامیکه او را دستگیر کردند  
خود را افسر ارتش معرفی کرد . این عده  
سپس اضافه می کنند با آنکه جاو گیری  
از کشت خشخاش بهرانب آسانتر و سهل  
تر از جلو گیری تهیه و شرب نوشابه های  
الکلی است بسا اینحال دولت تا کنون  
توانسته است در اجرای این قانون موفق  
و کامیاب گردد ، آؤوت چطور میتواند  
قانونی را که کشورهای متحده آمریکا  
و هندوستان از اجرای آن عاجز شدند اجرا  
کند ؟ .. ولی در مقابل روحانیون و  
علاقندان بتهدیب اخلاق عمومی میگویند :  
باتوجه بهضار این سم مهلك و با در نظر  
گرفتن این نکته که از نظر اجتماعی و اخلاقی  
ضرر نوشابه های الکلی بیش از منفعت آن  
است و تمام آدم کشی ها و جنایات از مشروبات  
الکلی سرچشمه میگردد ، باید بانام قوا  
برای مبارزه با آن کوشید .

**دولت چه میگوید ؟**

بطوریکه قبلا اشاره شد اجرای این  
قانون در حال حاضر برای دولت اشکالات  
فراوانی دارد که اهم آنها از دست دادن  
یک رقم عایدی بمبلغ چهل میلیون تومان  
و بیکار شدن کارگران وابسته بان مؤسسات  
است ، البته اشکالات دیگری از قبیل وضع  
انفلیت های مذهبی در برابر این قانون ،  
تهیه الکل صنعتی وطنی نیز هست که از  
نظر دولت در درجه دوم اهمیت قرار دارد  
ولی چیزی که موجب نازاحتی دولت است  
اینستکه در حال حاضر با کسر بودجه دولت  
از چه عملی خواهد توانست این رقم اجبران  
کند و یا چگونه خواهد توانست برای کارگرانی  
که با اجرای این قانون بیکار میشوند کار ایجاد  
کند . یک منبع مطلع وابسته بدولت اظهار  
داخت پیش بینی در آرمه برای دولت و جبران  
کسری این منابع بسیار مشکل است و برابر  
همین امر بود که دولت تقاضای شش ماهه ملت کرد  
تا در مدت شش ماه بتواند چاره ای برای اینکار  
ببیند . بک شکل دیگر که دولت بان مواجه  
است دستگاه کشف قاچاق و مبارزه با آن  
است ، زیرا اکنون با تصویب این قانون  
باید درباره دستگاهی که بوسیله آن از  
قاچاق نوشابه های الکلی جلوگیری بعمل  
آید تصمیم گرفته شود ، دستگاهی که تواند  
با قاچاق نوشابه های الکلی مبارزه کند باید  
خیلی مجهز باشد زیرا تهیه مشروبات الکلی  
بقدری ساده است که هر کس میتواند آنرا  
در خانه خود تهیه کند ، و اگر این دستگاه  
تواند وظایف خود را به نحو شایسته ای  
انجام دهد نوشابه های الکلی تهیه میشود  
و در بازارهای سیاه بطور مغفی فروخته  
میشود و آؤوت در این ماجرا تنها دولت  
از يك رقم قابل ملاحظه عایدی محروم  
میشود و نوشابه های الکلی با قیمت بسیار  
ارزانی فروخته میشود .

**۲۵ هزار نفر از راه**

بقیه از صفحه ۷

ممین اقدام تهیه شراب مینمایند و اغلب از  
نظر مأمورین دولت مغفی نگاه داشته شده شود  
با این وضع بطور تضحین گفته میشود  
که در حدود یکصد کارخانه شراب سازی در  
تهران و شهرستانها وجود دارد که اغلب متعلق  
با حوریها ، بودیها ، از ارمه ، زردشتی ها و قسمت  
مختصری هم متعلق بسلماناست . بهترین  
کارخانه های مشروب سازی که اکنون در ایران  
مشغول کار است آرگو ، رسومات ، جمشید ،  
مجیدیه ، شمس ، آلفا ، اپریال است .

**کارگران نوشابه سازی**

بنابر آنچه تحقیق شده میتوان گفت  
که در حدود دو هزار و پانصد نفر کارگر  
در کارخانه های شراب سازی مشغول کارند و  
تقریباً چهار هزار نفر نیز در مراکز  
تقطیر و آبجوسازی کار میکنند که مجموع  
آنان هشت هزار و پانصد نفر است .  
علاوه بر این تعداد ۶۰۰ دکان برای  
فروش نوشابه های سرسته ، ۲۵۰ کافه  
رستوران ، ۴۲۰ دکان اغذیه فروشی توأم  
با فروش نوشابه های الکلی ۱۵۰ مهمانخانه  
درجه دوم ، ۲۲ مهمانخانه درجه اول  
و ۸۵۰ دکان مشروب فروشی درجه سه  
( بیاله فروشی ) وجود دارد که در حال حاضر  
با فروش نوشابه های الکلی بکسب و کار  
خود مشغولند و اگر برای هر دکان سه نفر  
و برای هر کافه رستوران پنج نفر کارگر  
در نظر بگیریم می توان گفت تعداد کارگران  
این دکانها و کافه رستورانها حداقل از نه  
هزار نفر تجاوز میکند که جمعا با کارگران  
مؤسسات نوشابه سازی در حدود پانزده  
هزار و پانصد نفر میشوند و در صورتیکه  
هر يك از این کارگران بطور متوسط  
چهار نفر نان خود داشته باشند ، عده  
کسانی که از این طریق تهیه و فروش  
نوشابه های الکلی ارتزاق میکنند در حدود  
شصت و پنج هزار نفر میشوند که دولت  
قبل از اجرای لایحه منع مشروبات الکلی  
باید برای آنان کار تهیه کند زیرا  
در غیر اینصورت ممکن است گرفتاری  
جدیدی برای دولت فراهم شود

**۴۰۰ میلیون ریال کسر در آمد**

مبلغی که دولت سالانه بتواند مالیات  
از نوشابه های الکلی بگیرد ۲۸۰ میلیون  
ریال است که بادر نظر گرفتن مالیات بر  
در آمدی که دولت از صاحبان کارخانه های  
نوشابه سازی و همچنین دکانهای مشروب  
فروشی میگیرد این مبلغ به چهل میلیون  
تومان بالغ میگردد ، ولی با اجرای این  
قانون دولت یک رقم مهم از عایدی خود را  
از دست میدهد .

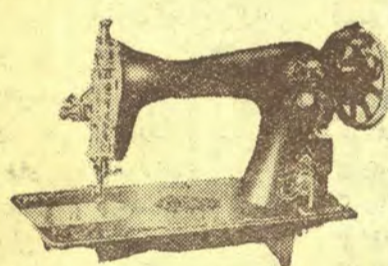
البته این رقم مربوط بسالیانی است  
که دولت از کارخانه ها و نوشا در یافت  
میدارد و علاوه بر آن هر سال شهرداری  
نیز عوارضی از مغازه ها و کافه ها رستوران  
ها میگیرد که قسمت مهم در آرمه اداره  
اماکن بطوریکه اظهار میشود از این طریق  
بدرست می آید .

بنابراین آنچه تحقیق شد هر بطر عرق  
بقیمت سی و هفت ریال و پنجاه دینار فروش  
میرسد که از این مبلغ بیست ریال آن مربوط  
بسالیانی است که دولت میگیرد و چهار  
ریال و پنجاه دینار مغارج باندول قیمت  
شیشه است و باقیمانده آن که سیزده ریال  
میشود عاید صاحب عرق میگردد ، هر بطر  
گلاب نیز ( بطور متوسط ) چهار ریال ارزش  
دارد که بیست و دو ریال و پنجاه دینار آن  
مالیات دولت است و سیزده ریال آن عاید  
سازنده شراب میشود و چهار ریال و پنجاه  
دینار بقیه خرج باندول و شیشه است ، هر  
بطر آؤو هم در کارخانه دوازده ریال  
ارزش دارد که چهار ریال و پنجاه دینار آن  
بعنوان مالیات به دولت پرداخته میشود و  
بقیه آن پس از کسر قیمت شیشه هاید صاحب  
آؤو میگرد .

**بورس صرخ خیاطی**



بهترین و معروفترین  
چرخهای خیاطی دنیا را از



فروشگاه منصور  
سرای اقبال جنب مسجد شاه  
خریداری فرمایید

**SEL DE FRUIT SAHAND**

هر روز صبح یک قاشق  
چایخوری نمک میوه سهند  
در یک لیوان آب سرد فرج  
و نشاط مخصوص بشما میدهد



شرکت بازرگانی سهند ناصر خسرو تهران

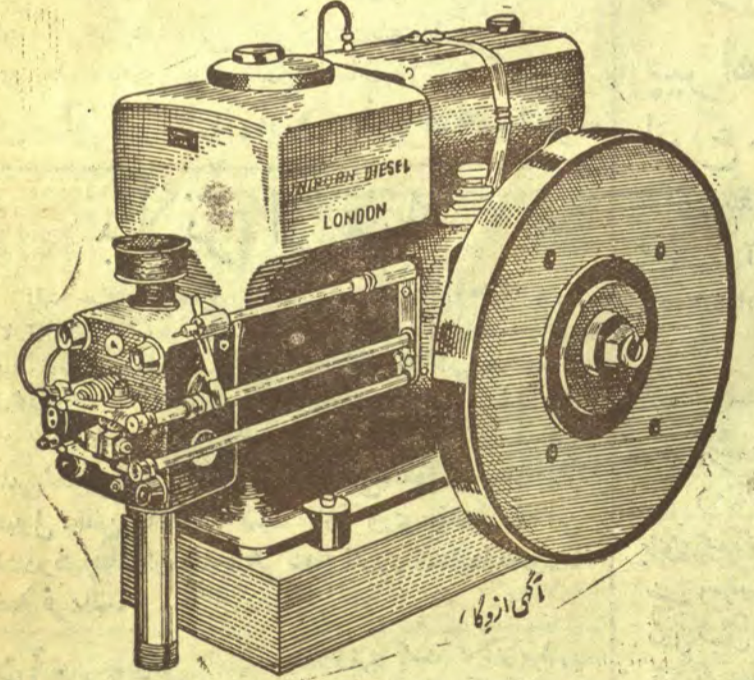
**روز جمع  
اول اسفند  
در منزل باشید و بریان  
باشناسخن میگوید**

**شامپو بلنداکن**



نیایی از کیفیت عالی که با  
شامپو بلنداکن شستنی و نرم کننده است

**دیزل موتور (یونی پورن)**



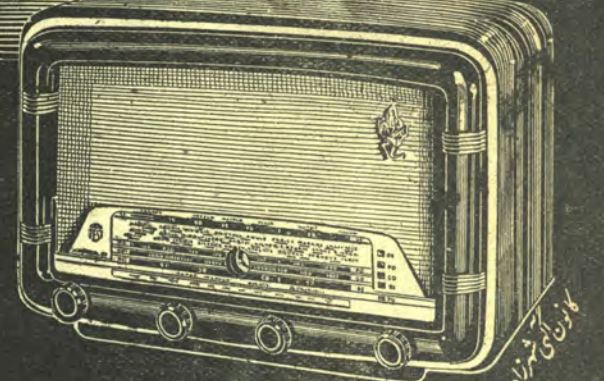
موتور های دیزل یونی پورن ۱۰ و ۱۲  
اسب ساخت انگلستان وارد شد پارتی جدید  
موتور های دیزل یونی پورن هدیه جالب  
توجهی همراه دارند . برای خرید بفروشگاه  
آیزن تلفن ۲۹۰۶۹ یاباه شرکت سهامی ترافیکی  
خانان سعیدی باساز سعیدی تلفن ۲۷۶۰۸ مراجعه فرمائید



# راویو لیست

مکمل نیست لهای جدید ۱۹۵۳ راویو لیست این سفید و سفید

RADIO TEST



سازنده انحصاری: شرکت رادیو غرب خیابان فردوسی جنب پست

آبادان	سوابس	سفنجد لایوانی
آهواز	علی باقی - قانی	شاهی برادران مقدم
اصفهان	برادران نوردوزی	شهسوار لهراسبی
اراک	رادبو مخصوص	شیراز آقای محمود جواهری
آمل	نادری	شاهرود صیبی
بابل	مهندس ابراهیم انزاد	قم لاجوردی
بابلسر	سنائی	قزوین جواهری
بندر جزی	لیوانی	قصر شیرین جوداچی
بهبهر	ملک پور	کرمان کاهنی
بندر شاه	حاجی ماشور	کاشان فروغی
بندر عباس	بنی ماشی	کرمانشاه کادیانی
بهبهر	کاظمی	گرگان محسنیان
پهلوی	صنعت کر	گنبد کاوس امانپور
تبریز	کلان	لنگرود میرنطرس
رشت	متروپل مصلحی	مشهد شرکت ممتاز
رضایه	بهار سعادت رادبو جهان	ملایر وحدت
روهر	جم زاد	همدان نماز نریا
زنجان	شرکت اتفاق	تهران پشت شهرداری رادیوزیا
ساری	تاکامی	تهران خیابان اسلامبول شرکت فروهر

## بالاتر از همه

البته جمله بالا ادعای نوادی نیست بلکه ادعای هنر و صنعتی است کارتهای تبریک - ویزیت - دعوت عروسی ما بالاتر از همه و بهتر از همه و ارزانتر از همه تهیه شده است اگر فروشندگانی بخواهند از فروش کارت تبریک استفاده سرشاری ببرند و مشتریهای باسلیقه دور خود جمع کنند بایستی از کارتهای تبریک امسال ماتیه کنند - شرکت سهامی تحریر ایران (برادران کاشانی) چهارراه لاله زار اسلامبول - تلفن ۳۶۴۴۴ ضمناً یاد آوری میشود که این شرکت در هیچیک از نقاط شهر شعبه ندارد مستقیماً بخود ما مراجعه فرمائید .

پیمان آمبر و بالما آن مورد گواهی مصرف کنندگان آن قرار گرفته پیمان آمبر و بالما برای درمان رماتیسم - درد عضلات - سیاتیک - پهلوی درد و سرما خوردگی - سینه درد اثر معجزه آسانی دارد نماینده برای فروش از اغلب شهرستانها لازم است .

داروئی مدیکال ناصر خسرو سرای نیکخواه  
بات مناسبترین قیمت برای برطرف کردن  
اورام تنها اسلحه مؤثر بر ضد برونیست  
ورم پستان - دم کوفتگی و غیره بهای  
(آنتی فلورستین) هر قوطی ۱۶ ریال نموده برای فروش  
از اغلب شهرستانها لازم است داروئی مدیکال ناصر خسرو سرای نیکخواه

هدیه بی نظیر عید مخصوص بن زور  
کارهای بی نظیر کراوات و دستمال از یک جنس که همه  
داده بودیم رسید بن زور لاله زار تهران (آکمی اشرفی)

قرص مالتونیک  
ویتامینه  
داروئی مدیکال ناصر خسرو سرای نیکخواه آکمی از زیا

تیغ کابسو KABESO  
به سه نفر که بهترین رباعی را در وصف تیغ کابسو بسراید سه جایزه به ترتیب زیر داده خواهد شد:  
نفر اول ۵۰۰ ریال وجه نقد  
نفر دوم ۲۵۰ ریال وجه نقد  
نفر سوم یک بسته ۲۰۰ عددی تیغ کابسو  
مدت این مسابقه تا آخر اسفند ۱۳۳۱ می باشد  
سوم اسفند - کوچه تماشاخانه - شرکت امعانر تلفن ۳۸۴۴۵

اسرار فرار توحه ایها از زندان  
و جلسات محرمانه ای که رزم آرا داشته - جلساتی که در آن بر آن قسم خوردند ولی این نماینده مجلس در اولین فرصت شرفیاب شد و جزئیات را با اطلاع شاه رسانید - از محکومیت خسرو روزبه تا فرار زندانیان توده ای - این اسرار تکان دهنده از سائنه بعد طی چند هفته در روزنامه اتحاد ملی چاپ خواهد شد - صبحهای سه شنبه از روزنامه فروشها بدست آورید .

## حداقل وقت حداکثر استفاه

این مشکل را  
مغازه پیرایش  
قبلاً برای شما حل  
نموده است برای فرار  
از رسیدن عید نوروز  
باستانی مغازه  
پیرایش اجناس  
مایحتاج عید شما را

از قبیل انواع لباسهای مردانه، زنانه،  
پسرانه و بچگانه - کفش - کلاه -  
پیراهن - کارد چنگال - ۹۰ ر. نقره -  
انواع سرویس های چینی - سرویس  
های نقره ۸۴ عیار و سایر اجناس دیگر از بهترین  
جنس و آخرین مدل طبق سلیقه مشتریان محترم تهیه  
نموده است .  
مغازه پیرایش - لاله زار

از اندیشه و تجربیات:  
(مراض، هندی ایرانی)  
برای حل پیچیده ترین مشکلات خود کمک  
بطلبید (سئالات تشریحی رایج میگویم)  
نشانی: میدان خاتم (میدان عدم سابق)  
طبقه دوم - انبارک - خوارک -

علاج لاغری و چاقی مغز و سیستم عصبی  
نارانی - ورزش برای سرخوش زوت - درد های  
روماتیسمی - منقبضی وضعی و وسیله برق  
و کرم دست و پا و خواب  
انترن سانس باستانهای برکس - پیدمندان بیک  
اول لاله زار - باغ غلامان - آدرس - ۸ - تلفن ۳۸۱۷۰

روزانه از این صابون بیدار شوید و در شب بیدار شوید  
سخت چنانکه بترسند پس مان بیدار بگردانید

VIZ-LAN-DE  
لبانی لبا ویزلان آرایش با  
دوست است

ت. ث. ث

سختن  
روز بیستم ۱۳۳۱ منتشر میشود

شستو بامارون معطر  
بازار تهران  
تصویر سفید بامارون  
کلیه لوازم بهداشتی  
مستطرب  
بازار تهران

هر نقطه اروپا  
بایک طیران  
ک. ال. ام.  
KLM

اگر به پاریس برای تفریح به لندن برای کار به رم برای دیدن  
آبنه های قدیمی به ژنو برای استراحت و یا به نقطه اروپا  
میروید خطوط هواپیمائی پادشاهی هلندی مسافت را  
به حداقل رسانده است از مراخ گلراند هلند بایک  
پرواز بوسله هوایمائی چهار موتور ک. ال. ام.  
هر جا که میخواهید میروید و هر چقدر  
میخواهید توقف میکنید و کارهای خود  
را انجام میدید و به تفریح خود  
میردازید و در ضمن هم از سروس  
و پذیرائی عالی و توجه  
مخصوص هواپیمائی هلندی  
ک. ال. ام. نیز استفاده میکنید

برای کسب اطلاع  
و تهیه جا  
و آژانس مسافرتی خود  
و یا به  
شرکت پرس اکسپرس  
خیابان سعدی تلفن  
۳۷۰۰۰ و ۳۴۹۷  
۳۸۱۷۰ و ۳۴۹۷  
مراجعه فرمائید

جشن مرجان نزدیک میشود پنجشنبه چهاردهم اسفند ماه ۱۳۳۱  
بافتخار هنرمند نامی: کمال الدین مستجاب الدوه  
سازمان علمی و هنری مرجان برپا است  
موزیک - رقص - آواز - تانر - سورپریز - آتر اکسیون

Photo China  
KPM  
شرکت بازرگانی مسعود تهران

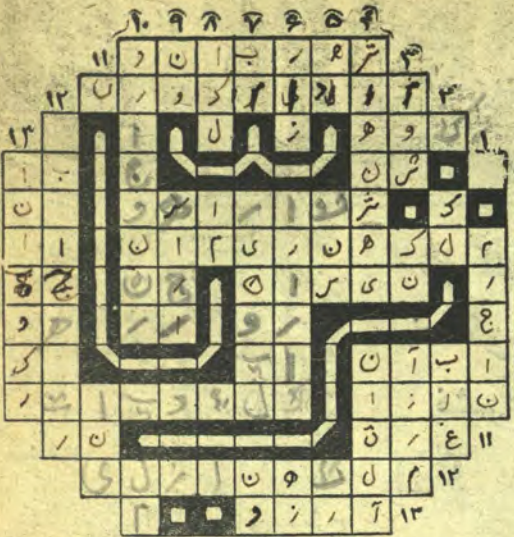
چون خیرا عده ای از شهرت ما استفاده کرده و در پی چینی های کلمرخی نامرغوب مارکی شبیه  
بمازک این شرکت چاپ نموده و بنام این شرکت بفروش میرسانند لذا قاضا میشود خریداران محترم  
موقع خرید بلامت بسالا و مخصوصاً بجهله: (شرکت بازرگانی مسعود)  
که در زیر علامت نوشته شده توجه فرمائید که نامار کلمرخی تقلیدی اشتباه است: (آ. ک. آ. م. مسعود)



# جدول کلمات متقاطع

افقی

- ۱- میخ زمین
- ۲- کاشف راه بود
- ۳- دختر یکی از سلاطین
- ۴- ساسانی سنگریزه
- ۵- حرف اضافه در
- این فصل بسیار مناسب است. واحد پول یکی از ممالک آسیا
- ۶- ملکه ناکام مصر
- ۷- شش و بش
- ۸- این هنوز اول آثار جهان افروز است، باش تاخیمه زندگیت...
- ۹- و عیار ایشم هم دارد.
- ۱۰- راست نیست



خجول و پرشبی ادب است. کلی است خوشبو، مناسبانه قطعه آن بریده از اسماء الهی ۹- وسط بازی از آنست هم انسان و هم حیوان دارد. مازندرانها باغ میگویند. ۱۰- عقیم. ملکه زیبا و سفاک معروف کشور فراعنه ۱۱- در آب رفتن و بیرون نیامدن - ماده نیست ۱۲- یکی از ملکه های مصر ۱۳- برجوانان عیب نیست.

## عمودی

- ۱- مرجان لب لعل تو ..... مرا قوت، یا قوت نهم نام لب لعل تو یا قوت
- ۲- اگر طبیب بود اول خود را معالجه میکرد - چرا که هزار دستان ۳- سلطان دژها - نزدیک تهران است - حیا ۴- کمر بست بافر ..... جهان سر بسر گشته او را رمی - با هوش ۵- در نوبتال بکار میرود - نه خود خورد نه کس دهد - سه وجب در سه وجب ۶- زنهانگه نیدارند - با تغییر حرف آخر آن یکی از کوه های کردنش قفقاز است - از آن طرف از روده در دست میشود ۷- مقر سلطنت طاهر - نخست وزیر سابق فرانسه (با مقدمه و آخر نوشتن نام و نام خانوادگی) - بهتر از کهنه ۸- خوردن - مادر ۹- روز ندارد که عید بگیریم و شادی کنیم - مادر حضرت اسماعیل ۱۰- بر حرف ولوس - فن ۱۱- فوری ۱۲- در کشورهای اسکاندیناوی برادر و بر است ۱۳- او ان خالصی که در دنیا بوزارت خارجه رسید.

## حل جدول شماره قبل

- افقی: ۱- دوا - دل - مری - مچ - زب - سر - رساله ۳- جناح ۴- نازل - داود - اشک ۵- (ی ن ا) فانی - لنین - امر ۶- کابل - به ۷- اثر پلیدی سمارک ۸- ایش - لوا ۹- ۱۱ - دق - قتی - هر ۱۱ - قوام السلطه ۱۲ - علی رزم آرا ۱۳ - کره و پر.
- عمودی: ۱- نیلک ۲- دانالی ۳- ژوزف فوشه - وع ۴- جبل آب - الک ۵- میو ۶- دل - آره ۷- حرمان - لرو ۸- سروی - یلی - سمت ۹- ایدن - سوق لاپ ۱۰- سل - مات - طره ۱۱- همان ۱۲- چشم براه ۱۳- گنهار



# تقریح و خنده

## زندانی

مردی بدین دوست خود که بچرم قتل در زندان، سرمیبرد رفت، پس از احوال بررسی چشمش بدست و ناخن خون آلود زندانی افتاد، با تعجب گفت رفیق مگر از موتیکه مرتکب قتل شده ای نگذاشته اند حتی دست و رویت را بشویی؟ زندانی با خنده گفت، چرا، ولی این خونها متعلق به هیشمائی است که روزانه سر چهل تالی آنها را میکشم.



خطرات میانجیری

## قیمت سیلی

یکی از لشوش، یکی از عابرین سیلو زد و پاسبان او را بکلتری جلب نمود رئیس کلتری متوم را معاموم پیرداخت ۵۲ دیال جریمه کرد، باباشل میزبوز مترخانه بنا همان اوجه مخصوص گفت: آقای رئیس، باما اروزنر حساب کنید، ما مشتری هستیم، ما هر روز میخوانیم بیایم اینکار بگروزد و دوروزمون نیست کلتریهای دیگر باما اروزنر حساب میکنند.



شکارچی چاره اندیش (از چپ بر راست)



پدر هوشیار  
پدر - چرا امروز ظهر بخانه نیامدی؟  
پسر - در مدرسه توفیق بودم، زیر اناستم بگویم باریس کجاست.  
پدر - خوب، تا تو باشی هر چه را که هر جا بگذاری فراموش نکنی.  
آقا هنوز فخر است



مسافر خوش خوراک  
مسافر - ماد موائل خوراک جوچه شما بسیار عالی است، خواهش میکنم یک ظرف دیگر هم برای من بیارید.  
مهرباندار هوا بیما - ببخشید آقا، سه ربع ساعت است که بقصد رسیده ایم، غلام تمام شده است.



عاقبت عشق (از چپ بر راست)

شوخی  
قائلی داد میدان عدومی شهر خواستند بدار بکشند، همینکه او را بالا کشیدند گفت: عرضی دارم، عرضی دارم، دادستان دستور دان او را پایین آورند، مرد گفت آقایان شوخیها چیست؟ نزدیک بود خفه شوم.

پیغام دروغی  
شخصی دعوی خدائی میکرد، مردم باو گفتند سال گذشته هم شخصی آمده بود دعوی بینبری میکرد و او را کشته خوب کردند، من او را نه ستاده بودم.

## امیر ارسلان

در هفت جلد (جلد دوم)



**قصه صحت دوماه قمر وزیر و شمس وزیر**  
شمس وزیر بهیوه خانه خواجه کابوس بی آمده و اصرار میکرد که ارسلان نام حقیقی خود را آنها بگویند اما ارسلان میگفت من شاکر دوتوه چی هستم و نامم ایلیاس است. بگروزارسلان شنید که جبار چی در کوی و بیزن داد میزند «ای مردم بایدیدو آگه باشید که امروز امیر هوشنگ پسر باباش شاه برای خواستگاری فرخ لقا میآید». داین وقت قمر وزیر ارد ارسلان رفت و گفت ای جوان، بساخ اعظم قسم اگر اقرار کنی که ارسلان هستی نمیکذارم فرخ اقا را بامیر هوشنگ بدهند ارسلان اقرار نکرد و قمر وزیر باز گشت. بعد ارسلان در حالیکه جام شراب را به یکسو افکنده بود با خود گفت: ای دل خاکی که با لقا زنت بستند!

**هنوز آفتاب عالمتاب غروب نکرده**  
بود که خواجه کابوس دست ارسلان را گرفت و بیرون دروازه شهر رفتند. صدای کوب و کونا بلند شد و بعد فراتش خار قرازل ها و یسارل ها در حالیکه سوار هوست مرگ پیک صولت بودند آمدند و رد شده. آگهان چشم ارسلان به جده ساله جوانی افتاد که مادر در هر قوبنه اش را تزیین کرده و اگر مائی نقاشی سر از قهر بیرون میآورد نمیتوانست تصویر یک حلقه چغش را بکشد. پشت لبش نازنه آب بقا سبز شده کلاهما یک ور گوشه سر نهاده. سمت راستش شمس وزیر دست چپش قمر وزیر در حرکت بودند. آگهان پشت ارسلان زردین رقیب ارزیدو گفت: ایغمر میخواند داغ مشقوفه را بر دل من بکنند. از آن که با کلا...

**از آن طرف دربار پطرس شاه**  
صد صد لی زرنهاده و امیران و وزیران در انتظار آمدن امیر هوشنگ پسر باباش شاه. سلطان قلاذ چهارم بودند. داین موقع ناگهان سر و کلاه امیر هوشنگ نمودار شد و در برابر پطرس شاه سر تعظیم فرو آورد و مراسم ادب بجای آورد. همان دم صدای تحسین و فریاد احسنت اجسنت از امیران و وزیران بلند شد. اجاره پطرس شاه امیر هوشنگ با چهل امیرش برسد. دلپهای زر جای گرفتند و همه سابقین سیمین ساق در میان سوز و گداز عود و عنبر پایی کوبی و دست انشائی مشغول شدند. آن که امیر هوشنگ نامه پدرش را به پطرس شاه داد و پطرس شاه نامه را...

**پادشاه قلاذ چهارم از پطرس شاه**  
خواسته بود که فرخ اقا را بامیر هوشنگ بدهند پطرس شاه چند روز مهلت خواست و بعد باشمس وزیر و قمر وزیر خلوت کرد و از آنها صلاح ندیشی نمود. شمس وزیر گفت قربان خاکیات کرده، پیرغلام در زمل دیده که ستاره ملکه فرخ اقا با ستاره امیر هوشنگ مطابق نیست و اگر فرخ لقا زراو شود فتنه ها بر پا میگردد پطرس شاه بقمر وزیر گفت عقیده تو چیست؟  
قمر وزیر گفت بجهت قبله عالم شمس وزیر دروغ میگوید، او سافاست و میخواند ملکه آقو را با ارسلان رومی بدهد. از شنیدن این سخن پطرس شاه چنان لباس را بدنان کرد که خوابه...

**هماندم جلاذ را صدا کیره**  
دچوه فریاد کرد جلاذ جلاذ - برآمد از جهان فریاد فریاد، ساگهان جلاذ ارزق چشم مدبو بیکر، غول صلابت تنظیم کرد و گفت: قربانت کردم آفتاب عمره پردوا! نادچه فرمان داری پطرس شاه گفت بزین گردن این چراغزه را جلاذ سه بار دو شمس وزیر چرخید و گفت قبله عالم شمس وزیر انظم است، آیا رغبت میدهی کردن او را بزلم؟ پطرس شاه گفت میگویم بزین کردن این نمک بحرام را هنوز خنجی جلاذ بالا برته بود که هفتصد امیر از صندلیها برخاستند و همه سرها را برهنه کرده گفتند: ای امیر حلالا که شمس وزیر پس ازسی - ال خدمت بایند خون خود...

**هماندم بطس شاه**  
میر غضب باشی دست لکه دار بعد دستور داد غلوزنجیر آوردند و آبرا بدست و پای شمس وزیر افکندند و گفت تا یکروز بعد از عروسی صبر میکنم، تو را در زندان بکه میذارم! اگر رمل تو روغ در آمد و فتنه و فساد نهاد آوقت فرمان بدهم! باغ خوار بز نطقه قطعات کنند. وقتی خواستند شمس وزیر را از بارگاه بیرون براند گفت ای امیر بیرحم روزی مرسد که از کرده خود پشیمان میشوی و بدست و پای من می افتی و میگوئی ای وزیر و غلط کرده، اذتاب کردم مرا ببخش، اما آروز قمر وزیر حرام زاده دودماه را بیاد میدهد و دیگر از آن بارگاه و امیران و وزیران و آج و چهل کنگره...



# شرکت آمریکائی میخواهند محصول نفت ایران را بخرند



**شرکت های نفت امریکائی حاضرند معادل ۱۳۵ میلیون دلار نفت از ایران بخرند**  
**سخن گوی سفارت امریکا تهدید کرد که اگر این بار هم مسئله نفت حل**  
**نشود دیگر دولت امریکا در کار نفت مداخله نخواهد کرد.**  
**انگلیسها بابت عدم النفع، خسارت های ۴ سال اخیر فراموش خواهند**

## دو پیشنهاد انگلستان

روز جمعه اول اسفند ماه، هندرسن سفیر کبیر امریکا ضمن ملاقاتی که با دکتر مصدق کرد، سه طرح پیشنهادی دولتی امریکا و انگلیس را به نخست وزیر تسلیم نمود، دولت انگلیس دو پیشنهاد برای حل مسئله نفت داده است که هر دو آنها تقریباً بهم شبیه است.

مهمترین نکته ای که در این دو طرح دیده میشود، مسئله فراموشی است، بطوریکه میدانیم دولت ایران از روز اول حاضر پرداخت فراموش شده بودمتهای میگفت در مقابل این مسوافتت، حسابهای گذشته شرکت سابق باید روشن شود و شرکت تمام دفاتر و اسناد و مدارک در آمد و خرج خود را از سال ۱۹۰۷ تا سال ۱۹۵۱ در اختیار دولت ایران بگذارد، دولت ایران در ضمن موافقت کرد که مسئله فراموشی بوسیله حکمیت دادگاه لاهه یا حکمهای بیطرف حل شود.

## حکمیت در بست

انگلیسها در این دو طرح ضمن موادی که برای حل موضوع فراموشی تسلیم کرده اند « قبول حکمیت بیطرف بطور در بست » را بعنوان راه حل اصلی پیشنهاد نموده اند.

در این پیشنهادها معاصر تفاوتی در باره مرجع حکمیت، و جزئیات مربوط بطرز پرداخت فراموشی بعد از صدور رأی حکمها و وجود دادگاه ولی در این دو طرح بهیچوجه ذکری از جزئیات و حدود حکمیت و میزان

دعای شرکت سابق قید نشده است. در پیشنهاد های مزبور گفته شده است که اولاً اگر دولت ایران بایستی از دوره حل پیشنهاد شده موافقت کند، بلافاصله دولت انگلیس اقدامات لازم برای شروع مذاکرات در تهران برای فراهم ساختن موجبات ارجاع موضوع فراموشی به حکمیت، و طرز تقسیم و پرداخت فراموشی، اعلام خواهد کرد. ثانیاً پس از آنکه میزان فراموشی معلوم شد دولت انگلیس حاضر خواهد شد، معادل ده میلیون تن نفت بعنوان تمام یا قسمتی از اسقاط فراموشی حمل کند، ثالثاً درباره طرز پرداخت فراموشی و میزان نفت خام یا تصفیه شده ای که باید در هر قسط حمل شود، مذاکراتی در تهران صورت خواهد گرفت.

رابطه پس از صدور رأی حکمیت، طرف دعوی دولت ایران « دولت انگلیس » خواهد بود نه شرکت سابق نفت - خامساً برای پرداخت فراموشی و طرز پرداخت آن، قرار دادی بین دولتی ایران و انگلستان منعقد خواهد شد.

## پیشنهاد های امریکا

بشمیر این دو پیشنهاد، پیشنهاد دیگری هم از طرف دولت امریکا بدولت ایران تسلیم گردید، در این پیشنهاد نوشته شده است:

۱- پس از اینکه دولت ایران یکی از دو طرح دولت انگلیس را قبول کرد و مسئله فراموشی حل شد، شرکت های امریکائی حاضرند معادل ۱۳۵ میلیون دلار از ایران نفت خریداری کنند ۲- پس از امضاء قرارداد خرید، بلافاصله قسمت اعظم این مبلغ که در حدود پنجاه میلیون دلار است بعنوان پیش پرداخت به خزانه دولت ایران تسلیم



هندرسن برای تسلیم پیشنهاد های انگلیس و امریکا بملاقات نخست وزیر مبرود

خواهد شد تا مبلغ مزبور به صرف امور عمرانی و اقتصادی برسد، و قسمت دیگر نیز صرف هزینه تجدید فعالیت بلاشکاه آبادان بشود ۳- دولت ایران مجاز است بوسیله شرکت های خصوصی که تحت نظر آن دولت انجام وظیفه خواهند کرد، دستگامهای نفت آبادان را بگردش بیندازد و در مقابل هزینه های فوق الذکر که بطور مساعده بایران داده خواهد شد، مواد نفتی از ایران حمل کند.

از چه چیز فراموشی خواهند؟ اینها خلاصه پیشنهاد های انگلیس و امریکا بود که روز جمعه گذشته پس از کمی جرح و تعدیل بدکتر مصدق تسلیم شد، نخست وزیر پس از وصول پیشنهاد های مزبور تمام آنها را بشمیریه نظریات خود تسلیم دکتر شایگان، دکتر سنجان و مهندس حسینی مشاورین خود کرد.

این پیشنهادها هنوز هم تحت مطالعه مشاورین نخست وزیر قرار دادند، و احتمال میرود دکتر مصدق جریان مذاکرات را با اطلاع مجلس شورایی برساند و از مجلس تقاضا کند نظریات خود را درباره قبول یا رد پیشنهاد های فوق الذکر اعلام دارد، آنچه مسلم و محقق است اینست که مجلس شورایی اصولاً با پرداخت فراموشی بدین ترتیبی که انگلستان پیشنهاد کرده مخالف است، و نظر ما در صورتیکه پیشنهاد های مزبور در مجلس مطرح شود با مخالفت شدید اکثریت نمایندگان مواجه خواهد شد، یکی از کارگزارانهای مجلس اظهار میداشت ممکنست مجلس اظهار نظری در باره این پیشنهادها نکند و آنرا بنظر دولت که دارای اختیارات یکساله است موکول نماید. برای اینکه بدایم پیشنهاد های مزبور تا چه حد قابل قبول است خبرنگار ما بایکی از مشاورین نخست وزیر تماس گرفته و نظر او را در این باره سؤال نمود، مشاور مزبور اظهار داشت نکته جالب توجه و مهمی که در پیشنهاد های انگلیس دیده میشود اینهاست که در موضوع فراموشی وجود دارد، بطوریکه من فکر میکنم دولت انگلیس از ایران تقاضا کرده، قبول حکمیت در امر فراموشی را در بست و بدون اطلاع از کیفیت آن و اینکه دولت انگلیس و شرکت سابق بقدر فراموشی میخواهند، و نسبت به چه مسائلی احوال فراموشی دارند، قبول نمایند.

باز هم عدم النفع و حال آنکه اظهار کرده صدق در باره فراموشی یعنی برای اینکه فراموشی باید محدود به بهای اموال و ناسبات شرکت سابق هنگام ملی شدن صنعت نفت باشد، با ترتیب دولت ایران فقط با پرداخت فراموشی اموال و ائانه شرکت سابق در زوئی زمین موافقت، و حال آنکه انگلیسها فراموشی عدم النفع امتیاز نامه مخدوش ۱۹۳۳ و قیمت اموال و ائانه، و خسارت دوسال گذشته، و قیمت حفر چاههای نفت را که طی ۴ سال گذشته کنده اند مطالبه مینمایند. « مشاور مزبور سپس گفت

مسئله عدم النفع بهیچوجه قابل قبول نیست، زیرا ملت ایران نفت خود را برای این ملی کرده که تا سی سال دیگر نفی بهسارچی ندهد، و خود انگلیسها هم بشعوبی میدانند که پس از قبول کردن طرح ملی شدن، دیگر این پیشنهادها بشعوبی بیشتر شبیه است، لذا تا زمانیکه دولت انگلیس و شرکت سابق نکوند که از چه چیز فراموشی میخواهند، محال است دولت ایران حکمیت در بست را قبول نماید و ۴- این ترتیب از هم اکنون باید گفت که این پیشنهاد انگلیس رد خواهد شد « از مقام مزبور سؤال شد بنظر شما با این وضع تکلیف چیست؟ گفت « تنها راه حل مسئله نفت استقامت ملت ایران در مقابل انگلستان متمسکی و زورگو است، زیرا پس از دوسال استقامت در مقابل فشارها، تحرکات و قلدریهای شیرین انگلستان، ملت ایران موفقیتهای زیادی بدست آورده است، و اگر پیشنهاد های گس، جکسن، استوکس، و همچنین پیشنهاد های بانک بین المللی و چرچیل و ترومن را با دو پیشنهاد اخیر انگلستان مقایسه کنیم، آنوقت می فهمیم که انگلیسها چقدر نرم شده و تسلیم نظریات ما شده اند «

## آمریکا بجای انگلیس

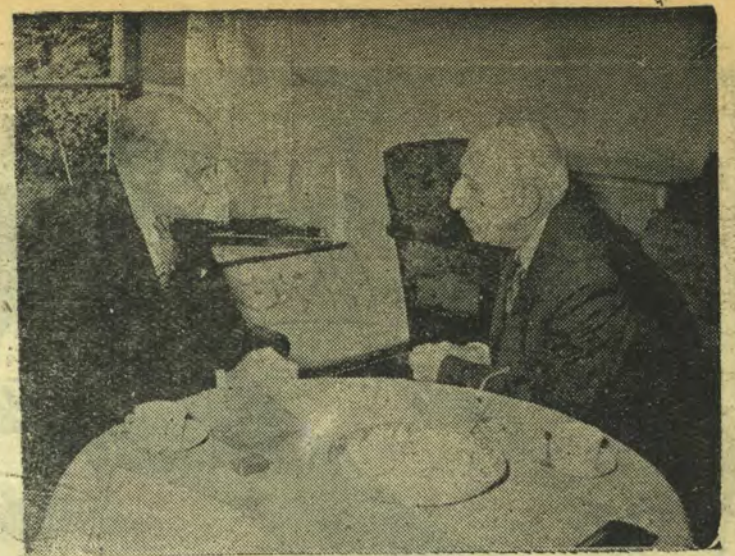
در پیشنهادی که امریکا بشمیریه پیشنهاد های انگلستان بدولت ایران تسلیم نموده یک نکته بسیار مهم جلب توجه میکند و آن اینست که انگلستان از خرید انحصاری نفت ایران بکلی صرف نظر کرده و آن را با اختیار دولت گذارده است، متممی تراست های حریص و طماع آمریکائی که تا دیروز با انگلیسها همراه بودند و بوسیله آن ها از نفت ایران استفاده میکردند، امروز در لباس دلسوزی و بعنوان راه انداختن دستگام های نفت آبادان خود را داخل معرکه کرده، و بدینوسیله میخواهند چنانچه انگلیسها بشوند، از طرف دیگر دولت امریکا برای اینکه دولت ایران را اداوار بقبول « کلاه کشاد » انگلستان نماید، بوسیله سفیران سفارت خود در تهران شهرتهای دروغی داده و بدینوسیله در حسد برآمده دولت ایران را پرتساند، روز شنبه این هفته پس از آنکه سه پیشنهاد فوق الذکر تسلیم نخست وزیر شد.

« بروس » وابسته مطبوعاتی سفارت امریکا، بچند تن از مضربین چراپدگفت: اگر پیشنهاد اخیر انگلیس و امریکا قبول نشود، دولت امریکا اعلام خواهد کرد که دیگر در امر نفت ایران مداخله نخواهد کرد، و هندرسن سفیر امریکا در تهران نیز قاهره تغییر مأموریت خواهد یافت بروس برای ناپید اظهارات خود گفت « بطوری که میدانید دولت جمهور خواه امریکادو بدو زمانه ای خود اعلام نمود که با ورود معادن وزارت امور خارجه امریکا که در ضمن رئیس اداره امور خاور میانه است و همچنین هندرسن که هر دو اطلاعات کاملی از موضوع نفت ایران دارند تغییر مأموریت نخواهند یافت و تا پایان کار نفت در بست های خود باقی خواهند ماند، ولی اگر دولت امریکا از حل مسئله نفت مأیوس شد این دو را تغییر خواهد داد و با ورود که افسر ارتش است بارش منتقل میشود و هندرسن نیز قاهره مبرود « مقامات دولتی پس از شنیدن اظهارات سخنگوی سفارت امریکا مطالب او را با بی احتیاجی تلفی کردند. بقیه در صفحه مقابل



دکتر شایگان، مهندس حسینی، مشاورین نخست وزیر پیشنهاد های انگلیس و امریکارا مطالعه میکنند





مصداق و هدرسن راجع به پهن شدن جدید امریکا و انگلیس مذاکره میکنند

### فوز در شرکت امریکائی میخواهند حصول نفت

بقیه از صفحه مقابل

در گزارشی که مخصوص تهران - مصور از واشنگتن به تهران رسیده نکات جالب و مهمی وجود دارد . بطوریکه میدانیم صناعت نفت دنیا «غیر از روسیه» تحت کنترل مفت کبابی نفت بین المللی است که پنج نای آنها امریکائی و دو تا انگلیسی است، شرکت های مزبور عبارتند از : استاندا، دیوجرسی - استاندازد کالیفرنیا - سوکونی و اکوم - تکراس کلف ، شل، کپانی سابق ، این کپانی های غیر از شرکت سابق بر صناعت نفت امریکا نیز تسلط دارند، و چون این هفت کپانی در همه جای دنیا هم شریک و سهیمند برای اینکه دولت ایران بتواند نفت ارذاتری بفروشد و رساند و با آنها رقابت کند، باموافقت شرکت سابق قرار دادی در ۱۹۹۱ شرکت تابع خود منعقد کرده و قرار گذاشته اند که هر وقت اختلافات ایران و انگلیس رفع شد و ایران خواست نفت خود را بفروشد رساند تمام محصول نفت خام و تصفیه شده ایران را این ۱۹ شرکت خریداری کرده و منافع آنرا بین خود تقسیم نمایند ، بک مقام مطلع در این باره اظهار داشت چون دولت ایران حاضر نیست که انحصار فروش نفت را در اختیار شرکت واحدی بگذارد از این جهت تراست های نفتی امریکا ، ۱۹ شرکت کوچک تابع خود را وارد کرده اند تا بطور جدا گانه با ایران قرارداد خرید دو میلیون تن نفت منعقد کنند، و بدینوسیله انحصار توزیع و پخش نفت ایران را در اختیار داشته باشد .

اماموضوع دیگری که موجب اصطکاک منافع انگلیس و امریکا شده ، اینست که انگلستان سعی دارد به ترتیبی شده از صدور نفت ایران بفیروزه جلو گیری کند ، و حال آنکه امریکا تلاش مینماید تا ۲ میلیون تن بنزین هوایسا که فعلا در انبار های آبادان موجود است ، برای تأمین سوخت هواپیماهای نظامی دول غری خریداری کند ، ولی انگلیسها چاه ماسع انجام این معامله هستند ، باینجه مجله نیورویک در آخرین شماره خود اظهار عقیده کرده چندان نفت کش امریکائی بطرف آبهای ایران در حرکت است و اینکه باید دید که اینکار چه وقت جامه عمل خواهد پوشید .

### برگی از دفتر خاطرات

بقیه از صفحه ۴

ژاندارم افواج پلیس که آنها هم با لهای درد ناک شریک فداکاریهای اردوی تراق بودند کمال صمیمیت را داشته و اجازه نخواهیم داد که دشمنان سعادت قشون بن ماها تفرقه و نفاق بیفکنند همه شاه برست و قدا کار وطن همه اولاد ایران همه خدمتگذار مملکت هستیم زنده بدشاهنشاه ایران پاینده باد ملت ایران قوی و با عظمت باد قشون و قزاقان دلاور ایران رئیس دویون قزاق اعلیحضرت شهر یاری و فرمانده کل قوا رضا تلگراف فوق بتاریخ ۹ حوت از مقام ریاست دیویزیون قزاق اعلیحضرت شهر یاری و فرمانده کل قوا واصل برای اطلاع عموم طبع و اشاعه گردید .

حکومت کل بنادر و جزایر خلیج ایران از تهران بشیراز

بفرمان مرمایان ایالات و حکام ولایات در حسب الامر واراده سینه ملوکانه اینجناب امور تشکیل کابینه و وزراء عظام شده و آقایان اعضا کابینه شرح ذیل: خود اینجناب وزیر داخله آقای میرزا محمود خسان مدبر الملک و وزیر امور خارجه آقای میرزا عیسی خان وزیر مالیه آقای محمود خان وزیر جنگ آقای میرزا علی محمد خان موقرال دوله و وزیر قواید عامه آقای رضا قلی خان نیرالملک و وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه آقای میرزا تقی خان مشیرمظم و وزیر برست و تلگراف آقای میرزا علی اسفرخان مؤدب الدوله و وزیر صبحیه و امور خیریه آقای میرزا حسنخان عدل الملک کفیل وزارت داخله آقای میرزا سید مصطفی خان منصور السلطنه کفیل وزارت عدلیه مقارن ظهر سه شنبه ۱۱ حوت انتخاب و در حضور مهر ظهور هایونی ارواحنا فداه معرفی شد ۱۲ حوت ۹۹ شماره ۱۱۹۷۵ سیدضیاءالدین طباطبائی ریاست وزراء شب ۱۰ حوت ۹۹ ایالت جلدیه نارس تلگراف روز تصدی مراتب فرستاد و وزراء انتشار نداده و گفته اید که از حدوت اشکالات احتراس نموده اید این خبر اینجناب معلوم داشت که حضرتعالی از وضعیت اطلاع و افاق طهران را همانطور تصور کرده اید

که قبلا دیده و عینا مشاهده کرده اید نه چنین نیست دوری مسافت و بی اطلاعی از جریان حضرتعالی را از اطلاعات مفیده محروم داشته است این حکومت جدید تشکیل که باسلحه و آتش یک سر کرده و نماینده اقتدار قشونی است بکسانی که در هجر او ایجا اشکالات نمایند جز مشت چیزی نشان نمیدهد و در لحظه واحد جان و مال و عائله و علاقه اشکال کنندگان بعنوان رهینه صداقت آنها در تحت تهدید قرار گذارده می شود و این زبری و خشونت نه برای مصالح شخصی است بلکه برای مصالح وطنی است که هر اقدامی را مجوز و مشروع میسازد بنا براین تصور اینکه قرائت دستخط اعلیحضرت اقدس هایون شاهنشاهی ارواحنا فدا محتمل است حدوث اشکالی را تولید شود بالمره فکری نارسا بوده است با کمال اقتدار و بانهایت نیرومندی لازم است وظیفه خود را ایفا نمایند تشکیل این دولت وطنی و اصلاح کننده را هیچکس جز خیانت کار نمیتواند تردید کند آنها فوراً تنبیه میشود من در اینجا تمام رجال پوشیده دروغین را توقیف کردم فدای اصلاحات داده و با تهور و جسارت قشونی که در تحت امر دارم هر هانم و مشکلی را هیچ میسازم حضرتعالی نیز اگر میخواهید نماینده یک چنین دولتی باشید با جسارت قدم برداشته اصلاحات را در خطبه مأموریت خودتان شروع کنید و از تقویت بی نهایت این جناب استفاده نمائید و باور کنید که اغصان دانشمند و بیقرض را محالی شایسته بدست آمده است راست و بی پرده همانطور که عادت من است بحضرت عالی سابقه میدهم که نسبت بشخص شما خوش بین و خیلی مایلیم که از چون حضرتعالی شخص شایسته در اصلاحات فارس استفاده کنیم بطور مقابل لازم است در صداقت و صمیمیت حضرتعالی آگاه گردم بنا براین منتظرم که خودتان برای خودتان تعیین تکلیف نمائید ولی در همین حال هم خود را اذکر این نکته که بازیک اشویه از صمیمیت و صداقت من است ناچار مبینم و آن این است که انتخاب طریق جز صداقت و راست گفتاری برای اشخاصی که مرجع این و ایالات من میشوند مصلحت نیست و موجب زیان خودشان میشود

ایدیوارم بنام وطن و بنام اصلاحات حضرتعالی از آن فاعله بعد آغوش گشوده مرا برادرانه در بغل گرفته کمک و مظاهرت خودتان را با احترام منافع ملی بمن اهداء نمائید روش و منشور خود را در بنایه که امر داده ام بولایات مخابره کنید لامحلا ملاحظه و از عقاید این جناب آگاهی یافته اید سیدضیاء الدین طباطبائی ریاست وزراء شماره ۱۳۹۹ ایالت جلدیه نارس برای اطلاع حضرت عالی اعلام میدارد بفرمانده قشون جنوب امر شده است که یک ستون قشون با توپخانه بطهران اعزام دارند ۱۱ حوت شماره ۱۴۰۲ ضیاءالدین طباطبائی ریاست وزراء ۲ حمل ۱۳۰۰



### مرگ کودکی

نورانی وصال

بارید ابر و باد وی از هر طرف وزید در زیر سایبان دری کودکی خزیسید وز بیم مرگ در بر او دل همی طپید گفتی بگوش جان خور مرگ می شنید و ز دیده اش سرشک بیابنی همی چکید مردی ز راه دور بفرزدیک او رسید کاندر نهاد کورک بیچاره شد پدید و ز آن لباس گرم زمستان خود خرید و اندر کنار شعله آن شوربا چشید آن چیز های ناز که اندر خیال دید و ز باد سرد قامت لرزان وی خمید و ز تنگلی بیکر او مرغ جان پرید

زان پس دگر نریخت بر خسار او سرشک وز غم رهید و تا ابد آسوده آرمید

از تهران به شیراز دستخط  
مصدق السلطنه استغفای شما ذایک  
فارس بتصویب جناب رئیس وزراء  
قبول شد لازم است کفالت امور ایالتی را بقوام الملک تفویض نموده فوراً حرکت نمائید  
شاه

طهران  
خاکبای جواهر آسیای اعلیحضرت اقدس شهر یاری ارواحنا فدا دستخط  
تلگرافی راجع باحضار چاکر یک ساعت از ظهر گذشته دویم حمل زیارت شده تهیه خود را دیده هرچه زودتر حرکت خواهیم نمود سواد دستخط تلگرافی را هم برای آقای قوام الملک که در قساستند میفرستند چاکر  
مصدق السلطنه

تهران منصور  
تحت نظر هیئت تحریریه اداره میشود  
مؤسس : بشا زوان احمد دهقان  
دارنده امتیاز : مهندس عبدالله والا  
مدیر داخلی مهندس ذر مهر  
اداره و چاپخانه لاله زار گراند هتل

### رجال بدون دماغ ایران

بیوگرافی (صد مرد) نوشته نصرالله شیفته حاوی شرح حال وزیران سابق و فعلی - اعضای جبهه ملی - ستانورد ها - نمایندگان مجلس - روزنامه نویسی مدیران کل و نمایان و وزراء روز شنبه منتشر میشود.

وجود ندارد ، و این هیئت حاکمه و سیاستمداران هستند که این آتش هازاداء میزنند و بر سر جاده مقام و مال این آتش باز بهاداری کنند . اگر این گروه بقصانیها با ای ذافع ملت و حفظ ممالک است چه را در حدیث دیگران سر دل ان را میگویند ، و وشن و صریح روش سیاسی دولت ادر امر نفت و شیلات و سیاست خارجی مورد بحث قرار نمیدهند ، و اگر بای کارهای شخصی و مقاصد خصوصی است ، مردم نمی نشینند نظر این صحنه ها باشند تا زندگی آنها بر باد رود .

باغرشى عداسا به سبب این و امانت و محرکین این پیش آمدها تهیب بزمیم ، و باد آورده می شود که اگر مصدق مردی ملاحظه کار و بردبار است روزی که مردم به تنگ آیند و کاسه صیر آنها آب ریز

باید باشد مجازات برسد .  
مردم بش از این تماشاچی این تراژدی نخواهند شد ، حالا که مصدق نیخواهد شخصاً دست از آستین درآورد و خیانت کاران را مجازات کند مردم خواهند کرد . اگر این روشی که مصدق پیش گرفته غلط است و این راهی که بیرون مورد علاقه و تمایل مردم نیست چرا نیکویند ، و اگر راهی را که می رود صحیح است ، این خس و خاشاک هارا چرا از سر راه او پاک نمیکنند ؟

این روش غلطی است که چند نفر در رأس حکومتی باشند و هر کدام نظر مغالطی داشته باشند ، باید اشخاصی که در سیاست کار میکنند مردمانی صریح و روشن باشند ، باید این تمبیر غلط و ذیل نادرست از ذهن مردم بیرون رود که سیاست یعنی دروغ و حقه بازی ؛ باید هر فردی در سیاستمداری روش خود را تعیین و علنی و صریح اعلام کند و بدینال آن نامه جا برود .

### تهیب ملت

بقیه از صفحه ۲

امروز در حرفهای دیگر نیست ، مستخدم دولت حقوق گرفت و نگرقت ، قانون ثبت اسناد اجرا شد و انشد ، شراب بفروشد یا نفروشد ، تریاک بکشند یا نکشند ، چه موقع این حرفها است ؟

آن مستخدم دولتی که روز رستاخیز مالی قیام میکند و اعتصاب می نماید ، ایرانی نیست ، و با این مجازات شود ، آن وکیل و وزیرى که با پهای ملت قدم برنمیدارد ، و در چنین روزهای خطیری برای رئیس دولت مشکل میترشد ، باید در دادگاه انقلابی محاکمه و سر از تنش جدا شون . هر کس در دراز نفوذ میکند و بقلب مهربان شادرا از مصدق مکدر ساخته باید بدست مردم سپرده شود تا او را قطعه قطعه نمایند ، هر کس



# تقران مهتور



(مرد امروز)



(مستاره سهیل)

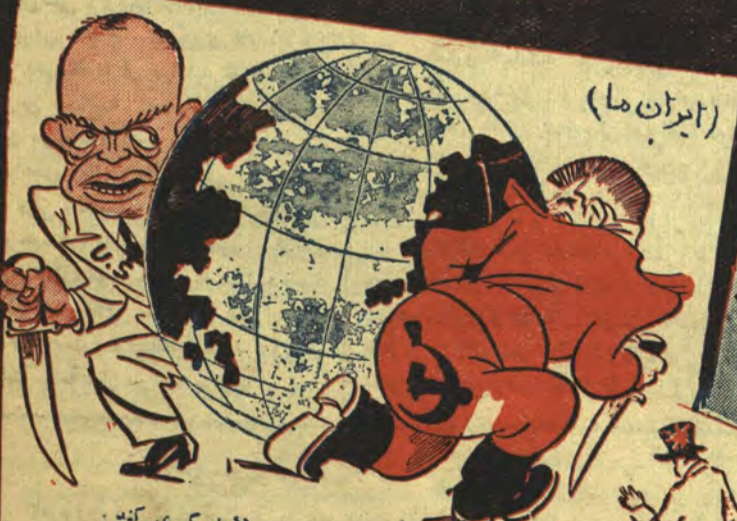
باید منتظر بود

شش هزار سال است شیرشیر بدست ایران میگرد و خورشیدش  
بر جهان میتابد نه پتک استعمارگران غرب و نه چکش استعمارکنندگان  
شرق نخواهد توانست از این غرش و تابش جلو گیری کند تا روزی که دنیا  
وجود دارد غرش شیر و تابش خورشید ایران ادامه خواهد داشت

## کاریکاتورهای هفته



(شاهد)



(ایران ما)



(مرد آسیا)



(آبادانا)



(شاهد)

بدرقه راه استعمار در سراسر جهان



This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

[www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing](http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing).

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.